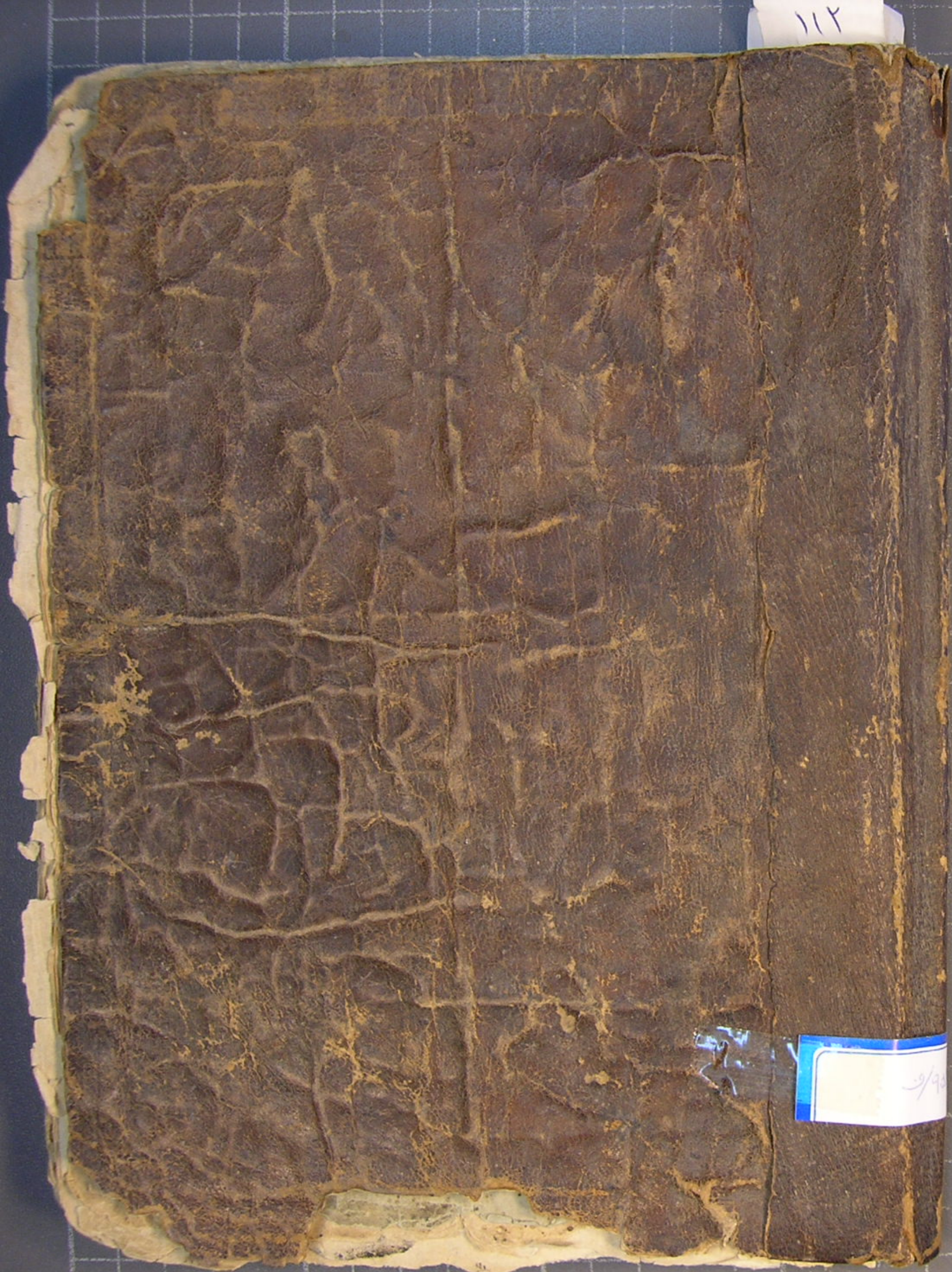


نَشْر الكَتْرُونِيك فِرْوِغ مِهْر

Fmehrr.com



112

ع/ق

۸۵/ف

۱۲۰

کصلا او خط له درسه
فوايد متفرقه
حرف منقوشش بجای خود بود

نقارن مع ۳

۱۸۸۱۶۵۴۷۷۶
۱۸۸۱۶۵۴۷۷۶
۱۸۸۱۶۵۴۷۷۶
۱۸۸۱۶۵۴۷۷۶

۱۹۸۷۷۵۴۱۱۱۹۸
۱۹۸۷۷۵۴۱۱۱۹۸
۱۹۸۷۷۵۴۱۱۱۹۸
۱۹۸۷۷۵۴۱۱۱۹۸

Handwritten text in Persian script, including numbers and characters, arranged in vertical columns on the right page.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فوائد متفرقة مهمه در علم کیمیا و غیره
السّموات

منافع السّموات والأرض وما فی عبدها

علی ع

الوقیة فی شریح شریح یوم حج بیخ بی دال دال
شیرین من ادواء عین غریب فی ال
مهرت و ن هوی و و ی ی

عماد عالمی و س
بنیامین

ای امس صوفی ای
اولان بنیامین
بعد با عروس و او غیر نیست است
تبر خزان کلک در است که در تاپند و با
چند بر نبرد در همان طریقه
رونگر خرد بدید

فوائد

فوائد متفرقة در علم کیمیا و غیره

ابجد و وزح طای ل ل م ن
سرع ذ صوف س ش ت ث غ د ض ظ غ

دوع	ح ه ط ج
دع	ت ق ث ذ
دج و	ذ ن ص ل
	ج ع د ض
	ذ ث ظ ش
	ل ط م ن

بسم الله الرحمن الرحيم
اسامی علم شریف

صغ الارض صابون الاجساد بازین استزال طندوس مطاطیس برظیس رادوس
نکت سرب است کردن است در سرفضه شادنج مریشما قلعی

عیان عیان ایرون صدیدا سکلا شجرا مادوم کولب الارض خایه حکاک
سباب کوکوردزه اسکریه کوکوردسیند زاج زرد روغ خایه طلق سوبت

قل مسحتیب سفینا ناطوس یرحبس قطیر لبن العذرا
ریشادوست کنگ اکینیه دره اکینیه تته کار نکت ارزیرات زینق حل کرده است

قلندیس وقلند وقلقطار ریبورس استرسنه حیض تسخیق اعنه تصعیدر
زاج سفید زاج بز زاج زره سرف است آب بیوت کوکوردسیند کردن بلندر که

قیاشته باشد در انده باشد مستحی اسم آن معقد است کوکوردسیند مذکور شده باشد آب آتش شیر ماویان
یعنی خورد آب کله

دوغ کادک غزک نورین کرس ووق بخوطر اصل بارد اصل خار اول
دغنی وزغوات زین بیره زکری مورسات زینق کربت قسم

انی روح ناک رابع فاس اسوس سابع مال بندر قاف
زهره کس حدید مشر سرب روح بندل مشر

فراه برنال آیت جبر آورد حوران یسوه شخ طایر اسریقان
عطارد زینق زینق مورسات نکت تلخ سوره زوشادور سربرضه

لغت علم شریف

عطارد

عطارد مشر زهره مزنج قشر و قفصه کس طلا سرب زحل شنبه تشویه
زینق قلعی مس آهن نکره

تقیبه تصعید مصعد کحق صلاویه عتاب کس بیض قشر
پاک کردن بالابردن بالارننه سرون سایدن زوشادور پوست تخم مرغ این

صنفره الابین بیض بیاض نبطیر چکانیده شامه منظره نمبر کردن
زردی تخم مرغ سفیده تخم مرغ چکانیدن

طبخ مطبوخ منقی اصنفر کربیت تنکار کنگلیس عذرب
پختن پخته شده پاک شده کوکورد کوکورد آرد زنده هم کوکورد

ذنب شبه البرق سلم زینق عجد سپردود شب زینق
زینق زینق طلای زینق روح تدبیا ارشنان زاج کف بر رفتن

صنغ شخار زحل خل غرض دهن الطراس ملح التلی
زینق آب صابون سرب رکف سفید روغن کرچک نکت زراب

کوکورد ارض عید فرار هم سیاب هم کبدره غزب هم روح رتین نفیس
طلق زینق زینق زینق زینق زینق کوکورد اهر

کربت سرف هم قتیبه معسرفه سرف سرف کوکورد اهر
کوکورد اهر کوکورد اهر

زر را مش و سیم را قمر گویند و قلعی را مشر و سرب را زحل و آهن را مزنج و زینق را
عطارد و دوش در اعصاب گویند و غزال را جا و ایر گویند

سندار اجا ارس سفیدن عارس آهن نزه و خاص زکوبند رادوس عتاب در نشان
زاج سرف زینق از بوره آهن نزه و خاص زکوبند قلعی سباب سباب

بعد از آن پهن کرده بر سر استخوان مذکور که هر آتش که بنید بسته یک سهار روز بسته باشد فی الحال استخوان قراوش را آب کرده بر طرف نماید و آرزوی دست

سلاج رفع آلودگی از جابه بسر کین استرنگ کنند و در رنگ نهند و روز دیگر بسوزند با یک دصابون بزناک سود دفع موم از جابه ابرو غن کا و سیا لایند آن گاه باب با فلک کرم کرده بسوزند پس بصابونی تا پاک شود دفع هر سیاهی بر شیشه ابرغ زایل شود و اگر سیاه آن کهنه بوده باشد بسوزد کرم کرده باید شست و اگر سر کین کبر تر برد داخل آن کنند بهتر است دفع خون از جابه تنگ آب باید شست و اگر خون کهنه بوده باشد بسر کین کبر تر کرم کرده بسوزند رفع تنگ از آینه بسر کرده بر آن مالند رنگ آنرا ببرد دفع رنگ از کار و سفید نمودن ابرو در غن بچیت نند و کار در آب آن لایند رنگ آنرا ببرد و مجموع آنچه درین باب مذکور شد از محمد بن ابی گندر منقول است

کنکة قسری

زین یک جزو نقره با یک کرده یکجزو کجی کرده حب سازد و میان آرد سرشته نند و جزو س سفید بجزو اندک سبب بر آرد و با داد ذبح کند و حب بماند و بسوزد و وقت جامعیت در دهن گیرد و سرد مند بود صداع و خارش را بر ذبح دندان را حکم کند و کجی نفس را منبسط است کنکة ذهبی ذهب یکجزو زین پاک کرده یکجزو بهم سایزد و حب سازد و در میان آرد سرشته گذارد تا کیمان سیاه را بجزو اندک سبب دیگر در جاده بدارد بعد از آن او را ذبح کند و حب از ذرگفته در وقت حاجت در دهن گردد و غار در تنگی را ببرد سو

صفت عمل کنکة اینست بگرد زین و پاک کند و براده نقره با درون نقره برابر با زین در یکدیگر صلا می کنند تا زین محو شود در خمیر کرد و بسیار در فرسی در مرفعی پاک کند و غدا آن غلغل و در چنین گفته با جزو سرشته بر دوی که از است چکیده باشد بمان بجزو اندک زین و نقره در خمیر کرفته را بعد از چهار روز در صحن فرودس اندازد و بعد از سه ساعت از صحن فرودس که رفته در آب یکسب پرودن آورد کنکة بهیضی الجمله بسته بجزو س یکروزه و نیم روز بکشد پرودن آرد

دو زحلی کبوتر بچینه و یکروز بکند آرد پس صق او را بگرد تا میرود و در زدن کبوتر کبوتر شادمانه آسرد و شکس بشکافد و در آن آرد و هر سر باغ که شغالی اندازد بسیار آرزو هر که بخورد ازین جوهر در شیب بان کرد تا آن در زین زبان باشد انزال شده و این عمل نیز از حکما همند مانده است کنکة دیگر بسازد زین معتقد و بلا توتیا سایزد و معتقد کند و در دهن

گیرد و بجای سفوف سزاد آب نیاید و هر گاه پرودن آید آب نیاید میزان اصل حکمت روح و نفس و جد روحی داشتن است میزان معمول حاکم با تبه در شمسی جد نفس روح و میزان در ساطا لیس روی روح و نفس و جد یکی بوده است فایده کافیه از قول حکما در ترکیب جد نفس روح مطهر

۱	۲	۳	۴	۵
تائیک آید	سیران	سیران اول	سیران دوم	سیران در نیم
۱	۲	۳	۴	۵
نار هوا	نار هوا	نار هوا	نار هوا	نار هوا
۱	۲	۳	۴	۵
سایر آب	سایر آب	سایر آب	سایر آب	سایر آب
۱	۲	۳	۴	۵
سیران سیم	سیران سیم	سیران سیم	سیران سیم	سیران سیم
اندک را با اندک ذرگت دست بالند	اندک را با اندک ذرگت دست بالند	اندک را با اندک ذرگت دست بالند	اندک را با اندک ذرگت دست بالند	اندک را با اندک ذرگت دست بالند

و میزان حکما در ترکیب ارکان کبر است که یکجزو جد و دو جزو نفس و سه جزو روح بود و هر مزاج که بدین صفت کنند بهیضاتی نیستند

میزان قمر سر شده شد اما میزان شمسی اینست جدا نفس روح ط سو جد یکجزو نفس سه جزو و از روح هفت جزو او بر اطراف میزان اینست جدا نفس روح ط سو جد یکجزو نفس سه جزو و از روح هفت جزو روح نه جزو و از نفس غ جزو از جد یکجزو آب اهر کبر میزان او دینه آب مذکور حاکم باشد

زاک سفید یازد	زنجار پاک	زعفران صدید	نوش در	سبب میانی	علم اهر	سه که تر منقشر
۲۰ درم	۲۰ درم	۲۰ درم	۱۰ درم	۱۰ درم	۱۰ درم	۱۰ درم

بزرگ خمر عتاب **بغاب** آب زرد در حل برد تا آب سرد دعت کند و اگر بارض خواهی صبیغ بنشاند
آب ارض در حل نرسد و عتد کنی در شنبه و تشویه و حل دعت کنی تا پاک گردد

در گند کردن ۲۱۵۱۴ بیک از جنش این علم رطل و نیک بکوب و اندکی بینکن در رطل بر که
در آنجا کس در بزاج مصر باره در افکن و در آتش نه و بیجوشن تا نیمه از آن بسود آنکه از آتش فرود گیرد و بیاباید و نفسش
به بندازد و اندر خار زده کن در رطل محکم کن هر که خواهد ۲۱۵۱۴ را که کند انی این دینار در در میان آب افکن تا
آن آب ببرد و آنکه در رطل بر نه و جانی که آتش نرم باشد این را که نرسد و یک او به نه تا بس آتش این را خشک کند اما
سود سه **منگ** بندر سوره زاج سفید بره ظل از بر یک مشتال مجموع را بکوب بند و در میان کوزه کنند
در درین مناک خاک نماید تا گشت کند برون آورند و بعد از آن در میان و ساند از بند و زود برون آورند سه

صفت قاب کلس البیض را چون سر که حل و غیر کرده هر نفسی که کنند زایل نکرده و دیگر آنکه باز در سر که کله دهند و در زبل
حل کنند سه **فاده خاک دریم** بگرد چینی و زیم کنی کند و بر کند پس از هر بر و بر بکند پس از دهی که بر ک
در میان سزنی صید به آتش بناید تا بکوکرم شود و نزد یک سرفنی سدن و باز برون آورده کنی کند این نوبت دیگر
دهی بدید پس از حق در باره در سزنی کرم کند و در باره کنی کند که درین سه نوبت تمام است اگر بسیار خشک
باشد که دست بهم ندهد اندک از دغن مذکور در حق بر سر خرد اند و بیکر بعد از گرفتن بداد و بدوده چرخ بند در باره
بدود و آتش از جمله سزنیات است در در طلاس حسن تقصیر کند در حل زان جو سلس البته البته چون بکت رسانند
کردند و کمال هم مثل دود چرخ واجب است البته در ابتدا و انما زان جو سلس البته رنگ دن واجب است تا آینه

دستور خاک دریم استخوان خشک از سزنی بکوب بند و در خاک
پاک چون کلس شد غیر کند با سفید هم پیخته خشک کند بکوب با قیاس
یا آتش مثل آفتاب در روز و در معمول را بر صورت که میخواهد که بسیار

۳ ۲ ۵ ۳ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵
صفت کند و
دری
۵ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵
۲

نیگ

کلیه حکمت
بهر حکمت
بهر حکمت
بهر حکمت
بهر حکمت
بهر حکمت
بهر حکمت
بهر حکمت
بهر حکمت
بهر حکمت

نیگنی آید بزمان خدا در ستالی طریق کل حکمت خاک زرد و پنجاه درم خاک سزنی و قال بست پنج بویس پیخته دو دانه
نمک شش درم سر سزنی از کرده سه درم آب خطمی غیر نماید و بکار بر بند سه طین حکمت در عمل حاکم باشد بسیار در
این یکم از آنک دو بود خاک بر خنج بوج ز خاک سزنی بود بخون که سفید تر کنی و غیر کنی چون استعمال خواهی کرد هر خون که باشد
غیر کنی و با آب سزنی و بکار بر سه کل حکمت باید که استخوان را سوزانند که چون خاک سزنی در با صافی در چه تمام
صلایه سزنی و کل سر سزنی با آن همزوج کرده بانگ صلابه کرده و پیچید کل مذکور هم زود و در سر سنگ چکش زود و غیر کرده و

باب در کل حکمت سنبه نیم مرغ اینست کل حکمت که آن سزنی هم کلهاست و حکم سزنی هم سه **باب در کل حکمت**
بستان یکم کل کوزه کران دپست درم قلیاس استخوان و ده درم سر سزنی میفرایز کرده در ربع همه که کین ذرا کوز
کوفته و بر پیخته و ده درم کل بوتر از کران هم را با هم آمیخته کنند و در آب قلیاب حل کنند چون عجین کرد و در آنرا بیکروز
بدست جالد یا با سزنی پس ازان بونه سازد و هر جا که خواهد بکار برد که آتش فایم باشد سه صفت طین حکمت بیساند
کل پاک یا کلی که کوزه کران استخوان کنند بکوبد و مثل محض و در اجانه کند و بیکروز آب بر سر سزنی بگذارد تا خشک شود
انگاه بیکروز از سنال یا خشت پیخته آب نارسیده بکوبد و باره بپزند و بیکروز از سر سزنی با پیچید که سفید با بر یک بود از
سر کین اسب پیخته کند چنانچه سه جزا نصف کل هم با کل از آفت کند و نیک بکوبد و بیاباید و بیکروز خشک شود و
مرهمی کرد و در فرغ را این کل باید گرفت سه جهت و کل گرفتن سه فرغ تا خشکند راه بدون نتوان یافت بسیار بخون

که سفید که نازه با هم و بخورد او در ماد سحوق چند آنکه را در اقبال کند بعد از آن بکار بر بند هر جا که خواهند سه
تخلیص ذاب منشوش فرعی را تا بصفت سطر استثنای بکل حکمت بکند و طلاس سفیدش خورده کرده با سه وزن
خاروفی در فرغ مذکور کرده بر روز آتش زغال بپوشانند تا در آن از سیاهی بسیندر رسد پس در طرفی مزه پیخته
صنایح مس در آن کنند درین وقت آنچه سزنی با در مخلوط باشد در روز نیز آب اندک بر مس ملاحظه میکرد و در طلاس صاف

لطین
بهر حکمت
بهر حکمت
بهر حکمت
بهر حکمت
بهر حکمت
بهر حکمت
بهر حکمت
بهر حکمت
بهر حکمت

ده نار و پنج نار به سوزاند روی هذا القیاس تا آنچه بی بند زد پس چراغ برداشته تا او سرد شود پائین بیاید و در
 و کوزه را از هم بکشد بدو کافور گذارده آنچه مصدق شده برگرداند دست با در نرساند و در نوری صفت کرده نگاه دارد
 در گاه که خواسته باغ بند یک برنج از آن در برک ریختن بچیده بلع نماید و اگر خطی در نه کوزه پائین مانده باشد قدری
 از آن ببدن طلا نماید جوشش و طریش بدن را نافع است و استقامت ^{سوز} فایده ^{سوز} بشره بطور اگر نرفته باروغن ریت
 مناصف طبع کند چنانکه آب به تمام رفته روغن برجا ماند کسی را که کوش کرده باشد چکانند البته یک ساید ^{سوز}
 جهت بند شدن رعان تجرب شده پرست تخم از این سوزند با نار سنگیست و مرکب فیلد سازند و سوز را و باغ بکنند
 که نافع است ^{سوز} ایتم جهت رعان آیه کریمه سلام قولانست بریم را بنویسند و به پیشانی بچسباند که نافع است
 بجز آنست ^{سوز} سیاه دانه ^{سوز} شکر چشتال کات ^{سوز} بنیز مجموع را اگر نرفته خط کرده در قوع
 بر زنده باکش معتدل استغفار نمایند به قوت باه بر کمر طلا کند جهت بر ذکرت جهت سر این بر پشت زار طلا کند
 جهت مری کردن بر موی طلا کند نافع است نوع دیگر سیاه دانه را در قوع جانت کرم کرده در میان لته بر کمر
 بندد که بر حال است ^{سوز} روغن کاکو بر شرفان مانده نافع است جهت اینچ در ^{سوز} از جلد پرور آورده پاک
 ساخته ندید کند و باد نبیه برشته کند و از آن روغن طلا کند و از آن برشته بخزند که نافع است ^{سوز} نوع دیگر با بونه
 بر از سر او در میان روغن زیت بکهنه بگذارند بعد در قوع ریخته استغفار نماید هر در ^{سوز} که از سر او بر
 با در ^{سوز} که از سر او برده باشد نافع است بسیار ^{سوز} جهت اکله و فروع ساعیه و بان و کلور قضیب
 سایر اعضا قریب در از نالین صبر است و عدیل ندارد و از جمله اسرار است و در قطع خون جراحات و در یونین
 کوشش و منقروم قروح و انصاب مواد از آمده است هر سوخته کلن را شخ کاکو بر سوخته و اگر نباشد استخوان
 سوخته برک مناب هر یک در وجود کند سفید اب تلقی نوبتیار که مانی شسته هر یک یک جزو از او بر کدر آید

استعمال

استعمال نمایند و هر گاه در عین کله و دهان استعمال کنند صبر زرد دیگر زرد ار سنگ با شش مکرر سرخ کرده و در سرکه
 انداخته و مفسول نموده و در جزا ضافه نمایند و هر گاه خواهند که فیلد ساخته و در سوزنک استعمال نمایند قدر و دانک
 انیان مخلوط کرده با سفید تخم مرغ سرشته فیلد سازند و در بر این بکنند و بنایب مسکن و زرد در رفع سوزنک
 نظیر ندارد ^{سوز} و زرد دیگر جهت اکله و فروع ساعیه و بواسیر اللث و نوا صبر حریج صبر است استخوان ریم با روغن
 صبر زرد با سوسه و زرد کند و همچنین برک مناب خشک را در زرد نمایند بر سره بهت اکله بعدیل است نقل نه گفته
 المزمین من خط المصنف رحمه الله تعالی **باب در آب دهنها** اگر خواهد که نیش را آب دهد
 چنانکه بر جانی که زنی بگذرد بنام زهره که سفند و با کیز فرمایند و آب دهد بر هر جا که زنی بگذرد ^{سوز}
 و آب دادن کیمز اگر خواهد که نیش را آب دهد چنانکه بگونه سرخ باشد و با کیزه بشاند و نقل بکشتال و آب پاک
 سبز بیاورد پس نیش را نافته کند و بر اندازه نیش پرست بشاند و آب بیاورد پس نیش نافته اندرین پرست چید یک
 شب از زرد ها کند و در زیر گاه پنهان کند چون پرور آید سرخ بوده و بر نوده باشد ^{سوز} زرد کردن نیش چنان
 زرد شود که از آن نیک تر نباشد و هر که بپند عجب دارد بشاند آب کند و آب کاسنی و هم بیاورد و کخی از آن
 در ظرف کند و از آن پس رگوه پاره بدان آب بیاورد و نیش را بجا بدین رگوه چید و بر نیش پاک نیشک پنهان کند
 یک شب و بکروز پس از آن پرور آرد زرد کشته باشد و آب بار ^{سوز} آب دادن کار که آهن را باید اگر
 خواهر که کار آهن را باید بسیار سنگ متناطیس و در آتش نه ناسخ سوز پس پرور آرد و در کاسه آب اندازد و کار را
 بتابد و بان آب ده که نیک سوز ^{سوز} آب دادن سنان بشاند از زیر باروغن کل بر سنگ باله و یک چند تا
 کند و بعد از آن چون بر آهن باشد زنگ نگیرد و پورشته روغن باشد ^{سوز} **فصل در صفت خضاب که دست**
 دانشتان عدوات بدان رنگ کشند رنگ طاروسی سوز ^{سوز} زرد سبز یا زرد و دوشال توبال آهن سه شال پرست

ایضا ششانی سیاه تخم کامو از ریختن در م بزرابنج و دشال بپوشاند و صاف کند بعد از آن با قند بقوام آردند
ششانی مسکری باشد و اگر باشد آب بهر کس در بند بهوش شود علاج آن سرکه کهنه و کلاب بر بند بهوش آید
ایضا صندل سفید بزرابنج اصل الفلج کافور عود بندر این جمله کوفته با شراب خمر کند و نیند کند و در کلبه کبکی
جمع بوده باشد بسوزاند همگی بهوش کردند باید که خود را صیقل کند که در در داغ او نرود و سه عیار نندک
سرخ کند کافور سوم گوگرد کلاب از بخت سفید خرب تر کند و اجزا را هم داخل نموده فندک سازد
طریق گرفتن روغن گوگرد جهت در دستاصل و هوا بار و ناغ و ملل و ملطف قدر است و صنایع سطح کار است
بلون رابع و کسید در اعمال طریق پنجم و ضلی عظیم دارد که در صاف ششانی را نرم سبیده و در تند و مرطوب کرده
بر در آتش کزانه بسوزاند شسته کند تا در چندان یا سه چندان او را جذب کند پس در کوزه آهنی لوله دار کرده
بر آفرزند و اندک کج نگاه دارند تا روغن از لوله کجی داخل ظرف دیگر گردد و باید بعد از بر آفرودن گوگرد پنجم را
در در شعله بردارند تا روغن آن بچکد ایضا جهت دوستی مجرب دانسته اند ناخن
به در ابا ناخنهای دست و پای خود در ظرف سفال سرشته و مثل عنبر سبیده در شراب یا شربتی بهر که
بر بند مطیع و منقاد آرد و در سطر بدون بهر ذکر کرده است و از جعفر طوسی منقول است که چون
موی طرفین عارض و ماتحت از دقن را متراض کرده و با آرد گندم آینه اطعام کسی کند بی آرام گردد
ایضا شراب المریجات را بیغ خاک چهار راه را چون در ساعت سیم روز چهارشنبه بردارند جهت
رفع مداوت و تزلزل مجرب است دانسته شود مذکور است که چون در مقننه زن گرم سرخ را چنان
بر بندند که آن زن نداند در حال هیجان نهوت او را حاصل گردد و بدستور چون یک جزو رجحان را با
نیم جزو نوش در جوش بنده آب او زنی که استنجا کند طالب جماع کرده و سه برون سیاهی از کاغذ
اشکار آب ترشی مارنج جمع کند بر روی سیاهی مالند و بنهد تا خشک شود آنگاه بنزد که سیاهی از

صفت ششانی سیاه
دی برود سه نوع افز اندک ملک و موسم نرم کرده بر روی نوشته نند سیاهی بر طرف شود
صفت مداد زرد بسیار در زنج و با ما زو صلابه کند و با صمغ بیامیزد و اگر خواهد که از کبیر مازد کینه نداد
کند بستاند بکیر روناس و بکیر صمغ و سه چهارم آب بپوشاند تا بدو منس آید بیالاید بکیر صمغ در چهارم
سه آب بپوشاند تا بدو منس آید بیالاید و بکیر مازو سرخته بیامیزد و با آتش نرم بپوشد که تمام است
عمل مداد بخت کتابت چون بیخ و کسه را همرا پنجه با صمغ عربی استعمال کند قایم مقام مداد است سه
بدل شخرف که در کتابت و نقشها بهتر از شخرف است ایشان بزرگ یکبار نرود در آب بخت نند
پس لک اضافه نموده با آتش نرم بپوشاند تا در دو صاف او جدا شود آب را نشان سرفی و در خشک
هم رسند پس صاف لطیف او را با صمغ عربی جمع نموده استعمال کنند

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر در او بید از نور خورشید تپاه شده باشد صابون نمک اندرانی و لاک خشک بزدن راست باید
و در ظرف آبکینه کند و آب شیرین در سر بریزد و در این راه روی بریزد و بر آتش گرم بند هرگاه صابون
بر آرد از او بستاند و با آب صاف بجایش کنند چند کورت و بعد از آن آب پاکیزه بسوزند سفید و
ابو ابر پیرون آید ان را هم تنالی سه عقد لالی مروارید را یک یک خورد کند و نیکو نیک
باید چون سرمه در کاسه صنی هفت روز بانه روز هر روز در آب لیمو بر سر او بریزد تا حل شود پس
باب فوسل بنویس یک آنکه اندر طرف آبکینه پاک نیکو که دارد تا کرد و بخار بر آید نشیند و نزدیک
انساب نهد تا نیم خشک شود آنکه چند آنکه نراند بر کیده و کرد کند و دست خود را بر دهن نیم مرغ خوب

برو که سینه میزد و بجای برالاس فرج فرایدند سه اثره عمل با ذکر آن که لا نوشته شد آنکه ده مردار سنگ
سنگ مذکور داخل کند و یک آنکه آن کاسه که اجزا مذکور را در آن خواهد کرد باید اول با آب مثل کاهی کراندر آن
کاسه را شیکه یا لایکه هم چار کاسه الوده بر سوز سه غلث داغ عدسی سادانه سیند و غیره او را با
نقد در دم الا فرین مثل خبار سبیده با سر سیم پیتر سرشته بناب شمشیر بعدس و انهاب زندقه از مکتوبات است
عمل مردارید هرگاه مردار بدخرا سید که با ریزه اول باید که سوز کند بکیر سوز باید پیتر بر روی پیتر کرد و آن پیتر
را در آن کس و با آنکس زسل و نجف دستک کران در بالار آن گذارد تا آنها تمام برود و آنچه از آن ماند
نکاه داد و مردار بدخرب صلابه کند در ظرف چمن گذارد و بعد اندکی ازین پیتر بردارد و آنچه از آن ماند
داد و در در خرب صلابه کند در ظرف صحر با سینه به صحر بر هم زند و آن خورده مردار در آبانی کلمه
کند بعد از هر چه خواهد در در کور سنده و دور از آب برسانی بندد و سوزنی ازین دور در فرج برد تا منعقد کرد
از آن جابردن آورده بخورد مرغ یا ماهی دهد اگر ماهی بشم و در مرض آب سرد هر یک روز دو کس مرغ بکورد
او را بداند تا ببرد از حوصله ابرون آورد که در غایت خوب باشد سه شیخ سنگدر خرب
با قوت سیاه درون سرخ را با صلابه آوردن طریقت است که کل جلال حکاکان با آب سیمو میزاید کرد
آن با قوت را در میان آن باید گرفت و در موده اهل آتش داد که بنایت سرخ بر می آید و این خرب است
در عمل مردارید یا صدف صافی را بعد از شستن که سینه در سیمو کرده آب سیمو یا آب ترنج صاف
بگذرد که او را بر سوزا فاضله نموده چهارده روز نهایت ناپست روز در سر کین نم دار گذارد تا حاصل شود
و بقیه هم گذرد و در فرج معتقد از تنگ ذراع با المناصه بندر مردارید اضا فاضله نموده دست کش صحر بردست
کند و در کف دست برود و بر مردار کند و باید که دست خالی با بر سوز را با مثل نوره با مود سبیل خاک که خوب
کرده باشد در همین رطوبت آن سوز را خ کنند و بعد از خشک شدن بیرون آرند و بعد در دانه مزدر آید

بمزدان

پنجه دانه در کیم کرده و آنها را خشک کند را تا تمام روز بدست بالند تا جلا برسد پس از عدد در را بجزارد سینه
گرفته بخورد مرغی و بندد بعد از یکد ساعت مرغ را بدو ایندن حسته کرده و بیج نمایند و در سوز بریان کرده صلابه
او شکافه دانه بیرون آوردند اگر دانهها خمر گرفته را در شکم ماهی که خالی از اش کرده با سنده و سوز بریان
کنند و آن را از فرج ناپند پنا بل است سه و اگر مردار بد محلول را با سر سیم پیتر جهاب زندقه از خشکی
آن بیرون سوزا خ کرده با سنده نری بالند و از اسرار است و از خواص مردار بد محلول است تخلیص کبریت و سنده
فرار و خرب است سه دستور دیگر در عمل پیتر مذکور یکد پیتر تازه صغی صغی شک کند و اندک
چرخ مصلی با لیمو برابر کرده نرم بپاشند و بر سر یکد یکد پیتر صغی شک کرانی بر روی ایشان بند تا مدت مدید
بعد از آن بیرون آورده در یک سنگ آب خندان بجوش نند که هر دهنی که در سینه با سنده از در سوزا سوز خشک
نموده نگاه دارند و بکیرند مردار بی سنده و صدف سینه اعلی هم برابر در میان آب ترنج جل نند که تحقیق حل شود
چون خمر بعد از آن بکیرند از آن خمر نند که خواهند نرم سازند از آن مسوق بنم دزن خمر مذکور بشرط آنکه خمر از آن
ترنج حاصل خنده با سنده صلابه بنگرد کرده تا بیکد بیکد پیتر پیتر در کینت برز برایشان از دلا السیفن جدا نکر خمره
سند بعد از آن بهر بزرگی که خواهد بند زندقه از نوره حاصل منقول با یکد که در بار یکی مثل خیاطه کنده بوده
باشد و آن حسته شده را با آن منقول کشند و هر دو سر منقول را بیکد یکد پیتر کرده در میان سینه مرغی گذاشت
در سوز بریانی او کینت تا مرغ بریان شود بعد از آن بیرون آورده در جز حکا کلی اول چند نوبت کج سینه داد
و خشک کرده و با زدا ده و خشک کرده با سنده پر و اخت دهد که جلا باید بکار برند
دستور عمل لولوا خرب شده است بکیرد چرب ناپیده با وانی پاک و غیر کند پس باب صنع بهر قدر که
خواهد بکیرد اندک مصطک سینه با مسوق و با هم وزن او سر سیم ماهی و با دوق سینه بی چربی بر روی آتش مطام
گرم کند با دست هم زند بعد از آن که آن دانهها در دوق دست بان مصطک و سر سیم و دوق طنج کرده خوب
کند یک یک در ظرف چمن در محلی کرد و غبار که مکس نموده بهم در سبب خشک کنند خوب است و دیده شده البلا سیم

اثر آینه شانی سه

قاعده مجرب انشا الله تعالی

بگیرد علم اصغر چند آنکه خواهد سخت بیع کند مقدار یکم شاهی باکم یا زیاد پس بگیرد طرفی که باقی صابر باشد
 پس بگیرد بعد از طرفی اندرانی و با آب صافی حل کند و یک سیند نهند یکسند تا که به بندد پس حق بیع کند
 پس بگیرد قطع کر باس خام و به لای باز در تخم مرغ بی سیند مگر ترا خشک کند و بالذات نیکو مثل تخم شود اگر سه لا
 باشد بهتر پس بیارد آن علم مسخوف را و چیز کند باز در مغز کور بی سیند و در میان کر باس مثل کور بیند و
 و به لای کند در بستن چند آنکه ممکن باشد پس بیارد طرف دار بنهند از پنج مذکور مقدار چهار آنست و بنهند
 بالای او کور بسته را در بریزد باقی تلخ را بریزد و در طرف را بنگو شد و وصل کند بر مابقی تمام تمام پس بیارد
 کور بیعند تا که بندد پس میلی آهنی توانائی در میان عدل آن کوره عرض باید نهاد و اگر طرف بر آهین باشد
 خشتی چینه بر در آن بیل باید نهاد و طرف را برابر خشت باید نهاد اگر طرف آهن باشد محتاج به خشت
 نیست و بر سر کبه سوراخی که خار بزود آید باید گذاشت پس سه روز و سه شب متصل آتش باید داد آتش
 مستدل چون معلوم شد که قطع رطوبت شد آن سوراخ را می باید کرد و آتش شدید باید داد مرتبه مرتبه شدید
 تا جگر که فوق منقود باشد چهار شبان روز و روز چهارم نماز دیگر آتش را اندک اندک کم باید کرد تا
 محل صیج پس دست از آتش باز داشت و گذاشت تا بیکو سرد شود پس باید کرد که آن علم به ارضه مثل
 رصاص صاب شده در اشغال جمع شده ثابت و اسامی سه اگر قدرت داشته باشد بعد از آن ترتیب
 شد مرتبه اسل پیشتر شود در ترتیب بگیرد به بند هر نوع که دلند اندک بسته شد با قهر براده چنانچه گرم است
 ملغمه کند برین معلوم و بگیرد جوهر که انوار این چهار جوهر را بوزن قرار داد با هم با کند و چنانچه لایق دانند پس
 کند تا چهار جوهر شود پس بوقت جوهر طرح کند بر زهره انشا الله تعالی

باشد

باشد کوره بدستور کرد در عمل اول گفته شد به بند اما دهن کوره تنگ ر چند آنکه طرف در و در داخل سوزد و صیل کوره
 بدستور پس عمل مسخوف را در طرف کرده بر یک دان بر نهند و بریزد بر وزن آن دهن یکم آتش کند آتش مثل
 آتش چغنی و صبر کند که آن را در حدود حالا بطریق تشبیه آن دو سه و بگردا بگردانند و یک درین محل سر کرده
 باشد تا مدت سه روز و سه شب متصل علی الذم نام آنکه از دهن جو یک اثر نماید مگر ترا دهن باز دهد و بخورد
 دیگر مطلقا دهن نماید حالا جوهر مثل ستاره نمودن گیرد و اراده بر خواستن کند احوال بر سرش بر سر نهد باید
 که سوراخی بر سر بر سرش باشد و وصل کند بر سرش را تا دیگر بکسل حکمت فایم فایم تا آنکه اگر گمان در طبعی هم بوده باشد
 بالکل قطع شود پس آن سوراخ را بنگو بند کند هفت مرتبه بر سرش بکشد بیک حکمت از سر بر سرش تا آنجا که وصل
 کرده است بگیرد پس بزندان آتش قوی مثل آتش که در عمل اول گفته شده است متصل به سوراخ آتش قدر قدر تا
 دو شبانه روز پس باز بدستور اول آتش را مرتبه مرتبه زیاد کرده بود احوال مرتبه مرتبه کم کند تا در دو شبانه روز
 بریزد شود که اول و آخر هفت شبانه روز شود بی زیاد و کم پس صبر کند تا سرد شود بعد ما پس یک یک جوهر با بر
 خالق داور در زب یافته باشد اگر برای شمس خواهد بود با کبریت دانت بکشد بدین ملغمه با شمس یا بر کرده بر سر با طبع
 عمل کند تا یکی ملغمه پس طرح کند اگر بر سر قهر خواهد بود بعد بر تر با قهر ملغمه کند و جوهر هم انوار با علی که با طبع
 ثابت شده باشد با هم با کند فاعده بستن عبود و دستور اسباب مقرب و تسخیر هم اگر کدام علی صده هم در این
 کتاب بی شیشه درق دیگر نوشته خواهد شد انشا الله **قاعده تقصید کو کرد** بگیرد کو کرد صحنی
 چند آنکه خواهد برع او ملج ثابت و مثل کلس البیض و مثل را سوخت محوق و مثل طلق کلوب و مثل براده
 صدید و مثل زجاج مجموع را کج بیع کرده مقدار شش ساعت با قهر حاد بکوبند بعد در قبایه آنها دو بعد از
 تم گرفتن تقصید کنند در نوبت تجدید اجزا واجب است تا هفت نوبت مصعدند که در مع اجزا شکر بر دستور
 مذکور عمل کند که بجز عظیم است بر صفت زهره نابیده بجز به کند از بر اسر زرد سر اگر سوزد و رنگ کند ظاهر ملغمه
 او را تمام است آتش مصعد مذکور در اوقات نون باشد آن اوقات گرم که اندک آتش هم با او باشد شیشه را تا آبی

که این است در میان آن خاکستر پیوسته تا آنکه تمام مصدق شود آتش پیش ازین واجب نیست تا معلوم باشد آن
 صفت عجیب غریب در طبع قلی اگر طبع فلک باشد از سردی و برتری استزمال کنز از در نحاسی امر مثل قمر
 بیرون آید به سرفی در غایت سرفی اگر از بر آید بر آید به سرفی سرفی بیرون آید مانند شقایق بماند اگر ازین بکند بر صد دم
 زر کم عیار افکنی زنگش دهد در ابرخ کرده اند و بهتر از زر معدنی باشد **قاعده مجربک**
 بگرد سنگ را سوخت و در آتش سرفی کند و پنج نوبت در خل تیز قمر فرود و باز بدست برآید در عمل فرود
 و باز بدست برآید در زیت فرود هفت نوبت پس بکند در روغن توتیا و بکند در دستورد و نوبت در سرکه مذکور
 بریزد پس بکند از دستورد و نوبت دیگر در زیت بریزد پس بکند در روغن معمول را با اندک نظرون از بر طبع
 به طبع استزمال کند پس آن معمول را در بر طبع چهار نوبت در روغن معمول بکشد تا اعلی داخل
 کند و بکند از چون بگرد در اندک مشقال از روغن توتیا معمول در میان سوم بکند چون آن هر دو سرفی مذکور در
 کردش باشند آن در موم گرفته را بر سطح کند از عقب او کشتال نکار به تطبیع بوسه خوراند در سه چهار
 کردش سربسته را بپوشد با پارچه ذوقالی بکند تا خوب بر یکدیگر بکند پس بریزند در میان زیت که سبکی امر
 اعلا میشود بخار برود در محل خود **تکلیس جوهر علم** ده جزو هر بیت خود با خواص مذکور استکار طبع اندک
 شب یاقوتی و زبرجد قلی عقاب وزن مجموع عمل عقاب بودن کمتر از او و دیگر ادویه مذکور را حق کرده
 با عمل خمیر کرده چهارب زده مثل خود و بزرگ تر و کوچک و خشک کرده در شیشه مطین خشک کرده
 معکوس از بالا آتش دهد که مستزل میشود بعد بگرد در میان روغن باید جوش بید تا طرف لاینگد بر
 باید کرد **ایضا در استزمال جوهر علم** بکند ده جزو از جوهر مذکور ده جزو از مجموع ادویه مذکور
 بورد نکار شله بورد قلی اگر باشد طبع قلی قشر البیض مکتس اندک عقاب جمله حق کرده با جوهر مذکور
 مع عمل در لاله پخته خمیر کرده جگها بزد چند آنکه از کلور شیشه فرود رود با در عمل کند که در محلی که
 معکوس خواهد بود فرود نیاید آن چهار آتش از بالا بکند چند آنکه کداحه فرود آید یا در بر نهند و برون

دیگر

دیگر بران از نه وصل کرده سربسته که اجزاء در دست محکم ساخته در کوره با آتش ذوقال چندان ببرد که کداحه جوهر
 فرود آید پس بطرح برده **در طبع که خواهد از علم جوهر بکند و طبع و صیقل و سفلا ششانی خشک**
 مکرر کند و سخن دستینه کند از آب لیمو و سیره سیر و خشک کرده تصعید کند و خوراه با نقت مقطر کنی و توتیا و سس
 کند مکرر و من را و بعد تصعید کند آن مصعد را طبعی کند و همان نقت مقطر و بعد مستزل کند در شیشه و
 یاد برون هر کدام که خواهد سه اکترا نه تقالی **عمل سینه نوردن** علم بیا در مشر تر و در معرفه آهین کن
 بر زرد آتش نه تا آب شود و بعد از پیه یا یاد غنچه بر در آن بریزد و طبع بصر کن و بعد از آن معرفه را در روغن
 بر کبیر و بر کنار نه تا سرد شود و علی که با پیه مخلوط شده مسافنی آن سوره بان یار و مزوج کن و معرفه صید را خالی
 بر در آتش بکند از در بناب تا بیدن کخت که معرفه چون سرفی شود بعد از آن علی که با سوره مخلوط کرده بیک
 مرتبه بر معرفه ریزد که در سوره بدر میرود و علم سیند و پاکیزه بر جاسمانند و بعد از آن که سوره بدر رفت معرفه را
 بر در آتش بر کرد و علم سیند را نگاه دارد که نیکست **در باب جوهر علم بکیر از علم**
 ده نار عقاب ده نار صلابه کرده و در میان کوزه کرده یک سبب به نون جام دمس کرده و صیقل از ابرودن
 آورده باز صلابه کرده در میان پیاله آهن کن و در روغن زیتون بر سر آن کن و به آتش ملام طبع ده چند آنکه روغن
 نایل به سیاهی کند از آتش بردارد بکند تا علم به ته نشیند آهسته پیاله کلکن و روغن را بر بر طرف دیگر
 و باز روغن تازه کن و طبع ده و بریزد مکرر این عمل میکن تا زمانی که روغن سیاه شود آنگاه جوهر بر ترش شده
 مانند خاص یک بر بیت طرح کن که خوب است **مخبر** سه عملی را ذکر کنم که هر
 بند را بیدر شود و آن عمل اینست که بستاند زینج بریان به روغن که باشد یکبار یا دو بار و بستانند هم
 سنگ آن از زبر پاک کرده و سه چندان سیاه شسته پاک کرده مثلا چون زینج ده درم باشد سیاه
 می باید کسی درم باشد و بوزن جمله ننگ طعام بریان کرده مکتس و آنچه آب اشکار و آب آهک خلط کرده است
 مذکور را بدین آب بایند یک روز تمام پس تصعید کنند آنچه مضاعف شود بر در و نگاه دارد و آنچه دیگر

باید نوشت

مانده باشد از دود بید تا نیک و دود زرنج برود در زیر همان نگاه کن میان متصاعد و این از زیر
 نیک بید باب مذکور و باز نیک دیگر اندازد و تصفیه کند آنچه متصاعد شود نگاه دارد و در این بید تا نیک
 از دود برود باز عمل مذکور را بجا آورد و در کت سیم بیاید از زیر را مکتس شود و سیاه را کشته شده و زرنج را سینه
 شده پس بر سر را جمع کرده بید بستاند از کلس بهینه مخلول و نوش در ثابت و دود غم کینده بیضه و آب مذکور
 بمقدار جمع کرده تصفیه کند و تشویه کند تا بر سر صحنه منس رزان شود و بگذارد و اگر بدل آب مذکور نیک
 مکتس منظر با هم سنک آن نوش در مخلول مقصود حاصل شود بلکه این اولی است از اول از یک وجه پس معمول
 مذکور را بجزته او بر بیند و در قندیلی میاویزد و قندیل را در خم سر که آید و چنانکه قندیل در هر که غرق باشد
 و سر خم را استوار کرده در سر کین انب و من کرده و بر بالار سر کین آب یک آب بنیده باشد با در فرد آید
 در قندیل آن معمول پس عقد کند اگر سر شود که اگر یکی از دوزن بر او جو مس طرح کند مقصود حاصل شود
 و اگر تواند که حل کند شش بر وجهی دیگر روا باشد این عمل قمر بود

صفت توتیا تکلیس توتیا تخیر و آنچه آن است بگردان زنیاد احضار بنویس آنچه خواهد بود و موقوف ساز او را
 و بر پزد و اضافه کن بر دوشل او از بعضی ازین روغنها و شرب کین در دیک حرف تا بر دوز و سیاه شود پس شویس
 باب صاف کن و با شل در سلج کن کن رتوبه کن در آتش قدر یک شب سر ز پس برون او را در او غسل ده
 باب تاثیرین ملود و بر دوز سر او پس بشکان و اعاده کن شویس المجر او در کن با شل تا به پی سینه شده است
 کلس او تا چند خواهد که رنگ دهند او را پس بیارند ازین توتیا کلس بهینه و تصفیه کن از ناواراج و
 الکبریت و کسور تصفیه میکن تا آنکه بعد از چند کت بینی توتیا کلسه هم را بیست
 ش دونه اما معتبر است دونه بیار ازین حجر الهم آنچه خواهد و اضافه کن بمثل اونوت در دکن کن و شویس
 دوزن را برین و بعد از آن دهن کن او را معلق بر روی که حل می شود از در آب در غایت حرمت نگاه دار تا وقتی
 که در عمل آید ان شاء الله تعالی

در عمل آید ان شاء الله تعالی

دستور عمل البتة و البتة البتة بکیر عقرب دهم وزن او را بخت در هم کرده حتی بیخ کن و در دوات مزج
 نهاده سر بسته مطین بطین حکمت نموده خشک ساخته بد مس بر در خاکست جام که غایت اعتدال
 داشته باشد بمثل آفتاب تموز بدو ساعت زمانی بزدن او بگذارد که سرد شود چون سرد شود از دوات
 بیرون آورد بگذارد که سر حقی کند بکیر و قدر در عید و بوطه گذارد و بعد ظهر در آتش فعال گذارتا آنکه بعد مثل
 طیران گذارتا آن سخن قدر بر او برجم گذارتا که بعد از گذارتا بخت است خوب الا با بر سر اول حتی بسیار
 نموده باز بدستور اول در همان دوات گذارد و دو مس ملام ملایم به مدت زمانی که ثابت و ثابت کننده شود

ان شاء الله تعالی
 از قول جابر از کتاب علم الخرفن که بید کبریت سفید کرده باب ایک با خاصیت تمام است بکیر ایک آب ناریس
 یکم و آب چهارم کن در یکب بنه و با دوات صافی از سر او بکیر و یکم ایک دیگر درین آب بکن تا سه مرتبه با چهار مرتبه
 تا آب عظیم سفید شود محمد زکریا گوید در تجارب خوسیل در صحت این عمل تا معلوم باشد
قاعده زحل که بر شمس رسد از کفته ملا علی بکیر و زحل دهم وزن او را سوخت در بوطه نهاده بد بدیک
 ساعت که بگذارد پس با بوطه بنهد که سرد شود بشکند بوطه را و اجزا اول بوطه او که نهاده یک جزو زحل دیگر
 اضافه کند بد بدیک است تا بر یکدیگر بگردند نیکو باز با بوطه بنهد که سرد شود بشکند بوطه را و با اجزا در بوطه
 دیگر نهاده یک جزو زحل داخل کند بد بد به سه ساعت بخوبی تا بر یکدیگر بگردند بعد بشکند که کوز در اندر آن او
 بوده باشد باز در بوطه نهاده بد بد چندا آنکه زرد ترین شود هم از قول شار الیه در اسلک
 کردن قمر بکیر در بوطه بدو طرح گذارتا که عقرب که مکتس میشود باز زرد کند در بوطه گذارد و در بوطه عظیم کند آنکه
 موم سه شوره تا یکد از دوازده تکلیس کند بد دستور اول و باز زنده کند بان نوع مکرر کند این عمل را تا پنج مرتبه

بجهت رنگ کردن مشر

بگیرد و برون طرح کند اندک مغز که حلقش میشود بار زنده کند در بوطه گذار آب کند بانست سیاه زهره
 کاو خون آدمی زعفران و بره نهر زرده بیضه برام داخل کند بکند از نیکو بهم دست دهد بکند از نهر
 مگر از آن نیکو میشود رنگین سح **یکم از جرات** زحل مدبر امطره با ام وزن روخت هر نوبت
 روخت جده به دفعه فرست بخت کن و در هر کوا در میان روغن زیت ریزد که زحل مذکور زهره شود خوب
 بعد از آن تدبیر روح کن بکیر توتیای مسول و خاس و محرق شده بعد از آنکه کن با صیغ زجاج زرد مبرکی و زرد
 و با قدر غسل عین کن آنکه از طین حکمت شکل کوز نینب ز و سوراخی نیکو کند چنانکه بویته استنزال در این
 اضراط مذکور در آن کن آنکه لوله از آن مرتب بستنزل وضع کن و بشکله کوره از وسطش فرود بر چنانکه
 برین کوره برسد آنکه ازین کوره منافی کن دوران مناک ظرفی از آن یا هر چه بهر آب کرده در این لوله
 بر سر آن طرف آب اندک باشد و لب کوره بر سر آن لوله چنانچه متصل باشد و فحم پراشون او ریزد و دم
 بدکار که روی از آن مستنزل شود و ببلور فردی رود در طرف آب بچکد بمثال خون چون خارج کنی داخل بر
 و نیار سطح میرود و ابریزد و در آن راه

تتمیم نخل نوره غیر مطفی را در میان سر که سطر طنج باید داد بطریقه تسخیر آخوب برشت و براده نخل
 را با نوره مذکور بوزن برابر در قرع کنند و به انبیس استفسار کنند که به بنایت پاک و سبب پرونی که بیسج
مخرب عمل سیادت و نقابت پناهی احمد طبعی که در مصر یافته اند بگیرد از زحل آنچه خواهد و ذوب
 کند در آب لسان در قدحی که سوراخ دارد بر زبریزد سوراخ باشد ریزد سه نوبت پس پرونی آورد و با سه
 برابر روستخ سحوق وزن کرده به دفعه ذوب کند بطریق فرست و کف زور روی جاروب ریزد تا
 محب شود پس جمع کند و با هم دویم روخت فرست روخت کند تا سه نوبت تمام شود پس بکند از دو پنج جزو این
 مدبر یا یک جزو روح طوطیا خوب گذار تا خوب بگردد و در اطراف مدان با مشع ریزد که سه شمس کرد پس سح

ازین مدبر روغ قمر مخلص و پنج شمس تمام بخار با هم بکند از نهرین طریق که اول قمر بکند از و زحل مدبر و در انداز پس
 شمس ریزد و دیگر ذوب کرده که هم در کوش باشند بر سر این هر دو ریزد و چندم بدید تا در یکدیگر بگردند پس در راه
 مدتهن ریزد بعد از آن گاهی بدیند بر بندر این که در استه باشند عینند و این ترکیب در رو باس بر بندر بدستوری
 قمر مشوشی رو باس کنند در شب دهند با این که **مثال** شمس تمام سیار برین آید با مرانه العظیم حکیم سح
المعل بگیر از علم اصغر مرقق سحوق و بکیر بر بخت در رو یک کند و با چوب حافی جوش بند
 چون علم در رو یک گرم شود روغن جوشن برود ریزد و از بوس آن خود را نگاه دارد و در یک عمل را در یک
 دان نهد و آتش با و بر برفق و مدار از با داذ تا عصر تخمینا ده ساعت کم و پیش بکند تا روغن سیاه شود پس
 پس از آتش فرود کرد روغن سیاه شد را بریزد با متکی تک آب گرم کرده بر علم ریزد و زمانی جوش بند بکند
 در سات تک آب را بریزد و روغن سفید جوشن که حاضر است برود ریزد و احتیاط کند که قرص علم شکند و در
 روز بهین عمل کند در سح روز علم سفید شود بغایت ربا استیک از دیک پرونی کند چنانچه نشکند و آب نیم گرم
 هر دو رویش را بشوید و یک هفته دیگر بار روغن کرده جوشن برفق پس بشوید نگاه دارد بعد از آن علم
 مفرغ سفید جزو مخلص براده قمر مخلص جزو سفید عنیط جزو براده را بطار و ملغنه کند با علم مفرغ سیار ریزد
 و با قدر نیش در در صلابه کند و در آن آب پاک کند و روغن کرده به جوشند تا بکل سواد از زور و پس بر سر
 در بیضه حکم کند در خاکستر سرد فنی کند با لار خاکستر خاک سنگ ریزد و بکل سنگ خاک را همانند بکند از خاک
 شود چون خشک شود از با داذ تا نماز شام آتش هم بر سر مدفون افروزد چون شب شود آتش در کوه بکند
 تا سرد شود با داذ پرونی آورد که باز کداخته باشد یکی برطل خاس طرح کند قمر خالص رو باکی کرد و با و در استه
 و از حصول نیم وزن در عطار آبق سیار ریزد و کنی کند و بار روغن کرده جوشند تا سواد برود باز در بیضه

و چنانچه ذکر رفت همان طریق کند که با تمام رسد ان شاء الله العلیم
 باسم ملک العلام بستند براده صید ده مشال و از علم مرتب اصفه مشال و هر دو را با هم صلا می کنند
 خوب و بعد از آن هر دو را در کرباس با بره بپند و در میان گاه کل گیرد و در آفتاب خشک کند و در میان آفتاب
 تون نند از صبح تا شام بعد از آن بیرون آورده کل را از پاک کند و بگذارد و صلا می کند و سه مشال زرنج
 سرخ با صلا می کند و بدست راست یک شب نشسته کند و در تنه گرم از صبح تا ظهر بعد از آن بیرون آورده بگذارد تا ناکه
 شود بویته بشکند بیرون آورده سی مشال در سخت با ده مشال از زرنج بدست راست بید و یک مشال بیره زرد و در
 یک مشال بیره نیلا در آن اندازد و با هم بچون کند به کد خسته کا و در بویته بند و بگذارد و ده مشال از زین
 معمول برین مشال نهند و بگذارد که در خلاص ۳ مشال بیرون آید من کتاب الخوین
 خشت را که در یکند و خندنی در در آن بکند و زین را در کور بریزد و از زرد در رویش بریزد و کاغذ
 در رو کور چسباند و روح را آب کرده در رو خرق بریزد چنانچه کور را این بر کند چنانچه داخل نشود عند
 میشود **عن تجربه** اولاً باید بگردید که اگر گرفت با تخم خ کوی کرد چندانکه مثل مرم سله سیاه از
 او بر آرد و سه نوبت اعادت کرد عمل را و از او بر آرد و در خل جوش پیدا هر نوبت که رنگ بگرداند او را ریخته
 خل جدید ریخته داخل آسوده شود از او بر آرد و گذارست و گرفت و را ذوب داد و صوم را مگر بجزرد او
 داد و بعد از آن ذوب داد و سبک کرد و باز ذوب داد تا هر ذوبتی که در استه با بیرون دهد و بعد از آن گرفت
 ز آهن را حتی بیخ کرد و او در خشت بخته را خسته و در او کرد و بعد از بار و برغن زیت آن خسته را چوب کرد
 و چوبه را در او گذارست و از روغن مذکور در آن ریخت چندانکه بر زبر آن در آید و بعد از آن ز را بر زبر
 پوشید که هر دو را پرست و بعد از آن ق را در بساده بر زبر برد باید ریخت مگر تا که قیج هر دو
 یکدیگر بگیرند و یکی شوند آن جسد او را بون کرده کن باید کرد و ذوب باید داد مگر آنکه بیرون آید و بر است

صابر

صابر آید نکند و بعد از آن ز را مسطرد کرده ذوب باید داد در کورس باشد که همراه از زم باید کرد آن هر دو در
 کرد مثل باشند که معمول معلوم را در طرح کرده است و الله تعالی سم **باب در صل کردن زرنج**
 بسیار آند زرنج که خواهر برابر او شخی از سفید کوفته و برابر آن هر دو نقطه سفید برابر این هم شط بچکان و برابر
 این سه سر که تیز و این همه را در طریقی کند که در کل حکمت گرفته باشد سر گرفته و خشک کرده در کوره نند و بعد تا
 حل شود در آب او سرخ کرده چنانکه زرا زین آب زرنج مشال برده مشال نغزه کد اخسته زنی زرد کرد و همچون زرنج
 و اگر زرنج سرخ را بر زین همین عمل کنی رنگ بهتر و در استقامت است و قطعه زرنج زرد و بول گاو
 هفت روز بگذارد پس بیرون آورد و کفن کند و یکدیگر یک مشال نغزه انگند زرد کرد
 ملغمه را در میان آجر ریخته سفید با دیده و مس ملایم کند سفید حکم میدهد **زاد المسافرین عرب** در میان صیرنا صفت با
 کبریت هم حکم بلکه نابت میشود و بکار عمل **زاد المسافرین عرب** زهره قمر روح مشرق
 اول زهره و قمر را بگذارد و روح و مشرق را برود برین زهره و قمر و دیگر مشرق باشد از این

حد و روح مشرقی **عمل طاس** که ملا نام فرموده اینست که نرشته میشود در اطع باغ نر کفیس را ملا مس
 نوع دیگر بعد براده قمر ملغمه کند و یک جوی با سر که رنگ صلا می کند و بریند تا سیاهی از برود و بعد از آن
 باب زاجین در و یک سنگ سر گرفته با ش زرم جوش نند تا ملغمه بسته شود مثل بلور بعد از آن بیرون آورد و بگذارد
 دیگر دارت سم الغار **عنا** زقه سفید بنایت نرم بسیار و اینها را با سفیده تخم مرغ همز کند چنانچه
 سفیده بسیار باشد و آن ملغمه را در مابین طاسین با اجزا نریش و کاف آن کند و بر طاسین بسیار قایم کند و
 بکل حکمت قایم کند و خشک کند و با ش برود و بیرون آورد و بگذارد تا سرد شود سر آن را باز کند آن ملغمه قایم
 القار کشته به شکی از آن برده زهره سفق طرح کند که خوب **عمل طاسین شیخ مغربی سلم**
 ریح غاس **عبد قمر** شتر **صدید اجزا** در یکدیگر **عمل طاس**

کم صلا و وسط له

این کند و در آتش زبل تا چهار ساعت و بعد از آن که سرد شود پرودن آورد و یکی ازین جوهر بر پیت زهره طرح
 کند و در قراضه نماید که خوب میشود سه ترکیب شنبه زهره ۱۱ قمر بیشتر ۱۱ بکد از د
 و بعد از آن اینها را طرح کن برود زهره منق و اعانه کن برود قمر که نیکو میشود سه عقد طاسین عید هم الف
 دارن دروغ نیت دارن درم را صلایه کرده در تمه طاس نصف را فرس ساخته و بعد بر سر آن گذاردن
 نصف را بر سر عید یعنی با دروغ نیت هم کن و فرس و کاف عید کن و چنانچه رسم است بد مس برود یکی برده زهره
 منق طرح کن در دره را سه قمر داخل کن که دل خواه میشود سه عمل جرتب صحیح بگرد براده برین دارن
 منق در چون بهرام ذاب شد ۴ شتر زاده در زهره تا یکی شوند بعد از آن یکی از شتر برید و اندازد بر سوزاند
 و یک شتر اندازد و بسوزاند تا پیت نوبت هر بار یک شتر میهد و میسوزاند تا ماهون منت جز پرودن
 می آید و اگر همچین ناست نوبت رساند آنگاه یکی از آن بر شست زهره منق طرح کند قراضه میشود سه
 عمل دیگر شکرت قراضه براده کرده کن و صلایه بیخ کنند و در بونه آهن کنند که سوراخی داشته
 باشد و در دره کنند و سرش را بکل حکمت قایم کنند و در آتش برند و بکند از آن و در بونه معمول کنند و آنکه
 براه درو کنند و در زایم بریزند که قراضه خوب میشود

بگیر برکت خدا جز در عید و بیدار در ملت عید کم انار بلور و بیدار نصف عید ملج نلیما و بیدار دولت عید
 دارن و بیدار دارن سوره سیند و بیدار ربع عید نوبت در و بیدار شش یک عید دارن شکسته و کن کن
 این چهار هر یک علامه و مخلوط کن کل اینها را به بیاض البیض و با زجهار بر پیت خود و خشک کن اینها را
 دو آفتاب خوب در جم کن با اینها قمر از در می از قمر از جم کن به پنج درم ازین خوب پس خوب کن از
 زهره چهار درم و بیدار برادر می از قمر شکست اضافه کن با سه درم از قراضه که تمام است سه
ترکیب بستان از طاس منق و از صاصی منق و شنبه منق سفید و قمر با هم بکد از د نیکو در
 راه بریزند که قراضه قایم بخورد سه نفع دیگر عید شنبه دارن ششم انار ملج الطعام
 ۱۴ ۱۵ ۲۵ ۲۵ ۳۵ ۳۵

با بیاض

با بیاض البیض بر شند و در میان طاسین حکم کند و یک شتابش بدید و صباغ پرودن آورد و یکی برده زهره
 منق طرح کند سه قمر داخل کند که خوب باشد سه اذلا بگیرد سم و عید و دارن و رانج از هر یک پنج
 شتال و صلایه نماید و میان طاسین را اذلا اندک کل بونه بمالد و بکد از د تا خشک شود بعد از آن نصف
 دارن درم که صلایه کرده در تمه ریزد و در میان طاسین را اذلا کند و رانج را در روی عید بریزد و دیگر باقی را
 دارن درم را بریزد و با یک و نمک سفید تخم و کرکاس در طاسین را بگرد و خشک کند و بکل بود بگیرد و خشک کند
 و کل حکمت تمام طاسین را گرفته خشک نماید و با شش برده تا عقد شود پرودن آورد تا سرد سازد و بر باز کند
 و در میان صحن صلایه نماید و با آن کم دارن از هر یک پنج شتال صلایه نماید و نصف دارن کند و پنج شتال
 عید در روی ریزد و بجای رانج همان عقد را صلایه کند و در روی عید ریزد و بعد از آن باقی سم در آنرا

بطریق اول خشک نموده بکب آبش بردان رانه تعالی سه **زاد الما زین جهت دری ۱۰**
 قمر زهره ۱۲ شتر ربع زهره و انتیمه کن و شتر را هم تنفیه کن دروغ را دروغ نیت بریز
 لاریه سه ایضا عمل منق شتر منق قمر خالص سه **عمل دیگر سفید بجز**
 در طریقه بجز درم بکد از د و با زهره آنی که فراید حکیم ناکرده بستاند عقاب چهار جرد ملج اندازن زایم قمر
 سار صید یعنی نیم درم بنگار سه درم فرس کند و آلت ساخته بند تا بونه بر شود بونه دیگر بند بر سر آن
 در بر آتش فعال نرم بند تا درو کند بعد از آن فاکه سه نوبت پرودن آورد و در ببول صبی نر ریزد و عمل
 نکرار کند تا چهار نوبت و بعد از آن حکیم کند و جلا دهد که تمام است سه زینق دم دنوش در هر سه را بر آب
 در طاس قمره کند با آب گیاه سیر در بر سوزد که در میان نمک نیم بد مس برود و یک بر پنج زهره طرح کند
 اذلا مس را تنفیه باید کرد در میان قمر مندر و شکر سه رتبه بریزد یک شتال قمره بر پنج شتال زهره آب شده
 طرح کند بعد از آن یک شتال عقد شده را با د طرح کند که خوب است سه **ترنج زهره قمر در شتر**
 ۱ ۲ ۲ ۳

اینست مزاج دادن در نگاه اردو است سه ترکیب نوع دیگر اینست زهره روح شتر قمر

بانتخ الابواب ن

علم را با بول صبیان صلابه کن و خشک کن و صلابه کن باخل خاصه و خشک کن دیگر صلابه کن بار و عن زینت
و با تش نرم خشک کن بگردار تو دلم مطر زاج سفید نوره نواز هر کدام پنجاه درم و از علم مذکور صد درم
۴۴ را صلابه کن و تصعید کن تصعید کرده را در زراب که از زجاج و سوره گرفته باشی حل کن و بر سر آتش نرم
دارد و خشک کن تا آبها برود یک جز از این با یک جز قمر و چهار جز زهره فرموده بگذارد بیرون آید سفید
بر آنکه که از آن با زنی زجاج جویش باد در نزد باید کرد آن را الله تعالی

تجربه عقده زینت

بستان سیر و شکر کن و نرم کوب و آب در او بگیر و بوزن او زاج سفید درین آب حل ساز
و بیار زین را در در نقبند کن و ازین آب بر سر او کن و سر سینه را سرد سازد و بگردن کامل شویب
نرم کن و درم زین که نکلس میشود و اگر نکلس نشد بدرد روز خضوضه و شویب کن اینست کلس کما آنکه
بستان بگردن زین کلس و بگردن کلس شکر کن کن با بیاض البیض و زینت در و خشک ساز و شویب کن سبب
سه نوبت در روز زین بیاض البیض داده کن و صلابه باید کرد و باز به شویب برود که نقره سفید میشود طرح کن
یک بره کاس با شکر با زحل که قمر فایم میشود است در الله تعالی سه فایده شرح شتر با هم
نرم کرده دوزب بلکه کامل است سه در عقده زینت قلمی در زین برابر کن بوزن این زین زینت نرم
کن کن درم بردار چون زینت عقده کن آن قدر زینت که خواهر بند را درین عدوه مذکور در کار دور کن با موند
صدید در بردار آتش نرم بنده تا عقده شود اگر قمر فایم در در نطق و زینت در زینت است و اگر شمس
خواهر رب در زینت زکریا است بهمان دستور مذکور سه ترکیب زاد المسافرین جهت درجه

صحیح است که روح را در خون بز تنقیه کند چند مرتبه تا پاک شود و راه تنقیه کند تا پاک
شود بهر قسم که خواهد سه راه تنقیه کند تا پاک شود داخل هم کند و بگذارد تا پاک شود و در درجه کند

که در

که حوب و اعلا بود بنا اهل بنا باید آموخت که حوب نیست سه زاد المسافرین جهت درجه اینست

شتر برنج روح طوطیا سفید تجریده تنقیه شتر سبب مع طعام را تقطیر کن و شتر را آب

کرده درین آب بریزد ده مرتبه که حوب میشود نادانند سه زاد المسافرین شتر مطهر را با بعد با تنقیه
طعنه نمایند و نیم اوقیه و نیم اوقیه ریخ و نیم اوقیه سزره کف بلینج کرده با بیاض البیض سرشته بندها زیند خشک
کند در سه روز زهره را منقح کرده که اخته با زنی برنج جز از مذاب بگردن بنده اضافه نموده با چوبی برهم زند و در
رات بریزد سه یک قمر و یک زهره با هم بگذارد چوب بگذارد یک نیکو بگذارد یک نیکو بگذارد روح طوطیا بگردن

طرح کنند که شایسته هر کار میشود سه نصیحت والد که در هنگام رفتن بجا غنچه نشسته و داده است که وقت

حاجت بمل آورد اول عمل زاج کبود زاج سفید مع شتر اهیسو نظران سفید پیخته برابر

اقرار فکند رفته بیض کن کرده در حل نهند و چون حل نموده یک شمال برده شمال زهره نهد البته سه

نوع دیگر عناب زاج سفید بنظر دن زاج کبود طلق محلوب علم بیض بدر شماره

بر که محرب است در ثانی الحال که از در شمار بیرون آورده شد مراد از در شمار ظاهر اگر عمل باشد عناب

علم بیض زاج سفید زاج کبود مع شتر بر بالاس او ریخته باز در شمار برود چون بیرون آورد یکی بر چهل

شمال زینت با پست شمال عقده طاس قمر آرز ستم النار نرشاد و سبعین

با آب لیمو اجزای اخیر کند و کن بسیار کند در میان طاس کند و در زینت بگذارد در در طاس بر روی

ادویه ریزد و سفیده تخم بز بر روی آن بگذارد یک سفیده تخم کابینت در طاس را بگذارد و منزلت بچ کند و بجل

بگرد و در مس بود بیرون آورده بنزدت جو طرح کند سه طریق دیگر ده جزو ریخ را با آب سیر

ب بند تا مانند عمل غلیظ کرده پس است جو قمر بعد را با دو جزو براده نر ملقمه کرده اضافه نموده و با بر که

بسیار تند ب بند تا مانند بگرد و با سس قمر عناب صلابه کرده در طرف آهن کرده و بظرف مس صغیر

پوشیده شود در وصل در نهایت مبالغه نموده در آتش زبل کوشند و کا تمام طرف را پنهان سازند

باید که آتش بر تپه تصعید باشد بلکه بعد از آنکه کابینه دست دهد و نور یکی بر نه زهره منقح رود و چون بار دیگر کف
نموده با آب سرد که نشسته و تشنه کنند و تکرار عمل نمایند تا آب سرد و مطروح او در باقی شود و اگر از بعد ماست در
نوش در مدبر برد براده سکنجبین ترتیب دهند یکی بر سه جزو طرح شود

باب در عقده زینق بگیرد سه بر روغن زیت خالص و در کفچه آهن کن در بر آتش بدار چون گرم شود
یک بر کوه که در زرد شده در در کنند و اندکی بساید تا مل شود در در پس از آتش نزدیک و بگذارد تا گرم شود
پس بگیرد زینق پاک کرده در در افکند و می منقند شود و هجر شود تا نیم پس در در عملها را چون بگواید آن
باب فرسوخ دو قسم نوزاد در چهار قسم است از اجماع سه روز صلا به کند تا مل شود بعد از آن دو قسم
زینق که برابر اسوخ باشد با سه درم سبب صلا به کند و در شیشه بپند و سینه را بجل حکمت بگیرد تا ناز نرود
بدر تا منقند شود بعد از آن شغال بهشت فی رو یعنی صبح بس پاک کرده

بجست نظیر زهره بهترین انواع جرب دیده خود ما الفاروق سبکی که سر بر تپه کدراخته در در بر زینق بپند
جرب است **قاعده** زرا یک جرب است عید براده قره منقن خرب و در
مغز صید بپند و بقدر است که شت بر زرد از آب نقیا اندک اندک و بگذارد که خشک شود و شسته نرم

سبکی تا زمانی که خاک سرد پس یکی از در بر سر زهره طرح کن که نیکو بیند **ش ن ج د**
باید که بگیرد پنج قلم ۳ دریم ۲ ربع ۳ دریم عتاب سه دریم سوره سه دریم دار شد سه دریم دار است که ۲
نوزاد ۱۸ اجزا از اینها را در سخن بپنج نماید بعد از آن شیشه مطین کند و باید که شیشه را در کل حکمت بگیرد
که در آتش ملکت نکند و آن شیشه را بگذارد تا خشک شود اجزا را مذکور در آن شیشه کند در شیشه را هر
سپهان کند در بر سر آن شیشه کل حکمت بزند و آن شیشه را در آتش سبک نهد و روز دیگر سپردن او دو اما
دانش زبل که سفید باشد و همت هر تبار در درق صیر صلا به کند که آب صیرم ۱۰ باشد اول ۲۰ آب صیر
بخورد و در در سخن نماید و بگذارد در آفتاب تا منقند شود تا نوزاد نوزاد ۲۲ آب بخورد و در
و در در حل و منقند کند تا نوزاد تمام شود و آنرا با یک سفید که تخم مرغ جگر کند مثل خورد و کل را نماید

دیگر آرد

و بگذارد تا خشک شود بعد از آن بسازند هم قمر فعات در مرغ خج هند و اولاد ذب نماید و آن اجزا را نوزاد که مثل
خورد کله را سخته یک یک در ذوب قمر که آب نموده است بپندارد و صیر کند تا که بسوزد و مثل ساره نمایان
شود باین طریق اجزا مذکور را تمام بخورد فرد بعد قمر را در رات ریزد تا به بندد بعد از آن ام زهره تقیه بود

در بورت هند و بگذارد و یک مشتال ازین آگیر سخته آن زهره زنده ۱۰ قمر فعات هم لول کند قمر خالص بر آب
عید روح نوبتا بگذارد و با آب نمک و زاج بپند نماید سفید شود و بگیرد سوره رند البجر زاج سفید نمک
بجوع را صلا به کرده در مغز آهن کند و در آتش بگذارد تا قمر که آب سرد و معلقه زاده صیان این آب سوره

بگذارد که غنچه میوه دیگری برده زهره طرح کند که خرب باشد و پنج قمر اضافه کند که خرب است
این عمل کرده سوره صحیح عید روح طریبا نیم الفار سفید بخ نقیا سوره سفید عتاب دار است که
اول روح را بگذارد و بعد از او روی اندازد تا منقند شود و بعد از آن با آب نمک صلا به کند تا بسیار از زهره و بگذارد

با در روی که گنشته شد صلا به کند تا همچون فشار شود در یک عصبه در مخلوط کن کل اینها را با آب صفا البیض در آبها مثل
نخود خشک کن در آفتاب خرب و داخل کن به اینها قمر را در در همی از قمر بیخ در هم ازین حب با پس ذوب کن از
زهره چهار دریم و بپندارد و در همی از قمر سکنجبین اضافه کن یا در سه دریم از قمر خالص که خرب میشود تمام نماید

قاعده جرب در سر شاه قلم بگیرد سه دریم جرز بخ نقیا دو دریم صعبون بخ جوز بسنل دانی خشک
ربعی صبر کوفته بیخ و سفید کند و در بازل البیضه و بار دیگر آن تصعید شود را بگیرد و دو نیم جوز یک جوز و یک
صعبون داخل کرده نیکو بگوید و شقیه کند از آب سرد باز تصعید کند و بار ثانی بگیرد آن مصعد را داخل
کند و در یک جزو نیم بخ و چهار انگ صعبون و نیکو بگوید و شقیه کند از آب لیمو خشک نموده باز تصعید
کند و چون هم مصعد شده با سکه بگیرد و وزن کنند هر دو جزو از آن مصعد جزو اسرف بار کرده باز تصعید
کند بعد از آن مصعد را وزن کند هر مثقالی دانگی برده تنکار داخل کرده کف کند و سفید کند با ذاب بیضه آن قدر
که مثل قمر سرد پس در شیشه کلو تکی نماید بطریق معکوس آتش داده مستزول کند و بطرح برد پیش از مستزول
کند و بطرح برد پیش از مستزول در تصعید هم بطرح برود تا در صبح باشد

بگردن آتش هر قدر که خواهد در کشته در میان بپزند از دکان قدری بر سر کنند که از سردی در گذرد و
 بچوبند تا بزرگ شود یعنی بر طرف شود بعد از آن برداشته صلابه کند و با روغن زیت نمز کنند و در کشته بپزند در میان
 آب قلیا اندازد و آتش را بقیما بر سر بریزد که از سردی در گذرد و بچوبند تا دو جوش بزند بعد از آن بر بالای
 ظرف ثبت کنند در ظرف ابلی که بزند بچوبند تا این آب قلیا بر طرف شود بعد از آن بگذارد تا سرد شود و بپزند
 آورده بکشتال با بخی مشال زهره طرح کنند **نوع دیگر** علم اصغر کردستان بریز طوطیا فام هم آبین
 روح طوطیا براده کرده اجزا مذکور را صلابه کرده باز زده تخم و سفید آفرین شود و خشک کند و با صلابه کند و فوما
 ده دانه پاست دانه در آب نجیب بپزند تا چون در شب سرد با آن در شب اجزا را نمز کنند و بگذارد تا ناده
 روز که خوب خشک شود و اگر زمانها نباشد دو شب هم خوب است و آن اجزا خشک شود از در میان شیشه
 کرده چنانچه کیمیا سفید اجزا باشد و در حوضه فانی سر آن شیشه را تا بچوبند خوب و بسیار یک جوال پیرین است
 درین روز شیشه را در میان آن بگذارد از سه طرف آتش زند و بگذارد تا خشک شود و شیشه را برود از آنچه در گردن شیشه
 است بکشتال بر منت مشال زهره طرح کنند که با برضار شالی قرص ضرب میل داتا باید که هر چهار مشال را
 بکشتال فردا داخل کنند که اعلا میشود

تکلیس جوهر ده جزو جوهر است جزو اجزای مذکوره تنگاری اندرانی شب چرب بودر قلیا عتاب وزن
 مجموع عمل عتاب بوزن کمز که از او پدید آید و در مذکور است که با عمل نمز کرده جهاب زد مثل
 نخود بزرگ و کوچک تر و خشک کرده در شیشه مطین خشک کرده معکوس از بالا آتش دهد که مستعمل
 میشود بعد بگردن در میان روغن باید جوش نیند اما طرف ماینگو بر باید کرد
 هر طرفی که خواهد از علم جوهر بپزد خواهد بود صعب در مثل آتش خشک مکرر کند و کف و شیشه آب بود
 شیره بر خشک کرده تصفیه کند و خواهد با نشت مقطر کف و شیره دو مس کند که تر خامس را بعد
 تصفیه کند و آن مستعد را طبعی کند در همان نشت مقطر و بعد مستعمل کند و شیشه و با و بر بپزد هر کدام
 خواهد بود

یادگار یک کرده شده است تصفیه زنج اراج انگ رنگ روغن انیت سفیده تخم تصفیه کند و جوهر را در
 نفت مقطر طبع دهد که طرح میرود
تقطیر نفت نوس در و ایک هر دو برابر نفت باشد نوس در و ایک ناسه بنفش کند و یک بنفش را اول داخل
 نفت کند و تقطیر کند باز بنفش دیگر را داخل مقطر کند و تقطیر کند باز در مقطر کند و بنفش سوم را داخل کرده تقطیر کند

قاعده استنزال جوهر

علم بگردن ده جزو از جوهر مذکور ده جزو از مجموع او پدید مذکور بودر تنگاری مثل بودر قلیا اگر بنا شد طبع قلیا شکر البیض
 مکلس اندک عتاب جمله کف کرده با جوهر مذکور معسل و ذلاله البیضه نمز کرده جهاب زد چنانکه از کلور شیشه
 فرود و با در عمل کند که در محلی که معکوس خواهد کرد فرود نیاید آن جهاب و آتش از بالا میکند جدا کند که خسته فرود
 آید با در بپزد و بند و بوطه در بر آن دو بپزد و وصل کرده مربوط که اجزا در دست محکم خسته در کوره با آتش ذغال چندان
 بپزد که کد خسته جوهر فرود آید پس بطرح برده علم را بسیار صلابه کند و آب سرد کند بهشت مشال
 را بخی مشال سرد رس و یک مشال که در داخل کند با هم صلابه کند و باز زده تخم نمز کنند و جهاب زد که از
 کلور شیشه فرود در و تنگاری کند تا ذغال در بالا شیشه بسیار بریزد و از بالای ذغال پیرین بسیار بریزد و آتش

کند روغن بیضه از شیشه بکشد در ظرف که بر شیشه گذاشته باشد و جوهر مثل بودر ظاهر شود
از کتاب حکم نوشته شد **طریق دیگر** بجز کلور البیض و بجز نوس در و بجز زینت و بجز
 کبریت سفید کرده و بجز نوس در کلور هم را با یکدیگر صلابه کند و در کوزه مطین کند و سرش حکم کند و با آتش نون
 تشویه کند و چون تشویه خورده باشد بحد خود کمی بر روی زهره طرح کند و با بر نشت و چهار تکی
نوع دیگر بهتر از دیگر کلور کبریت سفید کرده و بجز زینت کلور سفید و
 بجز ذغال کلور کبریت سفید و بجز نوس در کلور صلابه کند و با بخی یعنی سب جمانی شیشه
 و تشویه کند بدون آرد طرح این به از آن باشد **صفت آب زاج** بستند چ مشال نوس در
 بخی مشال زاج سفید و سی مشال نمک شمار در آب صافی حل کند و در شیشه کند و ازین مردود با آب کرام

خواهد برین آب دهد و شویب میکند تا برسد و منقح شود تمام سلیلا و اب اثبات نرسد در
فایده براده مشترک از جزی علی اندانی فردس با یکدیگر سخن بلیغ نماید و تقطیر کند که آن منقح گردد و در آن کند سع
بجست نسیمه این تصعید بگرد آب سپرد که در ذلالبیضه شب سوره برده قلیا برده بلع اندرانی سلمانی
سخن کردنی را کنی کند در بن آبها ریخته در اطب ۳۳ روز بگذارد تا سه چهار روز بگذارد تا نیکو دست بهم دهد
بعد با شش ملائم ملائم بچکاند سخن و نسیمه و تشویه نرم نرم مکرر میکند در هر وقت مرثیه یک مرتبه تصعید کند
بوسل طلق نکلس با راست و با بلیغ نکلس و با بلیغ نکلس و علم و بعد از تصعید کند از نسیمه بلیغ نکلس ششیم به
ذلاله بیضه در سر که قبول کند **قاعده** تصعید بعد با علم و کم با بعد از کلام که خواهد علم شنید کند مناصنه
با بعد کرده تصعید کند و اگر کم را با بعد مناصنه کرده ستیه کند با ذلاله بیضه و از نسیمه با راست
کند و در بر خ نوبت راست جدید کند و آن را سخن که از آن بگیرد و محل را کنی و آن تازه آن را کنی با جمله
ساخته بگذارد که قمر ضنه است **قاعده** **جوت از ده شاهین** بگیرد صد جزو از علم زرد و سرخ حق کند
بلیغ بگیرد چند قطعه کرباس بیالاید با ذلاله بیضه مکرر از خشک کند و بیالاید و خشک کند و بهم بچکاند مثل تخمه
سود و آن مسحق را غیر کند با آب مذکور در به نهد در میان آن کرباس و مثل کوبد زرد سرش خاکم به بند و بنهد
در میان دیکت کلین با سنگ یا سنگ بلیغی و بریزد بر سر آن دهن نیت یا دهن سیره چند آنکه چهار انگشت
بر سر آن با سنده و تنور را با ناید نیکو در آن دیک را سر پوسیده در میان آن سوزد بنهد و صبر کند چند آنکه دهن نزدیک
سوفن شود برادر و سرد کند و آن دهن را برادر در دهن جده و دهد بر سوز عمل کند تا نوبت بعد برودن
او در آن علم مطبوخ را او بار کند با پنجه جزو کوبد و در آن سخن بلیغ کند و در بین القاصین تصعید کند و مکرر اصعد
با با آب کرده مانده باشد با کوبد سخن بلیغ نموده باز مصعد کند تا نوبت از چند تصعید بیشتر کند طریح حواص
نمود پس یکی از آن جوهر بر سر فروغ مستقار اعلا طرح کند که نکلس نیکوست با ذوق است تقای
قاعده آن کم که با صعبون و مع قلی و مثل اشافی تصعید کرده باشد بگرد دهن همان وزن مثل اشافی را بگیرد
و در قیاسه کردن در آن سه جیل مشال جوهر مذکور را انهد و یکی را یک از دهن مثل مذکور سه شبانه روز طرح میکند

کره نشین شود و یک بر پست طرح کند

مشترک زاده مشال را بگذارد و یک مشال عتد را بزود طرح کن و منصفی را در میان شیر حل کن و دست جوش کن و در ده
مشترک را که بعد بزود طرح کرده هفت مرتبه بگذارد و در میان یک جوش شیر و منصفی به ریز و بعد از آن یک مشال زهره
و یک مشال حدید و یک مشال قمر را با هم در برونه دیگر بگذارد و شش مرتبه در آن در برونه دیگر بگذارد و این زهره و حدید و قمر را در
دیگر که گذاشته بر در مشترک بریز و بدم تا خوب بر یکدیگر بگردند و بریز که خوبست و اگر دو مشال قمر ما به با و هندی را با
برون آید

قاعده علم که فقیر کرده است علم موثقا علی بکسر و نیم شاه بگیرند و با سیاه بکشند تا حیرت بر نرسد پس بگیرند تخم مرغ و با زردی
او غیر کنند علم را اول بگیرند سه قطعه کرباس خام و مکرر باز در تخم مرغ سیال آید و خشک کنند و با سیال آید تا مثل تخمه
سود پس آن خیره را در میان آن کرباس بنهند و سر او را با کلمی تمام تمام با سیاه بنهند تا تمام به بند و چون کوبی پس بنهند
طرفی که کل که با شش صابر باشد نیک پس کوبی بلند نیم کند مدور به بند پس آن میل آهن را در میان او نصب کنند
چنانچه از هر جانب سه میل در آنکست بر کنار کرده باشد قلم کند پس سیاه رنگان طرف را بگیرند بلع اندرانی نرم و الا
پز خوب و طریق ترش و کاف آن کوبی را با بلع در طرف بنهند و یک بر طرف شود وصل کنند در در آن میل فست بچشم
بنهند و اندک ماد بر در در شست بریزند در بنهند آن طرف را بر در در شست و بگیرند اطراف او را پس آنس کنند نرم
تا جدر که رطوبت بجلی قطع شود آتش را با بلا حفظ هر چه تمام باید داد تا قطع رطوبت در نیت و دهن و سوزد بشود
معتدل باید داد چون یقین شد که دیگر جز مانده است از رطوبت و غیره پس آن سوزان را بگیرند قلم هنگام دیگر آتش
شدید و اگر آتش هنگام چنانچه مذکور شد قطع رطوبت و غیره شد چهار هنگام دیگر آتش شد شدید باید داد اگر چنانچه
در شش هنگام قطع شد بزایدی کشید با آن چهار هنگام آتش شدید باید داد و چهار هنگام دیگر آتش میان مایل
به نرمی باید داد عرض در چهار ده هنگام تمام باید کرد چون چهارده هنگام تمام شد باید گذاشت تا خوب سرد شود
باید کرده سو و اگر علم مصعد را با زردی بیضه نرسد در هنگام عمل کردن در میان آن کوبی علم بنهند البته آن
مصعد هم صورت نبوت پیدا کند بلکه بهتر و خوب تر با را سه در میان کوبی که قبل ازین گفته شده است نهد

باب زردی زردی هر قدر که خدا بد مثل شغال باشد شغال مغز زرد و لودس شغال ارد گنج در زمان حق نماید و در کوزه کند و دو شب زرد در تنور آتش کند و بعد از آن برون آرد و بگذارد تا سرد شود بعد از آن بزهره طرح کند که فرات است ۴

بیکریت زرد و حتی کن به بول منظره زرد سیخک کن و بشو در خشک کن هم برین قاعده ببول منظره سخن میکن و بیشتر تا پنج بار پس بیکر صابون و آب صاف در سرد کن و جوش آهسته بده تا خام حل شود و بنه تا صاف شود آنگاه بکوبت راه امر بنه باین آب حتی کن و خشک کن و بسوز تا وقتی که برون آید سفید نافع نیکنود این عمل از چند استاد معروف است ۴

طریقه دیگر سفید کردن کچر زعفران در سه جزو زین حل کند و به صلایه ساید و بوزن آن نونشاد و بوزن نونشاد اگر بخت خود کرده باشد زرد کوش کار بسیار بود با خود نگاه دارد و این را در هر جا که برسد هر چه که بدست کرد بآهن با مس با نقره و این را در شش مالدر حال بصورت نقره شود و دیگر چیزها در این سفید است از برای سفید نیک به هم که جای نشسته باشی و در میان جمعی ناکاه فلذکی به سکه آنچه بدست افتد قدر ازین دار و در آن مالدر زرد و زعفران از آن اندازه و گوید این را خارج کن **طریقه دیگر زین** و فلعی و زینشاد و در آجر اندر بیکر کوب بدو همین فعل کند که با کرده شد **طریقه دیگر سفید کردن قشر عطاره عقاب** ۳۳

عمل شمس بستاند صفره البیض منظره کند با زرد آب او را جمع کن پس بستان ازین آب نیم رطل و طرح کن بر دو قوی زنجار فرنگی اعلا چه نیم چه قویه زعفران جدید و بیکرم که کرد و بعد از آن طبع زرد و دیک سرد از آن کوبش آید زرد آورد و اصلا جنبان و دست برد منته تا بیع آب بخورد و همچون زهره رخ شود که بانندک حرارتی بگذارد و بانندک برودتی معتدله از آن زمان کن کن و یکی برده طرح کن که ضیق خوبی دارد و هملا کن در شغال دانگی کش داخل کن که تمام است و این از عجایب است و باید که زعفران جدید نصف باشد و زنجار پاک باشد و اگر نه خود بسازد آن را **طریقه دیگر** ۳۳

بجنت شبانته سخن بلیغ کند و سفید میکند از آب شنب و عقاب منظره شده مکرر کن میکند و سفید میکند و سفید میکند تا آنکه خود بخورد بگذارد و قابل طرح شود سه

طریق گرفتن جوهر زردی بیکر و صفره که در آن اوزنک داشته باشد بیکر و یک است زردی و یک است منظره که کان و با هم در باقی بکوبد که نرم شود مثل موم بعد از آن در صفره برده و در صفره لازکابی موافق نماید و بکل حکمت استوار نماید و در آفتاب خشک نماید و ملا حظه نماید که ترک نداشته باشد و بر سه مکرر بکند بعد از آن بدست برد با سر کین و شنی تا شش روز در شش است بعد از آن بر آورده کف سیاه که در روی دست استاده در نماید و جوهر سفید که در زردی است بکوبد بآن قدر که کوه بزرگ بپزد و در صفره برده چهار روز و چهار شب دیگر آتش بدستور دهد و بعد از آن بگذارد تا سرد شود بر آورده کف سیاه از او در نماید و جوهر سفید او را بر آرد و اگر جوهر مرکب باشد جوهر را کن نموده بشوید و لطیف نماید و بعد از آن بکوبد از جوهر و یک نوله از بنده نایت بر نیم نوله قرخالص با هم بپزد و یک کاس ازین بر سه نوله از زهره زرد قرخالص شود آن را الله تعالی و اگر همان جوهر تنها باشد بر یازده ماشه زهره و یک کاسه قرخالص شود و در هر باب که عمل نماید خیره علماء باد نمودن ضرور است و غیره **طریقه دیگر** ۳۳

نومی و یک حریب و بده شد از ملا حسن بکوبد و سه جزو هم خردارد افش نشود البته البته البته **طریقه دیگر** ۳۳
آتش اندک گرم شود و بجزو نیم روح را و بوطه کدا صفته خاطر دارد چون بعد گرم شود آن روح کناخته را برود و بخت تا یکی شود پس بآن ستم مذکور داخل نموده سخن بلیغ کرده در دولت مزج مطین نهاده مسدود الراس در زبل خشک است صیاب و نیم روز مس هموار دهد که آن بسی کدا صفتی بکس مطین در دو است پس جوهر بر سه است طرح کند و در دو جزو از آن زهره را که داخل کرده بهر کار خواهد بکار برد آن را الله **طریقه دیگر** ۳۳
قمر ملغمه خوب کن و در مغز نه جدید و بعد از سه است بریز بر آب فلیا اندک اندک و مکرر که خشک شود

و نشوید نرم بکن تا زمانی که خاک سرد پس یکی از در بر سر زهره طرح کن که نیکو میبود
 باید بکیرد سم النار جدا نکه خواهد در سر که اصناف نموده با هم مزوج کرد و در میان نابه مطین آب دروغ نمیده سر بر پیش
 دار ریخت و کرد اگر در سر پیش را با کل حکمت حکم کرد و آتش نرم در زیر نابه نموده تا سم النار را جگ گرفته بر تبه نابه خواهد
 چسبید اینست سم النار اما سم النار اینک صلابه کند و دهن در داغ را به بندد که در وقت صلابه به داغ نزد و بعد
 از آن که از سر پیش جداست فته با سله در میان کاغذ ج و در رو گویند نکه در جز در از نکه کور به جز در زهره طرح کن که در
عل سفین اینست اول باید و باقی هر یک ده مجموع را صلابه کند و در میان طاسین که یکی از زجاج و یکی از خاک
 نحاس را در ورق نقره چسباند و بر آن مذکور در میان زجاج گذارد و نحاس را اصل نموده بجل حکمت کرد و کوی
 بکشد بمندار یک ذره و بر از نزل کند آتش نماید و طرف را در میان نزل گذارد یکسب در سردن پرون آورد
 یکی از آن دو در چهار زهره منق و یکی معدنی خالص با بر نابه نیکو آید آنچه در بالا تصدیق شده در آب ترش که یکسب گذارد
 و بعد از آن پرون آورد سه
 زینق سم النار سفیداب نخل نرشار و اهنک
 و قلیا و برابریزاب باید گرفت منظره در خود مافوق دادن که عقدر میبود که بخار آید پس با نکه اندامی آبت
 س از طرح کن که قرب است سه **قاعده مجرب مجرب** بکیرد طاسین از زده شتال
 فرغاص و بندد در ورق شتال عید پیچ شتال عتاب در هم کن و ببندد را در ابریم آهن و فون بر آتش نیکو خشک
 نموده بکیرد در کل حکمت خشک کند بندد بر آتش ذغال افزوده بی و بیدن با خاکه افزوده تا زمانی که چون دست
 بر بالا را دنی گری بود دست را بکزد بر در او و بندد زمانی که انگ که در سوزد باز بندد بر آتش مذکور بر دستر مذکور
 تشبیه بر جنب سید بر نوبت سرته را با لاسر بالا را بته میگذارد و قانون مذکور را امری میدارد و نجسنا منت است
 زمانی میچسباند و ملاحظه میکند بر بار که وجود عید ظاهر میشود یا چون دید که اثری از جوکت عید ظاهر نمیشود سر کرده
 بکشد و یکی برد زهره طرح و ملاحظه که زیاد میکند البته البته آتش خفیف ملایم باید داد و مدتها آتش
 در هر عمل که عقد عید بوده باشد البته ملاحظه تمام آتش را آتش کرده اگر با آتش قویتر باید برد تا مقصود
 حاصل آید انت و انت سه

ک صلابه او صطله در سبج بو
 حرف منقوش کبار عو بو
 ع س ف ل
 س ع ت ص
 ا ب ج د

عید عتاب این عمل سراسر عمل بالاست کم شده باشد اصناف نموده مرتبه هفتم باید که بگذارد
 ال

و یکت برده طرح کند سه شوره دو برابر زجاج سفید یک برابر تقطیر نموده هفت نوبت این تیراب بخورد
 داده باز در بوطه نقره کند و دمس هموار دهد هر بار آنچه از عید
 سم الفار طریطیر را بخت روح توتیا نوشادر گوگرد دارا شکنه زینق بوره زهره کرس شوره
 بازاج سفید نقره مجموع را بخت بلینغ نماید و بعد از آن حسب به بندد در شب را مانتاب بگذارد در روز در سیاه
 خشک نماید و بعد از سه روز کجبت کجبت در بونه بگذارد تا تمام خاک سوزد و بعد از آن در کاغذ نکه دارد و در محل حاجت
 بگذارد و پنج شمال مس منق و یکشمال این در در بندد قمر خوب پرون آید سه نوع دیگر براده زهره طیار
 شوره نیک قلیا عقیق صابون حلیم سم الفار این افرار آبک طبع نموده در سایه خشک کند و در
 بونه حکم نموده در دمس گذارد و بعد از دمس در آتش ذغال بگذارد تا خوب سرخ شود بعد از آن یک بر چهارس
 باقع چهار یک قدر داخل کند خوب آید صحیح است سه **قاعده مجرب کردنی** ریج عید عتاب اول
 بکیرد عید را با یک شتال قمر بر دلفقه کرده نگاه دارد پس ریج را بخت کرده و سقیمه کند به سیره سیر مشر تا مثل عمل
 سوزد پس عتاب را در در داخل کرده چند کجی بکند تا خشک شود و در آفتاب یا شش نرم مثل آفتاب به سیر
 در قدح جدید فوفانی باز زهره غلط دارد و به بندد او و به مذکور را در در وصل کند پس بریم آهن داب چون وصل حکم
 خشک ساخته بناید تنور را از نزل با نیکو تافته سوزد پس آن قدصین را در میان آن نزل بندد چنانچه از شش به سیر
 شود و قدصین در وی از وقت تا وقت پس سرد کرده پرون آورد و یکی از در بر زهره طرح کند که ده قدر بر آید اگر
 با در بکیرد این کسیر مذکور را بخت و سقیمه کند پس به سیره سیر مشر و نخل تیز نکر آتش نرم کند تا خشک شود و بعد از
 تا آبت سوزد پس با منفر نیکم کاغذ ج داده پس سطح برد قمر دابسی بدر آید به اذن الله تعالی سه
قاعده طاسین فضله جلی نرنگی سه در هم عید و ده در هم ریج و ده در هم دار توده در هم نظرون اول
 بندد را با ریج چندان به آب این با ریج مسوق می مالند تا اثری از عید چنانمانده بچده با افرار هم زار در هم

دیک

کرده با سفید بپزند نیکو کنی کرده و اندازن طاس را با لایه بدین که کجک بندد از از او طاس و سر او از بسته بجل حکمت
 حکمت خسته خشک کند پس بگیرد و یک کلین و بندد در سر و روی و بزوی نهد آن طاس را کل که نفته زاده بر کند نیز
 و یک مذکور از او و سر آنرا گرفته در میان همه نهاده بتدریج آتش دهد مرتبه مرتبه زیاد میکند آتش را تا قوی شود
 و جمله بسوزد که از در آنجا نچند آنکه آتش فرو نشیند پس سرد کرده بیرون آورد و طرح میکند اگر از طاس زهره است آن
 جوهر هر یکی بر چهار برسد و یک قشر داخل میشود و اگر از طاس نقره است یکی از آن جوهر بر سه است سرد و دو قشر بار
 میشود و اگر در ابل هر سه جزو بعد از یک قشر داده ملقمه کند و بخار برده بهتر خواهد بود در هر چیز که اراده دمسکنی
 اول البته مقدار سه چهار ساعت در خاک کرم باید نشوید و او بعد به آتش قوی برده بتدریج مع هذا که آن جوهر
 عبد الله یا خود عند عبد بوده است **نوعی دیگر از جرات عقد طاس** بگیرد براده قمر یک جزو
 با سه جزو بعد ملقمه کند که از او که به بندد پس بگیرد هم بخورد و در آن نشوید و مع اندرانی ملقمه کنی ملقمه کرده بطریق
 و کفایت با ملقمه مذکور در طاس نهاده حکم کند با هر کلی که در اندک خشک نموده بمقدار سه ساعت زمانی در خاک کرم
 نشوید و مرتبه مرتبه آتش را افزوده تر میکند و بنوت ترک میدهد تا مقدار سه ساعت زمانی چون
 طاس سرخ شد برود و بنوشته که از او که سرد شود و یک پدید و آنچه در در است بیرون آورده با اندک صابون ترا سینده
 در بنوت نهاده بر روی کوره بندد و بعد تا که کواخته شود بریزد و در است که سبکی میشود پس طرح کنی یکی از روی
 بر بخ با چهار زهره و اگر خواهد بر سه جزو از روی یک قشر داخل کند که نیکو میشود از سوده شد اگر طاس از قمر باشد
 طرح زیاده بشود تا داند سه استنزال کنی را کحت را دیگر از روی یکدیگر را در این مثل جوهرش پس
 بگذارد اینها را سه مرتبه در کمدار اینها را او کرده کن اینها را با اصل و اضافت کنی با در آن سوزد و عرق بساوات یکی در بار
 از بر اینها سر بر پس و بگذارد و بنوشته و حکم باشد سرد و دمس بود اینها را یک شب بنا ز بل سب و اهدی در بیرون
 بسیار کحت را با جزا بگذارد عمل را بر حال خود و مکرر کنی عمل را سه مرتبه پس وزن کنی او را خاک بنون او سبکی
 بیند از او را بر سبب نقره است که می بینی او را بر آنچه دست دارد در صفا بائی خوب
نوعی دیگر از عقد طاس بگیرد براده قمر یک جزو
 جوهر اندرانی کنی کرده در سوزند و بعد بریزد بر سرش سرکه بنفشه بر آتش ملقمه میکند یک روز تمام عمل

پس از این بر او است
 در میان ذغال از قشر
 آخته است به م

پس

پس بیرون می آورد و کنی میکند و با ملقمه مذکور بطریق فرسین ریخاف در ظرف مربع مطین مسدود ارس خشک کرده در
 خاک کرم یا در اندک زبل خشک از صبح تا چاشت یک مس نیکو داده بیرون آورد سرد کرده بکث بد و ملقمه را بیرون
 آورد بگیرد و در شمال هم و یک شمال در آن کنی ملقمه نموده بطریق فرسین و کفایت در طاسین نقره یا زهره بندد و حکم کند
 بهر طوری که در اندک خشک ساخته بر سه ساعت در خاک کرم نهد و نشوید نرم دهد پس در میان ذغال از قشر نهد و بنوشته
 آسته بدید و مرتبه مرتبه آتش را قوی تر کند به سه چهار ساعت زمانی پس بیرون آورده سرد کرده بکث بد
 و آنچه در دست بیرون آورده بنوت جوهر طرح کند سه چهار شمال عبد با یک شمال براده قمر ملقمه خوب کند
 و در سوزند و بعد بمقدار سه انکت بریزد روی آب تلبیا اندک اندک و مگذارد که خشک شود و نشوید نرم
 میکند تا زمانی که خاک شود پس یکی از در بر سه زهره طرح کنی که نیکو میشود آن را اندک نای سه
بگیرد هم النار کنی نموده بعد با وضع کند در طاس با سه که آند سه است جوهر نند بعد از آن بگیرد را بخ عتاب
 بزره ارمنی ملقمه یک شب را جدا جدا صلابه نموده با هم بیامیزد پس در میان طاس بریزند و با هم النار و بعد سرد که
 طبع یابد پس بیرون آورند و با دهن زینت یابرد هنی که باشد و سه جوهرش برده پس این را کحت را استنزال کند
 بعد از آن این مستنزل را چهار شمال و قمر خالص را یک شمال مزوج کرده خوب جوهرش نند و در وقت طرح اندکی
 صابون و اندکی روح توتیا اضافه نماید بنوشته تمام است همچنین که دیدند و اگر در یک قمر اضافه کنند از نایب
 بیرون آید سه آثار را از سه چهار بنوشته رخ نموده در میان کر که اندازند بعد از آن صلابه نموده داخل آن
 اجرا کنند سه **فایده نزدیک بجزب** چهار شمال عبد با یک شمال براده قمر ملقمه خوب کنی و در سوزند و بعد
 نهد و بمقدار سه انکت بریزد بر او از آب تلبیا اندک اندک و مگذارد که خشک شود و نشوید نرم کنی تا زمانی
 که خاک شود پس یکی از در بر سه زهره طرح کنی که نیکو میشود آن را اندک نای سه
طاسین سر کوره بعد بگیرد نیم جزو کم در نیم جزو در آن نند بعد تا سه طاس سرخ شود بر دار سرد کرده بکث بد یکی بر
 چهار طرح کند هر دو را یک قشر داخل کرده بخار برده که خوب است سه زاد مس فرجهت در یک
 یک نیم زهره و یک قشر بکند روح عملی که زهره و قمر در هم ببرد روح را بر طرح کند بریزد که بعد از سه چهار

نای جوش سبز تاب برون آید تا داند ۹
 اندازدش فراز آرزو ده یکدیگر زهر با هم بکند از چند چون بر یکدیگر نیکو کند
 مقدار یک فنجان در دو تو تیا بر طرح کند که سینه هر کار می شود ان شاء تعالی ۹
دستور عمل مجرب
 البته بیکدیگر جدا جدا که خواهر و برادر یا برادره و بیا براده کلس مله کن و با با قمر چون معتدل بکند بجز زنج زرد
 لاری مسوق و غیر کن باز در مینه بگردان معتقد و بلیغ را در آن غیر بخت و دانگت خشک ساخته دیگر عقرب صاف پاک
 روشن مسوق مینا صند با طبع اندرانی و غیر کن باز دره و بیکران کور را بخت و دانگت خشک ساز و بند در طرف مزاج سسته
 مطین خشک ساخته دمس کن در خاکستر کلخی از صیغ نام سرد خسته بردار و بکیر پیاز سرخ را در میان آنرا خالی کن و
 آن معتقد از آن غیر جدا کن و در میان آن پیاز را زنج زرد مسوق بطریق فرس و خاف بنه و در غیر بکیر در وقت گرم بکرات
 دمس کن که تا غیر سوخته کرد از آنجا هم برون آور و در بونه نهاده بکند از سبکه رنگین حاصل شود از دیگر بجز در وقت خالص
 طرح کن و مینا صند کن با سس که نیکو می شود در محل عمل دیگر اسرار در ظاهر می شود ان شاء تعالی

عمل بر لانا صنی که با شاف میرزا امین کتاب که به بند رفته بودند در آنجا تشریح کرده بودند و لانا قبول کرده بودند
 بخاطر این رسید که آن عمل ضایع شده و طریق عمل این آنکه براده صدید را با آنکه با علم ذاب نماید براده
 زهر در بونه نوده ذاب کند و بعد از آن سرره اندک اندک بر آن رجم نماید تا مادم که زهره سوخته و صدید
 بجز کر در بعد از آن کشتال ازین صدید بجز یک کس بسیار خوب یک کس بسیار خوب با هم ذوب نوده بعد از آن
 پاره پاره نموده نازک کرده به تیراب فاروق بردند قمر از شمس و صدید جدا شده و کس بطریق خاک امر در ششم
 مانده بعد از آن از برده است و در بونه ذاب نموده جدا جدا هم را یافتند همگی ازین عمل پشیمان شدند و آخذ
 لانا صنی پاره فحالت کسب و تقصیر این بسیار خوب بزرگ بوده است چرا در بونه لیل آنکه شمس خالص هر گاه با صدید مختل
 داخل شمس می شود در رتبه آنی کشتال صدید بر همان طلالی افزایند و بخلاص میرند و همچنین مکرری نماید تا همت بر تبه
 هر تبه یک دانگ صدید مختل داخل طلالی شود و صیغ آنرا نیز باده می نماید که در مرتبه همت دانگ بر آن شمس ضایع
 شده که مجموع سیزده دانگ باشد و امر شده در رتبه شمس از سیزده شمس قمر طرح می نمایند که سبب شمس شمس شمس
 رفته باشد مجموع شمس خالص است پس هر گاه بکمر تبه در تیراب مجموع امر شده عین مطلب است هر که در امر شده است
 آن میرسد و در چند کلمه در عمل بیان شده باین تشریح هر گاه کسی صاحب و توفیق باشد میسرند **عمل مجرب**

۲۲۲

زاج سرده شب تقطیر نموده در قابله نغز آن جدید تو تیا بر قلم زنج شریف و منظر که بر سر آنها تقطیر نمایند
 از آن قابله را ترغ نموده تقطیر نماید اینست ۹

علم موسی پنهان علی السلام

رو تویسب و زرد نقره بکیر جوهر نوبیا کن تدریس این چهار جمله طرح قمر نقره را می کنند اینها زر
 کرویالی تو اینچنین می کن با نون کتیم آفرین می کن این موسی بگفت آن زمان شرح دارم ولی تو نیکت بدان

آن شرح که در جهان از بسیار است دین جمله فریبنا از دانا است جمله علمیت بکرم کافی نیست طالب که از سبب طلبه
 کاست

مولانا راست

مجر فیلسوف دانی صیت آنکه از زان دلی بها باشد چون بگفت که ز نون کس در دافلاس زاد و اما باشد
 آن برس را که لازم است بمر آن در زمان شنا باشد چون زمین است آب زمین کتیر در زمین ترا باشد
 چون زمین سرخ گشت و ما بنیست آنکس نام که بها باشد

جز در زنده بکیر در زنده علم با شلم هزار پیران هم مثل همه نون در آنکه تشیع اینست طریق راست نه پیش و نه کم
 ۲۲۲

علم حضرت شاه نعمت الله در شکی

از زحل پنج کبره از عطارد سی ارد و مقیم کن بقتل و رای از چه نقره زود از دست کیر این در همان در پردن اگر
 ملققت را آب طبع بشر نانو و همچو جام روی نمای چون بشتی چنانکه می باید خشک کردن و پوچ کردن سیای
 در شرمه کوش تصد آن کن تا بر تو زبان بگوید ای دای در بطن مردس مینه آنرا از صغره بیضه کرد انداک
 و ز بار ماد تشویه کن که در حرم و خوب بجای چون گشت بزود دل پسندید در بند کرم سیان پیش آنک
 در تشویه تشویه همی کن در آتش و گل همد جای تا سرخ شود بان با قوت برده ز قمر یکی بر انفس را
 تا محال طبعی شود خوب در کوشه نشین و خوش بر استی

۲۲۲

بسم الله الرحمن الرحيم

از زهره سه جز بگیرد و یک جز دانه بکند از به نوبه ای زور ببرد آنگاه یکی ازین دوزخش در دوزخ برود نه دوزخ کن به بویه اندر
تبعی کس به بویه زنگاری زان پس بشین بخورد طاعت کند

کشته مولانا جمال الدین نندی

خود ز زهره در زعم بانصاف هم قرار برسی بهم مقدار هم عقاب آنکه تسبیح اینست کمال بدین پیش و نه کم

بجز شکرک را نکون عقاب معرفت را هم درو کن کبر تر را چه بسکتی از پر بعد شتر کرد و سرازر

زعفران حلیدیه ام طلا

هم از سر و رخ غم بر کبر بی از رخ خورشید منور بر کبر زنگار صفت بی آنکه الهی بر لام التمه و عوض زهر بر کبر

ساده نعت الله ولی

از غریب دور نخت از نگار بر کبر تو جمله را بمقدار ده روز بی جمله با هم و در وقت آفتاب میدار
و آنگاه بهر آب صافی اینست روز جمله اسرار ده روز یکی قرص بیگن نام جو طلا شود بمقدار
شود تو حدیث نعت الله این سر ز جهانان نگهدار

از شاه نعت الله ولی

چهار زین کبوتران قمرستان چهره و مظهر که در باب طبع بر چو یک سوز زینت رخ آری که بوزر بس کرد و مکن ز مظهر جوش در روز
بیاض یعنی شنبه طبع را هم بر زن در اردو نه و در سج در میان کوی بگیرد و کل کن شوره با تسلیم تو در پیش درون آران نهند
بجوش بار و کوشک تازه باید آب که در دربار یک آب جیب طبع کوی چو طبع کرد در و بار در کبرون آرد بی کواختش از صید مغز
همین که از در آبی و پاک بکورد آن چو ده که از کبر در و در نماید روز از آن مو بر بر نه پیش پاک یکی بر مکن کا بدین نکت روز
بگفت بدل پاک سابر ز در موز سیاسیا و ازین پس به راه میوی که مرقع کند کس چنین روشن بدین مثال بدان ای بر کبر

از شاه

از شاه نعت الله ولی

چار صابون یک نش در در هم آرد چون قطره کردیش در ششم دارا عنبر مصعد بیضی لارزد در صلابه آب بده بیشتر
چون شود شکل این نوبه در س حالیار دانه در عقده در دار عقده مصعد را بکلس شتر کرد با و داخل کن ای بیشتر
آن یکی صند زره را ساند قمر دین یکی بر صید افتد کوشدار

ز کبریت اجرتن میدهند بهند و دانه و دیگر یار که کبریت امر شود کیمیا در رخ اربدست آرد از شکر
ندانسته آن جاهل بی خود که کبریت معمول آید بکار کزوت بتدیر آن کار سنه نیم ره روشن مشتکار
بکبر چو از زجاج کرمانی ز نوت در پاک کیمیه یار بزرش آب و مصفا کنش از آن پس که مخلول کرد در سراز
به پیشین عمد چون مصفا کنی بعدش در آرد که اینست کار کند عند این آفتاب سیر که آتش در اینجا نباید بکار
بریزند آن باز سه وزن آب بدست را اول عمل کن سه بار چو از عند ششم تا نهم و دین ماند یک در اینست بار
چو در نشت کن هفت روز تمام شود صافی در رخ همچون انار به هفت کیمیا صافی کنش نومی هفت هفت درین کا و بار
بهر باره برده درم ششم کن زیاده ش یک به پنج عیار اگر یک بود سلیم اندر زین کرده همین است او را شمار
هستم گرت خون صافی شود کیمیه عدد در شش از عیار همین است کبریت امر یقین که می جتیش در بر و کرده سار
ش در کیماسی مخمر بود همین است در پیش استاد کار

قاعده

عبد شمس در یک دیگر صلابه بیع نماید و بایک زرد و بعد از آن در سینه مطین کند و آتش دهد باید که هفت
مرتب آتش برده و مرتبه یک شمال عبد بدوهد و صلابه نماید و بعد از آن در سینه کند و در آتش زبل کوشند
نند تا ۷ نوبت چنان کند بعد از آن ششم سیم کلمه شمس را بیرون آرد و کیمیه بر پنج مرقع طرح
نماید و یک شمس خالص نماید که شمس رو با سر بیرون آید باید بستند زجاج زرد چند آنکه خواهد آب بر آن
کند که چهار انگشت باشد و از طرف کاشی کند و صلابه نماید بیع و یک روز را کند که تا نشت شود آتش مرقع

سوم کل ص ل ۲۰

دربالای آن بماند که مثل خون باشد در شیشه کند نگاه دارد در وقت حاجت بجای برود و دیگر در باب تنقیه جگه بکند از
شست نکلون کند و بریزد به آب زهره که سفید تا ۲ مرتبه که پاک شود و بر بعد ملغمه نماید مطلب حاصل است ان شاء الله

عمل دیگر

سیند بکوز و سرخ بکوز در هم بکند از دود زده لیز که خواهد حکیم ناکرده بستند عقاب چهار فرود علی اندرانی
زاج فبرسی مس در صید سمی نیم درم زنگار سه درم فرس کنده آلت ساخته بنهد تا بوی بر شود و بوی دیگر میسند
بر سر آتش ذغال نرم بنهد تا ذوقه کند بعد خواندن فاتحه سه نوبت برون آورد بر بول صبی زریز عمل نکند از چهار
نوبت بعد از آن حکیم کند و جلا دهد که تمام است

۸ آب شتر ندان یعنی بوس طوران بالا بکند و کلها زرد دارد و در پهلوی کلها بسکهها دارد و تخم ادجاری آید وقت
چیدن در وقت کثوم درو باشد چون بچیز در وقت خشک کنی در ماهون نرم کن و در قرابه تا بوقت حاجت بکشال
برده شغال مس طرح کز زنب کزد و در آتش و جگ نمک آید این شغال طریح با کله کز او بچیز برون ذوقه مس نکند
اب سله با زرد که برنگت با کله کز او در آب فرمز زرد که تمام است ان شاء الله تعالی

عقاب را در پار شمعید کن برینق را هم دو بار نصفه نگاه دارد بعد از آن علی را تطهیر کن بعد از آن عقاب را و شرف را
هر دو را بوزن برابر یکدیگر در مالج بوزن عقاب معطر بر سرایشان بریز و کمی کن تا شمع شود بعد از آن در شیشه جل بگذارد و
قدر در دیگر از معطر علی برایش بریز و در جل بگذارد تا جل شود بعد از آن در آتش کهنه را بیار و نرم صلابه کن و ازین
جگول بر سرش بریز و کمی بسیار بکن تا شمع شود و باز در شیشه نعل کن همان جل شده را بر رویش بریز و باز جل بن
تا جل شود و از جاران خرد نگاه دار البته که مضر است اگر جل سله را بریز بر سر جوار و شمع کن و بر طرح برود
و در عمل او رسین سپهرام میتوان بجای برد جبار صید حلیم معلول تا معلوم باشد

بگیر صابون و آنرا در آب حل کن بکسر ازین آب را با یک سرب یا نی آهسته آهسته در آب انداخته تا نماند
تا تمام آبراج در معده مس دهد و در شیشه کرده در گین تازه ذوق کند تا دو هفته تا هم آبی سیند جل شود باین آب
که کرد را کن نماید تمام روز و شب با آتش ملایم کند از روز دیگر بهین دست عمل نمایند سیندی دود شود صغی

نقره را

نقره را در آتش رخ کند و اندک ازین کور که در برود صغی بگذارد و اگر آب سله جوار شده و سیاه کند پخته است و اگر
سیاه شد باز کنی کند و تشریح کند تا وقتی که سیاه کند جوار شده و آن وقت ازین کور که در شش و حایف سپاه برابر کرده
آتش ملایم داده عند نایم شود

بستان از ریج ابیض چند آنکه ظاهر ریجستان در میان خراب
سبزه نخته از صیاح تا قبل پیشین تا آنکه نرم شود پس بر گیر در داون سخی کن تا مثل درود کرده و دستار آن به میان
البیض معطر شیشه کن و تشریح بنبار لیس حتر که شمع شود و قطع رطوبت بکند پس بسیار صیغه مس تنگ کرده زاو آب تر
کن و در میان شب و علی مسحق بگردان تا بدو نیکو الوده شود بر دار و در آتش فیم هبل و بدیم تا نیکو رخ شود آنکه بر کرد
اب سر که آینه اندازد بر یک حال و بشیر در او اما از هر که ذلت پاک شود بعد تا بعد از آن آینه شغال با سه شغال شیب
بزدوب بر بدیم تا نیکو گی کردند آنکه مقدار در شغال از آن و طار اسپن بر در طرح کن و یکدم تو رفت کن پس بدیم تا زره
دو زر را بجز و جذب کند و بگردان تا جوارج آنکه بر گیر در آب قزاق نر و زری که صدرت برون آید بنید یا شش و جوار
بار دیگر بگذارد دستار کیشغال اکلن ارب سیصق بروضم کن و در آب بریز صدر سیند برون آید نیکو بر صیغه

بمراغه شالی

زرنج سیر کیمین بی قله منکر در روغن کنجد مجموع را هم بکوبد و سه بار زود و سه شکر و دیگر کرده شده است
بنم نیم نینم بنم پنجاه عمل شش که اعدای نیکو تسلیم مبدل کرده طریقت
بسیار بسیار خوب است تا دارند

زعفران صید بکوبد از براده صید پاک ۸ و از طوطیا ۸ و هند ۸ از ننگ طعام ۸ و صلابه کرده در شیشه
کند و دست و دست شغال آب خالص بر روی می نرزد و بر آتش گذارد آنقدر که خشک شود زعفران میشود
صفت روغن زرده تخم مرغ بکریست عدد زرده تخم مرغ را در کنجیه آن ریخته و بر آتش گذارد آنقدر که سیاه
شود و بعد از آن پاره سنگی بر در آن تخم باید گذاشت و زرد باید کرد آنقدر که آنچه روغن داشته باشد برون آید نگاه
دارد سه تطهیر و شیشه بکسر از ریش زهر بیت شغال و کوفته نرم کن و بر روی سنگ صلابه اندازد صلابه بیض
نموده در شیشه کرده و بر که تندرست بر در شیشه و بر آتش ذغال گذارد آنقدر که رنگه کم برز نیم سیاه شود بگذارد آن

آن که در این روزها یک بر سر در بر سر تا سه مرتبه مرتبه چهارم مرتبه از شش شسته بیرون آورده از همین مرتبه
 ده روز از آنکه حلیه ۱۵ روز از همین زعفران حدید که سخته ۵ در میان سبب دیگر کرده بر روی آتش گذار تا
 روغن که دارد باز دهد بعد از آن نقره قات ۵ کذاخته و یک شال از همین روغن مرتش را که در در میان نقره آب
 انداز که طلا را خاص میوه است و است ۹
تیر و یک از بر سر کبریت اما بتیض آن منجی است که
 یک جز کبریت را با پشت خود روغن کبک با شش نرم در قلع مطین بوی نماند کبریت صل مله روغن سرخ کرد و نوره مثل
 کبریت نژاد در آب سینه بر فاسات بر روی آتش شسته بر روغن زرد کند و سه بار بطریق زریغ تصفیه نمایند سه
طریق دیگر در هر روز شش در یک جز کبریت حقی نوره با آب تر کرده به کمی بیخ خشک کنند و در ظرف مطین تا سه
 در آتش شش گذارند پس بنویسند با نژاد در جدید عاده عمل نمایند تا جقدر که بر صوم شسته و در نیکند و آنچه با روغن و در صوم
 با نیک سینه کند غواص بنیاید سه طریق دیگر شب یمانی را سبیده در جوف بادجان ریخته در مکان نساک
 دفن کنند تا محل نژاد و با شش ملول کبریت را بپند سینه و نایت سیکند و بدستور نژاد ملول در بادجان ز همین
 اثر دارد و داشته باشند سه

باید که بستند از زریغ یا که در هر چند که خواهد بعد از گرفتن نم از روی و در زیر تازه طبع کند سه روز بر آتش نرم پس
 روغن شش که سه روز بپوشند پس در روغن با دام قلع سه روز بر آتش هم سنگ در از آگینه گرفته و سینه سینه
 باید آنکه تصفیه نماید بر آید بر کلور قاره و مانند از بر سه **نوع دیگر** که نام که خواهد از زریغ یا که کرده نیم آن
 آنگ گرفته و بر کبریت بر نژاد پس تصفیه کنند بر آید بر سر آنگ مانند آگینه که آخته پس بار دیگر بسیل و سر که بر نژاد سه
 بعد از تصفیه کنند بر طریق مذکور بیرون آید سینه خوب سه **نوع دیگر** بستند بر بادجان و از از سر
 مایان آنت که بستند یک دقیقه از آب آنگ و دو دقیقه و چهار یک از آب شش ملول در سر را که بند نرم و بر نژاد
 و بر نژاد بر از این آب دیگر روز و در شب بگذارد تا هم مل نژاد مثل زرد و سینه سلو چون بر کف بالند پس بستند
 هم سنگ سر کین کبوتر و اندک از نژاد در مجموع را نیک بستند و در ظرف جدید بپارند و در زیر نژاد بر سر نژاد
 و آن طرف آینه چهار پایه پایه و استه باشد و در زیر آن طرف آتش انگشت کند هر بار که آن شش را در خود کرد

دیگر

دیگر بر نژاد تا یک روز کامل بر را در خود پس در قاره با شش نرم شسته تصفیه کنند اگر علم باشد و اگر عروس
 باشد مثل و اگر عروس باشد آتش نرم و بعضی که ان میستانند از این دومی سینه با هم شش این از نیک گرفته
 نرم یک روز تمام و یک شب شش بپسند پس میزند با آب گرم این بار دیگر هم بنک میس بند چنانچه گفته شد تا هفت روز پس
 بیرون می آید همچون آنگ سینه نژاد و نیکند از بعضی بدین اعراض کرده اند که این سخن فاسد است زیرا که نیک روغن را
 میخورد و جواب این اعراض آنت که اگر چه نیک روغن را میخورد و نیکن ممکن است که اصلاح کرده شود و روغن را نژاد
 و اصلاح در چنان است که معمول را بر روغن سینه پخته بستند شش کنند تا روغن عود کند و بگذارد و در آن
 و این عمل اگر چه ضعیف است لیکن رافع فیلود درین خطا و کد بختان علمای دیگر و باید دانست که چون بداند
 این معمول را بر صغیر نژاد و بجا بند بر آتش اگر سیاه شود عمل تمام است و اگر سیاه شد عمل را تجدید نمایند سه

اعمال شش کبک و غیره از صعد

عمل کبک این ده ده گفته بگرد علم کبک و کبک نژاد تا شش غبار نژاد بیاد و در دو روز یک نژاد و بر نژاد بر سر آن بول
 صبیان نژاد یک بیخ چندان که بیخ انگشت بر سر آن باید طبع دهد تا او بکوز تمام از چند فانی شود بول و دیگر بر نژاد پس
 بیرون آورد و پاک پاک سینه بدید و بجز علت آب از در کبریت که بر آب سیلان کنند پس آن جود را در آفتاب خشک
 کرده وزن کنند نصف جود را از کبریت سبب یمانی و نصف جود را از طبع اندرانی اگر نسا شش طعم این در خوا
 را با جود کبک حکم کند از اول صبح تا شش کبک گذارد از صبح در میان قیاس مطین نهد و بر یک آن نهد و بر روغن
 قیاس بنیز بر کند نرم نرم آتش کند و مرتبه مرتبه آتش را از نژاد کند تا مستند شود آن جود تمام در یک سینه از روغن پس
 هر کرده جود را احضر نموده باز بار از فیله در داخل کرده سخن نموده دستگیر کرده از بول صبیان مناصف با سر کعبه
 با سخن ضعیف شود باز بدستور اول تصفیه کنند تا سه مرتبه اگر کجک سینه صافی شد خوب و الا از جنبه مذکور را تجدید کرده
 سخن و سینه بدستور کرده باز تصفیه کنند تا بکل سر او زور نمایند پس او را نگاه داشته بگردید چند آنکه خواهد هر نوع
 داند تصفیه کنند تا کشته و سینه مستند شود بعد با جود علم مذکور معمول بوزن برابر سخن بیخ کند بگردید تمام تصفیه کنند

بر که مناصف با ذوالالبیض و سیاه بود و در حق آنک بملح و در قیاسه مطین حکم به آتش نرم مرتبه مرتبه زیاد کرده تصعید نماید
تا تمام مصعد شود پس سرد کرده آن جوهر را اخذ نموده باز بر سوز اول ملح جدید داده و می کند و تقییم میکند به آنچه گفته شد
و باز در قیاسه و صید بند بر سوز تصعید کند تا آنکه ته نشین شده و دیگر مصعد شود اگر سه شبانه روز آتش کند و آتش بند
که هر چند تصعید شود آتش به پیر خواهد آمد تا آنکه از صبح تا شام آتش سزید کند که تصعید شود و سوزی آن شده تصعید کند
تا آنکه ذوب یافته قرص شود که اگر سه شبانه روز آتش کند بر بخیزد باید وزن اول را نگاه دارد که بعد از هر تصعید معلوم
سود که چه قدر نقصان شده آن نقصان بعد است اگر در هر مرتبه آنچه نقصان شده از همان بعد مصعد میشود داخل کند بهتر
خواهد بود بعد از این که در چهار روز از زهره انشا الله تعالی صحیح

عمل نوبت بریت با کل نریب تنیس

هم نقل از خط حضرت مقدم کتب قبل هذا الاوراق بالمرتبیه نقل فرماد احد من الاکابر و هذا سمت من عالمه
قدر که در سینه را در سوز کا و طنج کند برین وجه که در یکی بر آتش بر سوز چنانچه مقدار
از همان کر باس در بر سوز و کنار کر باس را بر لب یک به بند و گوگرد را در میان کر باس بند چنانچه در میان بر باشد آنگاه
سوز یک با طنج مسین بر سوز و طنج حکمت به وصل حکم کند و از زیر یک آتش کند چنانچه آتش بر بند از بالا در یک به
رو طنج مسین آتش که در مقدار و در آتش چنان آتش کند و سر یک بشاید و قدر از آنچه بر سوز یک شسته
بر آتش ریزد اگر آتش در در نیند و بگذارد و جابر سوز رسیده است پرون او در و الا باز سوز یک با بند و در کل
کند آتش کند و آتش به بند و کند تا این علامت که برید آید آنکه پرون آرد و خشک کند و کجی بلین نماید بر که بند بعد از آن
در بر سوز این کند و سر آتش در وصل حکم کند به سینه بر کف و در سوز و لته با کل حکمت در در یک سنابین یا فرج یا سکنین
خاکسرهاک نهد آن بود در در میان را د بگذارد و بر بالا آن نیز خاکسرهاک نهد و در زیر آتش کند مثل آتش چنانچه
در انبار آن آرد از طاق طاق از بونه آدن کرد آتش میکند تا آن آواز فرود نیند بعد از آن پرون آرد و باز به نقل
حقوق کجی بلین نماید و باز بر سوز کند در نوبت این عمل را جابر آرد و بعد از آنکه بر پرون آرد و مس نکند سینه را

سینه

تقییم کند برین وجه که قدر قطع و برابر آن علم کجی بلین نماید و در یک نهد و مقدار آب در در یک کند و در سوز بسیار
دند برابر یک آتش چنانچه بعد از آن پرون آرد و آب صافی آنرا بگیرد و خشک مس مای نماید و در آن آب بریزد ۸۷ نوبت
تا پاک شود و جود از آن معمول بر ۲۰ جزو ازین مس منعی طرح کند صیغ نیکو دهد

باب بیک از هر زاجی که باشد

و در یک نهد و در زاج و در زیر کوزه شیشه نهد تا آنچه حل شود در آن سینه چکد و اگر در گرم خانه خام نهد حل
سود و بدین بند بر جمیع بدهاق دنوش در و املاح حل توان کرد

نوش در را بگوید و بریزد در روده کا و در زیر کل و فن کند روز دیگر پرون آرد که حل شده باشد و اگر نش در در میان
فی سز کنی در اگر در کدی ترکیبی حل شود سح بیکر آب زرد که بر سوز و همچنین ترشی ترغ و با هم سینه
و منظر کن دیگر ازین دو جزو و چهار جزو منظر نکرده با هم مزج کن که این سینه است که خلق مکلس حاصل کند
بیکر کلس قرص و مانند اونش در مصعد و صلابه انداز تا چون سیر بسته شود پس بر جام آبگینه کن و در جاب که بر سوز بند
تا حل شود پس بخشکی منظر کن با آتش نرم و کلس را با آب که منظر کرده بجز در بده و حل کن تا سست گشت این عمل کن
تا جلد حل شود و هیچ شغل نماند این را کبن العذر از شریف و ما از رفیع که نیند باین جمله ادرع اصل توان کرد و عقده نوان
کرد تا ثابت شود و از آتش نکر نیز در این ابراهیم که نیند آتشند و ستر اعمال او در اکا سیر گفته آید

باب در سینه کردن فلیه

باید که قلبه را کوفته نیک صلابه کند و در میان شاه کاسه بر آب ریخت
و بسیار بر هم زنند و کنارند تا صاف شود و آب صاف آنرا در میان یک مطین ریخته کرده اگر در یک را با کل
حکمت حکم کرده در سر کرده نهند و آتش کنند تا آب بتخلیل رفته کلس او سینه و خشک رنک بهاند بطریق سینه اب
اینست نلیه سینه کرده سح

ننگ قلیار او چسرا بر او در طری کرده با آتش نزن بگذارد و یک شبانه روز پرون آرد و آب بر او بریزد و بر سوز
آبر از در او صاف کند و جوش نند تا آب بر طرف شود و ننگ به ماند باز ننگ را با چسرها صاف بد سوز در آتش

نَشْر الكَتْرُونِيك فِرْوِوِغ مِصْر

Fmehr.com

<http://www.FMEHR.com>

قاعده زنگار فوسفوری

بگیرد زهره مطهر را براده نرم کند و یک وزن از عقیق سحوق باری کند و ببول الصبیان بچین کند و در کوزه ناز سفال کند سرشته بسیار در درجه او بخانه تا آنکه صلب المدها شود باذن الله تعالی بر چند بول مذکور بیشتر بچین کند بهتر خواهد بود

و اما عمل تخلصی اجباری در املاح چنان است که طوطیا که از اجار است از کوفته آن بستند آنقدر که خواهد بود و بر وزن کین بر شد و یک سلب تشویه کند پس بستند ازین سه حصه و یک جز از سرب پاک کرده و یک جز از کورک پاک کرده و سه چند طوطیا سیاه جلد را آب نوس در پاک کرده نیک بماند و در بول کند که سرسل تنگ باشد اندازه و سر بول را فکم بزند و یک شبانه روز بگذرد آتش قوی بدارند پس پروان آرد خاک سفید شده باشد که اگر نقره اندازند زرد کرد اند شمع کند بر وزن زره پخته و نوس در آنکه رنگ در نقره در آنک قالی با مرانه تعالی

صفت توتیا

تخلص توتیا و توتیا چنان است بگرد از توتیا اخضر انبوه آنچه خواهد بود و در فوق زرد او را و به پیزه اضافه کن بر و مثل او از بعضی ازین روغنها و تشویه کن در یک غزب تا بسوزد و سیاه شود پس بشو آب و صاف کن و با مثل او بچسب کن و تشویه کن در آتش قوی شبانه روز پس پروان آور و غسل ده او را آب تاسیرین شود آب در بر و سوزد او پس بشکان و اعاده کن تشویه المار در کن با شش تابه پی سفید شده اینست کلس اوسو تجربه اما چون خواهد که رنگ دهند او را پس بیارند ازین طوتیا کلس سفید و تشویه کن از ما از اج و الکبریت و تشویه رسیده میکن تا آنکه بعد از چند مرتبه پی توتیا مکتبه خواهد بود سه شانه اما قطران و زنجبیل ازین جوهر ادم آنچه خواهد و اضافه کن مثل او نوس در و کین تشویه کن در نارین و بعد از آن دفع کن او را معلق بر دستی که حل میشود از در آب در نهایت همت و نگاه دار تا و نقره که در عمل در آید ان شاء تعالی

قاعده ساختن راجت

بگیرند مس زنگه کنند و از کل بطریق سخن طرفی بزند و یک طبیعت مس کنند که در بر زهر و زهره او باشد بر شود و بر سر مرسته اول بیاید میان آن سخن را که از کل ساخته است از خاکسره چوب سفید و آب فخر کرده

مان

مانس بسیار داده که مثل و هم سوه باشد میان آن سخن را تمام یک پرده ازین فخر شده بگیرد و بگذارد تا نیکو خشک شود بعد از آن تکهار مس را بر ترتیب بچیند یکی از مس یکی از کورک و یک پار سوه پس نکته بر سر او استوار کند و وصل او را بجل حکمت باستحکام تمام بگیرد و خشک ساخته یک شبانه روز در آتش کوزه کران بزند بعد از انقضا مدت پروان آرد که راحت رسیده باشد تمام قرار داد چنان است که کورک چهار یک مس بوده باشد

قاعده ساختن زهره از سنگ

بگیرد آجور نر آب بنده و بکوبد بمثل نود و یک در حل را صحیفه سازد یک صنف از آجور و یک صنف از زحل بگذارد برین ترتیب بمثل راجت طرف و آتش و وقت بطریق عمل راجت است

صفت زنگار که در عمل حکم با پی پی آید

دانست بگیر از عبد بجزند و عروس مصفا بر جود در طرفی کند از مزج که سرسل بنایت تنگ باشد در آتش نرم نهد چون دانند که عروس ذوب یافته فرار را از بر طرف در و اندازد و سر او را بپندد به چوب که جهت سر بر پیش او ساخته بود تا عروس عبد را بگیرد و عقده کند پس بگذارد تا سرد شود و بهر محل که گفته است بکار برد اینست عمل قنبار با پروردگار که در سقید حکم مذکور است

عمل زنجار در کتاب کبر المفاصد جابر جیان صوفی بگیر سی ستر سوسل نحاس و بشو از آب چند آنکه آب صافی شود در شستن او پس بنیکن باونگ و مال باونگ بسیار پس بشو سه مرتبه این عمل کن باین شستن نیکو بالغ پس یک یونیت دیگر بگیر که بشو در بر زهره در ظل فخر عتیق را آنقدر که او را بپوشد در آفتاب بنه در روز نیک بچیند بکنج چوب پاکیزه سه بار بر هم زن و زهره زبر سیکن چون سر که کم شود مدد کن بدیگر که تمام شود و چون خواهی که تصفید او را سرخ آید بسیار با او چیز از زاک بچینان که در عمل زعفران صید را براده صید میکنی الا آنکه شستن زعفران بر که منقط است و سر که نامقط در زعفران در نیاید و در وقت در نکند

عمل شنج

و آن از سوزن رصاصی هم از سندان بچون حاصل میکند و در طریق عمل آنکه سندان تلخی یا قلعی و کرب یا

در تابستان سفالین کرده و بر روی کوره آتش نی و خاساک کند آتش و قدری نمک بر آن پاشیده با آن و کچله آهنی بر هم زنند تا رخ شود و در چند آتش دهند سرخ تر می شود و چون بعد از اندک سرفی او را در یکی کرده بر روی آتش گذارند و آتش در اطراف رقت او برافروزدند بنایت زین نمک میگردد

در باب قطع تب بیدلیل است وقت استعمال و قدر زینت بدست در مجون صالح است اسرار آن گذر قریب چند بیدست میساید بزراینج اینون با سوره بسکت گرفته مثل جمع بسرشد من تجربیات
کوکنار بقدر نوزاد دعوت آن کفص باده و اتم فلفل کوبیده جوش نیده قبل از نوبه بدوست بنوشند
به تجربه رسیده است که چون بعد از ۱۲ یا ۳۰ روز در آتش نرم جوش نیده با چغندر شاداب جسم اکتحال نمایند قوت با صره بگذرد رسد که در شب اشیا را بدست در زینت

باب در حل کردن نیش در بیکر عتاب گانی یا غیر گانی تفاوت ندارد چند آنکه خواهر نیک صلا یکن و از دستار نازک یا نانه بگذران و در شب بکن و سر سینه را با کل حکمت حکم کن و در زبل فرس و فن کن اما زبل نازک باید تا یک هفته و الا اگر در کوزه رسیده بود در میان کاسه زجاج در آفتاب گذار تا خشک شود اینست نیش در حل کرده

حل ندر جبرزا
تابستان
سرطان آمد سینه
بایست و وضو نمان
میلان مغربه نوس
زمنستان
جدر و لوجت

بایست در تهیه نیش که در کچله آهن و بگداز قلعی را در آب کند تا بریزد تا است نوبت پس دیگر میگذارد و آب آب آب بریزد تا نوبت و باید که در آن زمان که میگذارد رفت روی موسم و سپهر نیش در پوست نیش که نفته در چینه جدا در دست نماند بعد از آن بچوبی یا چغندر قلی آتش ندهد باید که آب در ظرفی باشد که سرش تنگ باشد تا قلعی که در آب بریزد قوت نماند این عمل بسکن تا از هر چه دستار که شده در آن زمان پاک و منقی باشد و رغابت خوب آن را نماند

عزیزت

عزیزت المعبره است تا قلعی و بگدازد و آن میله را در میان گذرد و نیش نهد تا خشک شود چون خشک شد در آتش اندازد و بسوزاند که آن میله را نماند که در آتش را نماند تعالی سع
بگیرد و بیشتر مستحق و در دهن شوالقان سلبت
مگر در جم و وقت نماید که مقصد حاصل است سع
در بیان تطهیر بیشتر نیش در آب با بیاض بعضی صلابه نماند
تا آب کرد و بیشتر را که اخسته در آن فرو برد بکرات تا سفید خوب بپردن آید سع

عمل تجربیات است تا نطق مخلوب را در بوره آشکار و بوره ارمنی و سبب جانی مجموع را کن کند با هم برابر بول الصببان که جلد در دست باشد و در سینه گرم کند منعقد کرد و در کیمشال ازین برده قلعی سفید کرده با آب شنبادنگ طعام طرح کند قریب خوب خالص بپردن آید آن را نماند تعالی سع
در تطهیر بیشتر آنچه بخاطر فیه رسیده است و قابل تجربه است بگیرند کچله علم سحوق و بگداز قلعی مخلوب و بگداز قلعی البیض و بگداز نیش در در بگداز کچله بگداز صفای بیشتر و بیالایند بجوم اردو و بیش را و بگداز از اجزای نیکو در بگداز صحنه بیشتر را در طرف مزج مطین بر کند و سسته وصل کند محکم محکم باید که طرف تا بر بر باشد بعد در آتش قریب مثل آتش سینه کران باشد از وقت تا وقت نوبه دهند و نیش بپردن آید و پسند که از نیش بگداز با نماند عمل را اعاده کند تا نیش نوبت و آبروش دیگر که دانند عمل خواهند کرد سع

در تطهیر بیشتر هم از نیش جلیبر
صفحات فی را در فرغ و اینین منظر کند و بیشتر را که ز کد اخسته در در سوزد که قایم و پاک میساید است بر کاران آنه تعالی سع

هم از مشا را ایه کلک روی را در میان قیاسه بریزد و بریزد بر او از عن یک ای نیش و منظر نماید که دهنی بر سر آن منظر خواهد بود آن دهن را جدا که نماند بگداز قلعی که مانی را در الس کج میگذرد مگر در دوران منظر فردی برود در بار چند نوبت شرح میسند در آن دهن نماند که فرود میبرد تا آنکه ثابت میسود البته البته سع

بگیرد و مرغ خاکی و یک شب از او را اگر سنگی داده تا وجود او را از اخلاط پاک شود بعد از آن بگیرد بیشتر را و آب کرده از آستر بریدر کند تا ریزه ریزه شود و در زیر بار در میان نیش جگداز کرده بگداز در در بگداز نیش تا بگداز نیش در عرض منته فضل او را جمع کرده چنانکه چیزی داخل در سوزد پس بگیرد بگداز کوزه سفال آب نماند و فضلات را در کوزه که در آرزو با کل حکمت گرفته پس بگیرد چنانکه در کوزه کاه و پوست ریخ عدد در کوزه که نماند و پوست ریخ عدد در کوزه که نماند

مجلسی که در آتش نماند در نیش بگداز قلعی صلابه نماند

مجلسی که در آتش نماند

بشترین اعمال درین باب آنست که بنا مذکور است بیضه و طلق مخلوب و زردش از اجزای است در سبیل این صفت
مشترک را در آتش آبیگن کران نهند یکسب بیرون آورند آنچه بر در صفت است دور کنند بیاضش صابر بر
آتش چون نقره باز سبیل ایند با دو بیه مذکوره چنانکه گفته شده و بر آتش بداند این عمل را سه بار بجای آوردند نقره
سود بفرمان خداوند تعالی

مصنعت این رساله بگوید که از سوشش مشترک جز در کفینیم و از کلس فشر البیضه و از طلق مخلوب و در جو و مجموع را
با آب نزش در سبیلیم و در بویته کردم و سه ساعت بدیدم بیرون آمد صابر بر آتش هم ملتها از زردش زایل شود
بقرط که بد چون زایل شود از مشترک نقره دور شود

باب در تنقیه مشترک نوزاد پاک کند باید که اول قلعی در پاکت کند سه نوبت با آتش بر د آب سرد چون
آب شود قدر نزش در در بریزد و یک ساعت بگذارد تا جوئی بر آرد چون جوش جز در بدیغی کادک ریزد باز
در بویته نهد تا آب شود و قدر در بیک نزش در بریزد و جوش دهد هفت نوبت بعد از آن بحال رسیده باشد در هر کار
نیک بود ان شاء تعالی

تطهیر مشترک چند آنکه خواهد با وزن در زجاج سفید بار کن با ربع اجزا نظرون یا رکن و بدین زینت جبر کن و بگذارد در
در آب سرد و این زینت مناصحه بریزد دفعه که تمام است دو سه دفعه که گذاخته در رکن کاین کا با بریزد که بود بسیار
رنج شود

ما در میان پاک کردن مشترک صفهای مشترک را چون بز سبیلاید و یکسب تسویه کند بیرون آرد و با بر و یکسب عمل اعاده کند
سه بار همچون قمر سه نوع دیگر مشترک را در ظرف آبی بگذارد و موم را بخوردش دهند و بچینانند تا
بسوزد و بعد از آن زینت بخورد و سل دهد تا زینت هم بسوزد و در سبیل بزنند و بان بگذارند و در شیر بگذارند و چنین
چند بار تا نیک سفید بیرون آید **باب در تنقیه مشترک** از اعمال بر سبیل علی علیه السلام آنست
کلس فشر و بیضه را هم صلا کرده بعد از آن مشترک را صفت سازد و در دیک کلاب گیران با اجزای

مذکور

مذکور تخمیت کند بفرنیه تنقیه که صابر آورده بیاض بیض با این او و بیاضی باید کرد و وظلم کردن بر صفها و بر یکدیگر
چیدن و منظر کردن و با آتش منظر کند که آبی از دیکسب سیاه بعد از آن که آب منقطع شود سرد کرده بیرون آرد و با
اجزای محدود دیگر باره بتلیف برزد و منظر کند همچنین هفت بار منظر کند تا کافی که صفها در یکدیگر بگذارد و قوی شود پاک
بعد از آن که کار در برده و بیاض آن یکدیگر و چهار دانگ فربان آن بار کند و بگذارد که تمام است سه
تنقیه مشترک شب بلع طعام را تعظیم کن و مشترک را آب کرده درین آب بریزد و بر سبیل که خوب میشود

در تصفیه مشترک

بدانکه نیکوتر تصفیه مشترک آنست که بکیر از مشترک چند آنکه خواهی و با مثل از زینق ملغمه کنز و نیک کنی تا اجزای هر دو
جوهر در یکدیگر عوض کند پس بشود و مثل هر دو عتاب برایشان نم کن و بچید کنی تا سیاه شود پس در آنال کن و موضع صل
حکم کن با صیقل تمام و آتش کن از اول تا آخر برابر یکدیگر تمام پس شب بگذارد تا سرد شود با دوا بکشد و بعد تصفیه شده
باشد و اگر ضرر در شکل باقی مانده باشد باز ملغمه کند هم چنین عمل کند تا تمام مصدق شود هم چون بنابرین طریق جلد
اجساد و ارواح تصفیه کند از آن مصدق بر جسد که خواهد طرح کند و امتزاج دهد نیک آید ان شاء تعالی

طریق تنقیه سرب و قلعی بکیر از شب و نیک و سرب که در هفت مرتبه قلعی با سرب را گذاشته در میان آن ریخته که منت
میشود سه تنقیه مشترک از برابر این باب مشترک را بگذارد و در خاکستر بریزد سه نوبت و سه نوبت دیگر

بگذارد و در آب یک بریزد سه نوبت دیگر بگذارد و در آب گذارند بریزد تا پاک شود
مشترک منقح او کنگ زینت و در زنج است و بوره که با سبیل در آب حل نموده مذاب او را بگذارد در آن بریزند
کلس البیض و زینت و منقح اوست سه و بدستور و درخ و زیزه منقح اوست سه و بدستور و طلق مطهر اوست
چون با عمل مخصوصه بان بگذارد و چون با نیر زده بگذارد او را بنایت صلب کند و بدستور در چه نرم باشد صلب کند
در تیشارن همی رافع ضرر و سواد و زنی است فانه هم بسیار قلعی و در سبیل و در سبیل او در سبیل سیاه
و این جلد را در دیک کند و مهر کند بر آتش نهد تا جلاد و کجند سوخته شود قلعی را بیرون آرد و باز در سبیل سیاه

دین چله را در دیکت کند و مهر کند و بر آتش نهد تا بلا در و کجند سوخته شود قلعی را پرودن آورد و باز در و سیر کجند سیاه و دوسیر
بلا در و هنت سیر و نیم گوشت ماده کاویجا کرده چندان آتش دهد که تمام سوخته تمام شود و همچنین هنت نسبت این عمل کند
قلعی نقره خالص کرده و بازن الله تعالی این عمل از ملک حرام الدین است

در عقده شتر اگر کسی خواهد که شتر را محکم کند تره را بکوبد و آب او را بگیرد و آب او را در جورا خمر کند و آن خمر را
در سایه خشک کند و باز خمر را بکوبد و آرد جورا آب تره خمر کند و در سایه خشک کند و این عمل را هنت نسبت
بکند که خشک کند و باز خمر کند بعد از آن شتر را بکند از د و پاک کند و این خشک کرده با آب تره خمر کند و بر شتر
اندازد و ذوب کند چند آنکه ستر را بید و بعد از آن شتر در کچه آهنی کند و در آتش نهد و جوس دهد و در محل ذوبه شغال
عقاب بجزر و او ده که سینه و ذوب تمام است و هر گاه که خواهد استعمال کند سه
آبی که حل سازد جمله آب و را و عطار در آن نابت کرده اند و شتر را سخت کند و طلق را بکند از د و حل کند پس بسان شوره
طراق نیم منزاج سفید نمین ملج قلیا نیم نوب در ده درم آب نوره پنج درم نمک طعام نابت پنج درم بچکاند و عمل نماید سه
را که کل او را که در سه فرغ مانده باشد با هم چند او را آب او نشیند و شتر را بید و شتر را بجال آورد و بعد از آن کجا از آن
برده شتر طرح نماید و حاصل است ان شاء الله تعالی سه

در عقده شتر و سیاه

بیارد و در سیاه و کیم که کرد و در و در ابد یک اندر کند سرد یک را بجل حکمت کرد آتش دانی کمن مد و در
دیکه ابران آتش دانی بنه در بر آن دیکه آتش کن یکسب در دوز آنکه دست باز در آن تا سوخته و بر دار که شکر ف روی
بود و در و در یکسب در آنکه صلابتین در آن فراموش کرد که هر شتر شکر ف روی دوسن شکر ف روی شکر ف روی شکر ف روی
اگر نیکو تر خواهد بنام کمن تا نیک آید سه نوعی که در میان کنند بسیار سیاه در او را در آنکه کمن و
آب کیم که بسرا و اندر نه از ابتدای بهار میان تشار کرد که در اندر نه و تقاریر دیکه بسرا و در پوسش و وصل او را بجل حکمت
محکم کن و اندر میان آبک آب نارسیده بنهد با نصاب دست باز دارد هشتاد روز شکر ف روی شود نیکو چنانکه عملها

بزرگ را

بزرگ را شب اگر از د بعل کیمیا جگر بر نینکند آید از قول حکما درم

فصل در بختن شکر ف مصفا در غایت ضربی بسیار و کور دیک درم و سیاه بجمعه درم و بیضا ستاد
کنند اندک کور دیکه درم و سیاه یک درم درم کنند در ششم که گشته باشد و مسعد در کل حکمت کرد و خشک بجمعه در نوز
سیر گرم نهد و شنبه بر سر آن خشت بچند نهد بعد از آنکه کسی یک نان یا دو نان بخورد و بعد از آن پرودن آورد و زخرف شده باشد
و خوب است سه

در اثبات شخرف جزب فضلی جلیب زنگی اینست

بگیرد شخرف چهل شقال یکبار چه در سیالاید در عمل رخ پس بگیرد ده درم براده زهره اگر سفیدی باشد بهتر آن شخرف
نگردد و او در سیالاید که مجموع براده بود سپید بده بگیرد و عتاب هم مثل براده شش شقال و نیم کتر که و مثلک زاج ترکی
و با هم سخن نموده باز روی سپینه خمر نماید و آن شخرف در براده غلطیده را در آن خمر کرد مثل کور خشک کرده بجل حکمت
کرده خشک کرده تا سه دفعه پس اول در خاکستر گرم نهد به تدریج آهسته آهسته آتش قدر کند و میوز تا سه بار نوز
علا الدوام پس سر کرده پرودن آورد و بکوبت و در در آیزد اندک صبیون و اندک برده و اندک دار تو مع دهن نسبت
و در بویه حکم کرده در کوره آهن کور بدد که میگذارد جب سرفی سرفی پس هر چه دهر دستند که خواهد بطرح برود
که خوب است سه

در کونین رطوبت زنجفر خوب بگیرد زنجفر را در مثل نخه ریزه کن و بگیرد و چندان در زنجفر که مانی در سخن سوخته نرم
و باز در بیضا خمر کن و کور کن و آن زنجفر را در میان در سه و کور سر و بن دی را فاقیم کن و بسیار طرفی و در طین حکمت
بگیرد و بنه در در مسدادر و دانگشت چیر و بریزد بر در سطح سوری یکسب انگشت و بریزد بر در زنجفر شش مسوق یک انگشت
و آن کور ننگر در میان در سطحین فرسش و کاف صد و دو از اس مطین خشک کرده بدس نزل بر یک شیار و تمام نسبت

این عمل را مکرر کن که تمام است ان شاء الله تعالی سه
زاج زرد مکرر کند تا نابت شود و کمی برنج طرح کند و مناصنه کند با کمن که خوب است البته سه
زاج سرخ را با مسطر عمل بر آب زرد و شخرف را یک بار چه بگذارد در سیال بود و سر بدست را هم از همین زاج بگیرد

بگردد خشک کند و بپوشد دیگر از گل حکمت بر روی این بپوشد بگردد و خشک کند و در آتش زبل کند و سرد کرده پسر و ن آرد
نابت شده باشد و با هر چه مناسب باشد شمع کند و بطرح برده

عمل شجرف زین یک است جزو که در دوزخ با هم ساییده در سینه مطین بطین حکمت که سر سینه مطین
کرده باشند بندر که نصف شیشه را با سراج الحکمه و در سه مرتبه سرد نموده بعد از آن بگل حکمت نیز بگردد و در
دیک ریگ با خاکسار کردن پنهان نموده آتش نند که بعد تصفیه زرد بعد در دوزخ زبانه از آن با چرخ روز
درخت دیک بر آرزو بندد بعد از سرد شدن دیک دگره سینه را برودن آرد در این را شجرف مصر خراشند

شجرف بندر سیاه دگر که در دست و در است و چون سی بار و زیاده از آن سخن و عاده آتش کند و در هر دو روز زمان
آتش را بعد از بنفشه با چرخ روز سرد بابت کرد و در آن اسرار بگردد است

شجرف مدی سیاه دوازده جزو که در دست جزو با هم ساییده و پنج جزو زنجیر سراج اضافه نماید و بدستور که مذکور
شد بپوشد آرد

عمل زنجیر

اد از مس در که است که صغای مس را در سر که نند گذارند و با یکدیگر بپوشند تا بند بر جیس از نند سر که حل گردد
و با صغای را سر که با سینه در مکان نناک و فن نمایند **زنجیر الصغایه** بجز و براده مس را
باسب جال و بپوشد سراج و نمک با سینه از مجموع نند بعد عشر او پودسته در ظرف مس با سر که نند با بند در چند
خشک شود باز از سر که تر کنند

نسم دیک که از الطفات است را نخت مفصول را با نسل از نخت
مصدق بنابر نزم با بند و بعد از امتزاج قطرات که بسیار نند بر او چکانده سخن کنند تا مثل نند کرد پس روی
اورد با پارچه نازکی پوشیده در آفتاب خشک کنند و باز بدستور با سر که با بند و کار عمل نمایند تا هم آن نخت کرد

دا سلم

کشدن جسد از شکر و روی

بیارد شکر چند آنکه خواهد بسیار و خمره و در زمین و فن کند چنانکه لب او با زمین برابر باشد بعد بیارد روی
خورد و در آن او را سوراخ کند با یک زبر خمره و یکی نند چنانکه نوزخ و یک بر خمره باشد بگل حکمت بگردد بعد شکر را
با یک آس کند و در آب دستوره خمره کرده بسورخ بند بعد سرد یک پودر شده که بالای دیک آشی از چاک و شکر کند
شکر بود و سیاه که جسد است برودن افند و درون خمره همانند مجرب است

صاحبون عراقی شب یمانی زاج سیاه شجرف صابون را بر ریزه ریزه کرده نصف از آن ظرف آستنی
۱۰۵ دام ۱۰۲ ۱۰۱

انداخته نصف زاج سیاه را سرد بر صابون اندازد و بر سر آن نصف شب را سرد و انداخته قطره شجرف را بر سر آن گذاشته
نصف زاج سیاه را در باقی آن شب را در بالا و بنفشه صابون را انداخته با شکر ذوقال بگذارد تا بچینه قریب بر وضو سرد کرده شجرف
را بر آرد سخن کرده باب بیویا بر که در صغی نغزه یا مس طلا نماید

ناله نهم از شجرف کفنی سخن باید کرد خرب دگره نواب ندیده کرد که سراد بنایب تنگ باشد سرد و ال آس
همه از آن بگل حکمت گرفت بعد از خشک شدن بر تشویه نرم نرم بر بدت یک است در پودن آرد و در عمل برداشت

شجرف صافق و چند طریقه سازند اولاً با نند ۷ فرار و عقرب ۲۳ بر صغایه بر دوب بد چرخ خاکسار سیاه شود از آن
در سینه کند و سینه را در کل کرد و در با کند تا خشک شود و آتش کند از بانک سپین نام و در با کند چون پودن آرد شجرف
اعلا باشد

گو کرد در امطر کن بر سر ملته بر زو عند شود یک بر شش طرح کند شمس زین سه ملته کند
صفت آب خمر زرده تخم بگردد و با هم آویزد و تطهیر کن آب سراج منظر شود پس چنان چند روز بگذارد و آب صاف شود
و سقیم کن نخی مطهر او را صیغ دهد و نوب و علامت رسیدن این آب بر سر کفم بگردد و بر صغایه کرم بیند از آن راز و کند

جرب

فرار عملی که معطر کرده با سنی کرد کرد که تطهیر کرده با سنی براده کس با نغزه حل کند و معطر کند و عند کند و بر هر طرف کند که خوب
۸۳ ۸۲ ۸۱
بیشود

علامت خشک کن و خنجر کرده در شیشه گذاشته بجل برده بر عده به روز که ثابت میکنند این حل شده جمیع ارواحها سر بریده را سبزی رقیق
نشویند نرم انشا الله تعالی اما آن ماست شده که گفته شد از آب قلی در سر که مردار سنگ اوم تنها میگویند
که ثابت میکنند ارواحها را داشته باشند

بسیار که مردار سنگ در بجزونک ملیبا با یکدیگر صلایه کنند در او در آفتاب نهند در شیشه تخم مرغ بر درین روز تا زده
گند تا جمل روز بگذرد و آب تیز از آن بچکاند او را مار خالکو بند که هم چیز با ما حل کند و جسد را در آن آب اندازند
مکات شود چنانکه اگر آهن سنج را در آن آب اندازند فی الحال چون نقره نرم شود و چون مشع شود عقدر اسباب دور جسد
به ازین تنقیه نیست و انما علم

در صفت آبی که عطار در آن ثابت کند

بیاض بیضی پنجاه مثقال نریش در فونک قلیه در بوره زجاج سفید از هر یک ده مثقال که نهند در بجنه تا بیاض البیض مخلوط کرده ده
روز در زبل آب نهند بعد از آن برون آورده منقار کنند بر سر عطارد مصدق کنند در میان دو تنوع و بر سر آتش نرم نهند و باید که
طال در دام ازین آب دو انگشت بر سر آن ایستاده باشد تا آنکه ثابت شود و بوی آن بر بجنه خاص برون درست

بگرد سر که مستطوره و کاسه کند و بعد از نصف سر که روغن زیتون در سر که کند و یک وزن سبب تمانی حق کند و یکی تک طعام و
بوره زراوند هر سه را برابر کنی کند و در سر که روغن زیتون ریزد و ازین آب باید پرستم فراب بر باشد بعد از آن مس صافی
زرد قام نیکو سار و نیک کند و آن مس را در کوره سنج میکنند و بدان آب مد بر فرد میرد پنجاه بار یا بیشتر و برابر نیک در یک سال
و میباید تا سیاه مس برود و بعد از پنجاه بار مس بر سال موم شود چنانکه آتش مزاج کرد و در آن نهند و این آب عمل جمیع جا
زایل گرداند خشک را نرم کند و نرم را خشک گرداند تا دانند

نکته و نیک بول و نیک آهک و زرد در با یکدیگر کنی کند و باز بنوش در دیگر عین کند و بر طوبت صل کند و بدین مخلول حل
اجا و کند

اجا و کند

نحوه ساخت

از هر عرب که در اصل صلایه کرده در کوی کنند زهره را آب کرده بر بالای او بریزند و سر کوز را بسپوشانند و صبح
بپوشین در آن در آن کوبانند بعد از آن در آن در آن روز است

فصل در صفت سنجوف روی بطریق سهل و آسان بگرد پست مثقال سیاب دو و دوازده مثقال کوز
و دو مثقال زرنج مرغ بنایت سوده باشد مانند غبار پس جمله باید که با یکدیگر کلی کنند و کاسه بر در نهند در سنجوف را
روزی که نرنگ بد کاسه بر کوز شکر فی باشد بنایت سرفی روی و لطیف و اگر در شیشه کند و در دو پیچیده در سیاه بود

قاعده نیم از شکر کرفتن

حق باید که در حوض دکوزه نو آب نهد و باید که در کاسه او بنایت شکر باشد مسدود و آس هم در آن بجل حکت گرفته بعد از
خشک شدن بر شیشه نرم نرم بر بدت یک ساعت در پودن آورده و بعد بر بدت

عمل سنجوف روی در مس سید بطلی را از عودس بر کنند و در میان آن بطلک سبیل جابر کنند و بعد از آن در سر بریزند
در سبیل بجل حکت بگیرند و در سنجوف نرنگ بزل که نهند تا نهند و نون در آن بجنه باشد آتشها و در کوزه بطلک با را بچینند
و آتش بر سر آنها کنند و شش روز بگذرانند بعد از آن ملاحظه کنند اگر رنگ خوب شده باشد بر او زده و آقا باز کنی کنند و در طلی دیگر
بریزند و باز نرنگ بر نرنگ تا مدتی حاصل شود انشا الله تعالی

دستور عمل عصار انبوت

بگردم در سنگ چه قدر که خواهد و در صلایه کنند در در سنگ آب و بگذارد که خشک شود
پس داخل کنند بوره چهار برابر و سر که بر سر دیوش نند چند آنکه به خود در نرنگ بجزر باشد بجزر و علقه صاف کنند آن سر که را بسپرد
قلی اعلی را نرم کن و در با چهار برابر از آب بپوشند که اوم مثل مردار سنگ یک جز از آب با نند از اوم بجزر و علقه صاف
کنند حال بجزر از آب نرنگ و شش جز از آن سر که در در سنگ نرنگ که به خود داخل کنند که ماست چکیده خواهد شد پس بجزر و این جسد
ماست شده تا بیک جز و حلقه صاف و البیضه در برابر عتاب با چر و ملس یافته برابر کرد و کنی بیخ کند تا موم بهم رسانند مثل ماست
شد پس این حل شده را با مردار سنگ در طلی داخل شده که پیش ازین گفته شد داخل در انفا بشوید و بعد که خشک شود با در شش

علام

صفت ماء الملع

بماند بلع طعام و اگر اندرانی باشد بهتر یعنی بلع طرز در شب بمانی و عتاب از اسهال از هر یک سخن سازد و منظر کن
باشن قدر چون منظر شود زمین را در طرح کنی که در ساعت حل میشود و بنشیند هر کس که سیدر چارسی میکند و اگر فراصند
را از این آب منظر نشسته کنی تا حل شود و بلع کنی تا عتد شود یکی ازین برصد جسد قمر سازد و این آب طلق را در اسهال
که بر فرود در بزمان خدا در تعالی سه

نوش در درخت را بر بخل منظر کنی کند تا حل گردد پس براده مرغ درین مخلول اندازد و حل شود سه
بجست ثابت کرد ایندن ارواح بماند کلس قشر بیضه در نشاء در مصعد و زاج بدو را جزا برابر مجموع را ایک سایه
تا چون کف ضابین شود در قاروره کند و در سر کین دقن کند چهل روز پس پرود آنند و منظر کنند بترج و انیسق اقم
منظر شود ثابت کرد اندامه از زاج را چون باین ششع کنند سه بلع قلی فرور با ذلاله بیضه ششع کرده و در زمین
دقن کند که حل میشود چون شده باشد منظر کند و با آب را بر سنبل و هداین عمل را اگر کند تا همت نرسد سه
تجربه نوع نفیس عرب خل فرج در بلع کل نیم جود بلع اندرانی نیم جزو با یکدیگر بسیار مزه و یک همت تعیین کند
پس منظر کند و علم و عزب هر کدام که خواهد در در منظر کند ثابت کرد و در آن ثابت عند فرار و تبیض زهره و تمام
شتر کند سه نوع دیگر خل فرج در بلع قلی و در جزو با یکدیگر بسیار مزه و منظر کند و عزب علم در در چهار نوبت
غذا کند ثابت کرد پس بیت بار زین سخن دانسته و نشود نماید ششع کرد و در تبیض زهره و عند فرار و تمام شتر نماید آن
انتهای سه

بجست ششع این تصبید بگرد آب بر سر که تیز و ذلاله بیضه شب شوره بوره قلیا بلع اندرانی سماپی
سخن کردنی را حق کند و درین آهار بخت در اطب ۳۳ روز بگذارد تا نیکو دست هم بدیدد با شش ملایم بچکاند سخن و
شوره زیم مکر را بکند و در همت مکر تصبید کند بزین طلق مکتان را نخت و با بلع مکتان و با شش ملایم مکتان سه
و علم و عباد اگر تصبید کند از ضیعه بلع مکتان و بلع مکتان و بلع مکتان و بلع مکتان سه

ناعمه

تصبید عبد با علم و رسم با عبد هر کدام که خواهد علم سفید کند مناصفه با عبد کرده تصبید کند و اگر کم را خواهد کم را
با عبد مناصفه کرده سفید کند با ذلاله بیضه و در ضیعه بار نخت کند و در هر پنج نوبت را نخت جدید کند آن را نخت
که از آن کرد خلی را نخت تازه دادن آن را نخت با زاج کلس خسته بگذارد که قمر ضفانت سه

المشاهه بیضه بیاض هر چه شود بنهد و رقاده و در میان آن بنهد بقدر سه برابر آن عتاب المدقوق
بنهد تا حل شود تا در نوبت صاف کنی و پرود آن در نگاه دار از غبار دیگر از زاج اجمیریت در هم بگذارد و با
تا حل شود پست در هم نرسد در مخلول و بیاض البیض منظر مجموع را با هم منظر کن و هر چه خواهی با او آب سه
تیزاب که شش را کند مکتان شوره طرفان بجز در شب بمانی بجز در زاج که مانی برابر و در سه نوبت در شش خود شسته
و بستان یعنی منظر کن پس شمس را چندان که خواهر براده نازک کن در میان ظرفی چینی بنه و از آن آب منظر نظر
نظره بیکان و سخن کن تا مکتان اعلا اعلاه بشود چنانکه خواهر با مراده تعالی سه

تقطیر سفیده تخم عتاب فوم کلسی زاج سفید نیک قلیا هم در هم داخل کرده منظر کند سه
تصبید عتاب زاج مکتان نیک مدبر بعد از تصبید عتاب و کلسی برابر کنی بسیار نموده منظر کند و
قدر آب از گرفته نگاه دارند و باز سخن نموده در شیشه کنند و در تون حمام بکنند و در پرود آورده سخن خوب
بکنند در میان آب سفیده کنند سه

فصل در نجات کردن ارواح برود غنما ناسز زنده و ششع کنند بآن روغن ارواح را
تا ثابت کرد اندیشی و طریق عمل چنان است که بماند آب که آب بنده باشد و نیک بید و بر روغن پیدا بخیر
با روغن زیتون خلط کند و را و ندر آب کینه و بترج و انیسق منظر کند با آب که ساجد بید کند سه بار صپن کند تا چنان شود

که فیکه را اگر در روز و بر بند و با تسلی بداند ببرد سحر **نوع دیگر** بستاند کلسی قشر بپزند و نوشا و صند
و زاج بلور اجزا برابر مجموع را نیک بسازد همچون کف صابون شود و در قاروره کند و در سر کین و فن کند چهل
روز پس برون آرد و تقطیر کنند بترج و اینی آنچه مقطر شود ثابت کرد اند هم ارواح را چون باین شمشک کنند
نوع دیگر بستاند از وضع الارض کلس و مثل در عقاب مصعد و باید و تقطیر کند بترج این **نوع دیگر** بستاند
کرد اند سحر

در تصفیه حبت کتکه زین منت شمال دینم تو تیار بندر شمال زاج سفید در شمال دینم زنگار و شمال
و نیم تخم حنظل در شمال نموده و کشتال اینها را گرفته و با سرکه خمر ساخته آب بعد از احتیاج بر درخت یکب بگذرانند از آن
کرد بعد از آن در پارچه شمالی صاف نموده بعد از آن در طرف آبی کرده زین را در در نبرد که آنچه عند شده در پارچه
میماند آنچه نشود برون میرود برین قیاس تا تمام عند شود بعد از آن ساخته یک روز در عرق دیگر در در آب
و دیگر در سرکه اندازد و بعد از آن تخم نالوله را کوفته همراه روغن بزرک بچیند برون آورد که برین از جسد دست
برون می آید و چون رو شود باز چنان میکند همچین تا چهار پنج مرتبه بعد از آن در طعامها و یکبا هم برین

د ۳۷۱

باب در تصفیه سبب تصفیه سبب با انواع است اول یکی آنست که بستاند فرار استی و انام کند در چهار
وزنش از از زیر پاک کرده و بر صلابه اندازد و با عطر زودت و آب برسد و تصفیه و این عمل را دو بار بجا
آورد که شکر سبب بر آید **نوع دیگر** بستاند از سیاه آینه که خواهد و منک و
اگر آب ندیده و اشیا گرفته و به پزند با این سحر روز تصفیه کنند بر آید کشته شده سحر

نوع دیگر بستاند از سرکه خواهد و باد و چندان در نش سیاه دانه گرفته نرم بید و آب سیر یا آب نیت و محلول
شبه کند و در بین القدهین تصفیه کند و این عمل را چند بار بجا آورد تا در میان طرف بگذارد و بریشاید و نماند
سحر

ستاره در خنده باشد **نوع دیگر** بستاند از سرکه خواهد و باد و چندان در نش سیاه دانه گرفته نرم بید و آب سیر یا آب نیت و محلول
از این سبب بار پس بستاند زین زنده مثل در و کلسی است بپزند و نوشا و آب زبر برابر در وزن جمله را بنظر
سبب فیکه و پنج روزی در پی باید و در فرغ و اینی تقطیر کند فرود آید محلول سحر **نوع دیگر** بستاند
از زاج کز و از زینا در مثل و از نیک کلس دو جزو و مجموع را باید و تقطیر کند تا آبی تر از آن فرغ و اینی برون
آید پس با آب زین مصعد را تصفیه کند بترج و اینی تقطیر کند فرود آید زین محلول

جهت اثبات عبد الله یا کلسی بر نوع دیگر که با بند که در چتر نیم سحر نوب در گانی چهار شمال تو تیار بندر
بخ شمال روغن زیت که چهار یک با اندک پیله چندان بگوید که هم گیرند پس فیکه کرده در میان طرف صید
بهند و پیله چیز بر سر او معلق خسته آتش در فیکه زین با بنوزد و عرق حاصل شود با آن عرق بعد از آن در کف و شسته
و شسته کرده بدست با هر نوع که خوب باشد عمل کند تا صورت بروت پیدا کند از آنده تعالی سحر
نوع دیگر فرار است که آب صاف و آب لیمو شکر را با هم صافند در مغز خدی که در کج و بعد از آن
انداخته بچیند و چهار جزو تو تیار بندر را نرم پیله سه دفعه بریزند و هر دفعه تا دو ساعت بچیند و چون
خوابند از جوشیدن سرد و با آبی بر آن پف کنند و بعد از شش ساعت که جو سیده با سله شش در آرد
لته بسته رختی که با آب بشویند و شعله آنرا در طرفی کرده نوشا در آرد آب حل کرده چند جوش داده از آن بعد
که از آب پوشت بر آن رختی در آفتاب یا خاسته گرم گذارند تا هر چه از طویلیان محلول شده باشد بترج ریخته کرده
و مادامی که آب نوبت در سحر و کبیده باشد باید تجدید کرد و این عمل مجرب است

نوع دیگر فرار مصفا را در بویه کرده که فرس و کاف آن سفونیا باشد و سه بویه را در غایت استحکام وصل نموده و در آتش
گذارد بر سوز که تمامی بویه و آتش سپان سزود و در اندک و منتر مسعوده بیکر و در جرت است و اگر بویه آهن باشد
النباست خصوصاً هر گاه که اندر آن او را بکل بویته اندوده باشند سحر **نوع دیگر** پوست انار زین را که تازه
باشد با پیله او که بویله زعفران اخگر بر آب معقود آن بسیند تا خوب حل شود پس فرار مصغ را در بویه سحر
یا آهن کرده از این محلول در آن ریزند و سزود وصل بویته کنند و با آتش نرم طنج دهند یا در سوز گرم گذارند تا مسعوده کرد و در آرد
آبهای که عند فرار نماید مذکور شده سحر

فایده

شعر شسته عقب زاج زرد پیزاب صابون صاف نموده در مغز قه حدید بر سر دو اهارخته طنج ملایم کنده تا حل شود بعد از آن نوزه را حقیقتاً نازک کرده سرخ کند و در میان روغن زیت فرود برده مگر بعد از آن با دو وزن راکتی خوب که خود ساخته باشد فرس و کاف فر کند تا قه زرد رنگین شود بعد از آن مکرراً با شمس مناصفه کند که خوب است

عمل ریختن زاج

عقب شتاب شکر ملایم علم زرد علم سرخ راجت ملایم اندرانی ریختن شب صعبون درم و این زیت درم مجموع را نخی نموده با صعبون تراشیده بنکد کن بلینج کرده در دهن بر در ریخته منظر کرده در ظرف لایق آن منظر را بر سر عبد بر ز چند نکه در آب پودر آبش نرم حکمانه چندان طنج کن که راج باقی بماند و دیگر مشواز طنج کردن او البته

در صفت آبی که بعد از راج راج کند و نشود او چنان است که بگرد آب در در صم کند و رنگ کند آن و مس را بسیار مکرراً بعد در در حل کند زنگار توپا را بندر دشته عقاب پوره سرخ هم بوزن برابر در آن آب عبد را طنج حکمانه کند تا راج نماند بعد مطبوخ نمودن را عبد بر راج هم نجف ملایم ثابت بدس عند میوه و به نجف راجت مکرراً با وزن عقب دمس با نینه عند میوه سه مرگاه عبد را در مار الا نشان طنج کند عند میوه بعد از آن میان ملایم نکلس کن کند و آب لیمو بچسبند و رعایت بیاض میوه عمل را مکرراً باید کرد با تملی با زرب در کله آهین بکند از او از آتش فرود کرده تا بد آن درجه رسد که بخواهد بست آنکه بر سینه هاون با چرخ میان او را کند کند و زین را سخت در فرقه پهن کرده و فرقه را بر روغن زیت آلوده در آن کونند تا سرد شود پس بردار او دیگر بار بکند از او به چینی عمل میکند تا عند شود

از قول حکیم راستوار نموده شد

بگیرد چهل فو عبد مسئول در باره کنانی بنده مثل کور و در ندی ده شمال کبریت چیز صعب بر در فنج عجیب که مینانه فنج چیز نموده باشد پس آن کور را در میان صفتی فنج معلوم میاید بنده و ندی دیگر بر آن وصل کند و بر آن آرزو پس آتش کند مثل آتش چراغ و دم بدم دست بر در فنج فو فانی نند و بند که عوارث زیاده نکند که منع دست نکند عوارث بگرد تمام باین دستور عمل میکنند در اول که فنج را بر یک مان نهاد و سیاید به ذغال افزوده دیک و دیکدان را گرم کند بعد از آن که دیک و دیکدان گرم شد آتش مثل چراغ در کار دارد بگرد تمام پس سرد کرده بکشد که دره بوارها را فنج منعقد شده سیاید

عطار در زاج و حجر و ملایم اندرانی اجزا برابر است تصعید نماید پس شمش ای عقب با کند و سی نوبت دیگر تصعید نماید تا ثابت گردد و یکی از آن بر پانصد شتر منقی طرح کند فخر خوب کرد آن را الله تعالی اب لیمو را در ظرف کند و عبد را مطهر کرده در روز بر بند و نوزه در روز بر بند نکند مالموروز

در اسرار دیده شد

بگیرد نشت سیاه چند آنکه میخا هر دو در قرع و اینیق موطن عرف سفید از او آید جوهر علم به نوع که گرفته با سی و کم با جوهر هم به نوع که گرفته با سی و جوهر عبد همچنین که گفتم خود کردم دووم با عرف نشت که گفتم بچشان و نگویید داده مصعد کن که در رنگ بر فست مصعد میوه و اگر علم را از آنها در در طنج کن تا مثل شماره در خنده شود بعد از آن تصعید کنر بسی بنکوی میوه و این دست و خود نکردم دیدم که کرده بودند و بطرح هم برده بودند بسی بنکوی شده بود و هیچ نهمه نداشت و نذاره و بگرد سر که در دست و اندک نقل داخل کند و بکند از او زهره را سه مرتبه در در روز بر بند که بطریق فخر بر آید نوع دیگر بگرد سر که در دست و سماق و خمر مندر و ایشان نقل در دست بخلوط کرده

زهره را بگذارد در درون زهره که سینه نیکو شود **نوع دیگر** بگردان اجزای که از پیش گفته شد اول زهره را
 را که اخته سر در سر که در آب سرد بماند و در آب و فلفل داشته باشد برود و در
 مرتبه که اخته در درون آب و فلفل نهاده زهره سینه پران آید **نظم بر زهره** بماند چند صحنه زهره در آتش
 بشاید در نیک سوده بماند در این عمل را پنج بار بجا آورد پس بگذارد در آب شیر اندازد سه بار و پران آورد و در
 که شش به سفید بوده باشد **نوع دیگر** آب گینه را نرم بکند در بیاضی سفید ببرد صفا زهره را این
 بیاید در آتش بشاید در شیر تازه فرود بگذارد آن آنچه برود زهره است بر آید بار دیگر نیز عمل مذکور بجا
 آرد همچنین چند بار تا زهره پاک شود **نوع دیگر** بماند نیک استخوانی رو غرزدت و جمل برسد و بجز در
 که اخته دهند و جین اند پران آید مایل سفید است و الله تعالی **ع**

جهت نظهر زهره غسل کنند آب لیمو درین زیت قلی **ع** **ع** طرز زهره سوره طراق زهره
عقاب شب بخوابان خیر اجزای بایس را با او در آب حل کرده تقطیر کند زهره را در درون
 رفت کند با ذوب کرده در پیش قدصین در آب مذکور صرب کند بر سر زیت یا پیستر **ع**

جهت نظهر زهره صحنه زهره را با غسل آلوده کن و طبع نرم بگردان و آتش شایب بگردان کند که نیکوت **ع**
جهت نظهر زهره **نوع دیگر** **ع** طعام **ع** اندانی **ع** و طبع طرز زهره در آب فلفله شب بمانی از هر یک
ع ششال سوره طراق زهره از هر یک اجزای جدا جدا کنی بپنج نموده بهم بیامیز و فلفل عین خمر بول صبیان
 آب کدر تازه از هر یک **ع** ششال آب سرد **ع** از هر یک **ع** ششال بر سر او و بر سحوق ریخته و در شبانه روز
 گذارد و مردم خنک کند تا نیکو حل شود پس در فرج نموده تقطیر نماید با اجزای آب است بماند از اول سخن نموده آن
 آب منظر را بر سر آنها ریخته از وقت تا وقت گذارد و هر خط خنک کند و بدست اول مقطر کند این عمل را اگر در
 نوبت

نوبت اعاده کند بسیار خوب است و الا در نوبت نیز کافی است پس بیاید زهره را در بگذارد میان آن آب مقطر
 ریزند هفت نوبت که نقره سفید می شود به امر خدا تعالی **ع** **تفتیه زهره** چون آب گینه و کلس البیض رنگ را
 با سبب سبب با سفید تخم خیر کرده بر صحنه آن طلا غلیظ کرده بعد از خشکی آن بگذارد زهره سواد و حمرت آید **ع**
ایضا چون سبب میانی را در نیک اندرانی را و نوبت در را با سبب در پنج مثل آن سر که تذلل کرده زهره را با چهار بار **ع**
 که اخته بر آن ریزند یا صفاغ از آنکه زهره تا بیده در آن فرود بگذرد که سر که سیاه نشود **ع**
 و تخم باد نجان باعث سرعت ذوب است و سوره رافع مختلفات آن است چون بعد از که از بر و اضاف نماید **ع**
 و طرطرا چون با طبع القلی و سبب میانی سبب و سر که حل نماید زهره مذاب را با صفاغ نقت او را در آن اندازد
 در از اسرفی مجرب دانسته اند **ع**

و چون نحاس مذاب را تطعیم بقلل کنند سفید کرد **ع** و چون طرطرا **ع** سفید کنند در دروغ سرفی مس
 و طبع نقره بجدیل است **ع** و آب خرنوب بنطی را با آب مورد منقعی جمیع اجسام است کننده را
 صاعداست **ع**

جهت نظهر زهره بهترین انواع است مجرب دیده خود ما الفاروق است باکی که سر مرتبه که اخته در درون زهره نیکو می شود
 بمرانه **ع**

تفتیه زهره عاقر قرحا را نیک در سر که جوش پنده زهره را هفت مرتبه تا بماند و درین آب فرود برد که پاک می شود **ع**
 باذن الله تعالی **ع** **باب در کشتن نقره** یکدم نقره را بگذارد چون آب سوده سیره گنجاره در درون اندازد
 شاسته شود اگر یک جبه از آن بگذرد بار اینتر آید **ع** اگر خواهر نقره زهره کردانی بگیر صحنه نقره را در آب در سر که
 طرطرا مندر غوطه دهد یک ساعت که خوب می شود **ع** **تفتیه زهره** اگر براده زهره ده بار کم کنی در سر که
 رنگ و سبب و سبب نقره و آب خرنوب سببی و آنکه با بوره بگذارد در آب قلیاب ریختن با نقره توان گذاختن

و فادش نماید **نوع دیگر** بکیر آب کف تا سرکه انگور هم برده زینت در بعد بکداز زهره را
 و درین آب بریزد و مرتبه بر سر زهره بکشد و کف را در آتش کاندوز بکشد و هم درین اوج با هم بکوبد و در مرتبه
 باب تره کرده درین زانگ که در اینده در آتش گذارد که بکشد آید **تتمیه زهره** مجرب کردنی سم الفار و آرد
 طبع قلیا و اروا شکنه اجزا را مجموع صلا یکنه با سینه بپزند و کف جفت کند مثل خرد و خشک کند و زهره را آب
 با کرده بخورد زهره برسد که سینه میزند **تجرب بیان پاک کردن ریخ** صفحہ ریخ را سینه بیضه و آکنه
 کوفته بیالاید و بر آتش بناید و در آب شکر فرو برد و همچنین چند بار تا پاک شود و سینه پرودن آید
نوع دیگر صفحہای ریخ را با کینه کوفته بیالاید و آنکه بر در آن بکل با ناید و در آتش نوز بار و مثل سوز آکینه کران یا
 سفالی کران بکوبد تمام پرودن آید سینه پاک **تجرب بیان** که مانند آهن را با آهن را باید باید آهرا در روغن
 کچند اطفا نمایند و بار دیگر تفتنه اطفا آن باب کنند **نوع دیگر** که در مرکز زنگ بکوبد باید بکشد
 چوب کرده کد آشته نازنگ بهم رساند و از آن روغن و چوبی زنگ گرفته با آلات صمدی چون بالنه و کوزه و کنگر
 روغن را سخن بلیغ باید کرد و بعد از آن در آب مثل طلق غلوب باید شست بر کرات دیگر را با جگر که آب با رنگ
 صاف پرودن آید مذکور معلوم را بعد از آن بکار برد

قاعده تطهیر راخت بکیر و هفت نوبت سرخ کرده در دهن زینت فرود بر پس بکیر و شب بمانی و مقطر کند و بکیر و قلی
 و مقطر کند و از زهره و آب برابر هم داخل کند و راخت مذکور را سخن بلیغ کند و تسمیه کند باین آب مذکور و شویو بد
 نکراناد خواه شود آن را الله تعالی **نوع دیگر** خردل را مقطر کند و در سر عید را طبع کند که حل می شود و اگر صفت
 بایند بهرات **تطهیر ریخ توتیا** بکیر و مقدار سرکه که تریز و مقدار روغن رسن بکشد و آنکه سفال
 نواب نمیده سفال را سخن کند باینان ضم کند و سه بخش کند و بکداز در روغن مذکور را در هر بخش او در نوبت بریزد
 که نیکو مقطر میزند آن را الله تعالی

باید است

این

این بایست از قول الکابران آمده و که بینه مجرب است چون بکداز رسن سبز را چنانکه آب سرد پس با سر بنوشد و در نوبت قلیا
 بخشها برابر و بیفکن بر شسته آن دم که در کدس باشد بر سر که همچون آب شود با بواز خود
بجست تطهیر زهره بهترین انواع است مجرب بوده خود ماز الفار و سفالی که سه مرتبه کداخته در روغن رسن بکشد میزند
 با مرآتہ تعالی

قاعده حل زهره بکیر زهره را و بعد از آن نرم براده کن براده نرم و بریز بر سرد آب انار ترش چند آنکه بکشد
 بر بالای سر بایست بکداز که کف که حل می شود آب کرفی بکار بر هر یکی که خواهر یاد آید
 عمل صادقی می کرده زهره را به پنج نوبت داخل کرده در سیره بسیار غصه بکشد که کداخته میزند و حل در کداز مابرا ده کنز
 درین آب مکرر اطلع کنز و با مس کنز بکشد تا آید البتہ

با سخاوتین کار بوره هر سه را برابر کوفته آب کند و آبر در میان خون بز کند و خشک کند با آتش و از جهت
 نرم آنکه در میان زهره طرح کرده اندازد **باب در نرم کردن زهره با نوره** چون قلیا کند
 بستان ده سفال سنگار و بلع کلبا ده سفال و بدوره پاک ده سفال را آب در سر کند که بالای سر بر آید و بچوشند نرم و
 بکداز که صاف شود در آب او را بکداز آن قدر که آبت خون بز در سر کند نگاه دارد در گاه زهره با نوره خشکی داشته تا بند
 قدر در سر کند خشکی بر طرف شود **نوع دیگر** خاک رس سبک را با جاد مکرر با این با فرود بر بعد از آن
 زاج جوش کند

مس شکر ساخته را تسمیه کند باین طریق که قدر قند در بر آن علم سخن بلیغ نماید و در دیک نند و مقدار آب صافی در
 دیک کند و جوش دهد بسیار برابر یک آتش بخفتن بعد از آن پرودن آورد و آب صافی از آن بکشد و کداز در نوبت مس را می باید
 در آن آب میزند ۸۷ نوبت تا پاک شود
بجست تطهیر زهره صفحہ زهره را با عمل کرده کن و به بلع نرم نرم بکداز در آتش بناب مکرر کند که نیکوست

درین طلق مخلوب بسیار ناعل شود مانند آب روان و آنکه تقطیر کند آب طلق صافی فرود بکند دارد که اینست تا
دنگاه درازند و غاسل و مطهر در اعمال بکار آید

گفت که چون گرفت طلق را و جدا کرد سنگ را از او و بکنند در اندر آب سرد یا بج آب سرد پس او را
در کبسه کنیز که با سینه در بر روی استخوان خرما یا سنگ ریزه وی مالی او را در آب تا مخلوب پاک برود آید
پس بگذارد از ریزه آبش در درون آنکه پرودن آید سینه و بتمنی شده پس کار بری آنچه خواهر در نه از موه بدست
خوبش پرودن آید چنانکه گفتم

و چنین گفته اند بزرگی که اگر خواهر طلق را بگذارد در آب بریزد پس بکوبش تا ریزه کرد و چون گفته لبکد از خود را
باید در سنگ چون در کداخته کرد باز او را بکار بند جائی که خواهر مجرب است

گفت دن ابرک که بوسه در ایدک ده کرد و با مرسته آب کرد و دیگر خرنو سیاه که تر باشد در اینست رو بریز
برایر که در غوطه ده او را در همان روز که ده کرده همچون آب در خرنو بر آید و اگر آب خرنو در بریزد در اید
گفت ده کرد

اعمال طلق ستاند طلق در ترب بزرگ پیدا کند که در زمین باشد و بسر کار کردن ترب را بچو کند
و طلق را اندن در ترب را باز بجای نهد و خرد خاک تر بند کند و بگذارد تا در آن ترب بر دانه و مدت چهل
روز را کند تا آفتاب و آب و بخار زمین آن طلق را برزند چون پرودن او در محلول خالص سینه پاکیزه شده باشد
بیشمال ازین طلق محلول برشت مشال ترخ برزند تر و باسی بد آید بنگر اگر ازین محلول کب مشال برصد و
مشال مشال ترزند تر و باسی آید بنایت بگو و پسندیده است راسته
و دیگر که اضمق
طلق گفت بگر خلق در دهنی آگینم کن طبعی از طلق و طبعی از خرما تا بر شود قلع پس سر آن استوار کند بنجام و
پنجم در زبل نازه کن تا بگذارد همچون سیاب و همچون روشش و چنین گفت که عمل من است

دیگر

دیگر آن دن طلق باب انار ترش بر سینه سه
حل بعد خورد و مسخو بنیاد و جو با یکدیگر سخن کند
سه روز در زبل و فن کند حل کرد و دانش راسته تنالی سه

حل طلق با آن ترین و بهتر بیکر از طلق مخلوب آنچه خواهر در صلابه انگن و از کلس نشسته چنانچه در روی ریزد
چندان که کلس قشر باشد آب نوت در صافی بلورر جیتا بد ناعل کرده مانند آب روان آنکه تقطیر کند تا آب
طلق صافی فرود آید پس از کرد نگاه دارد که این آبست ناست و غاسل و مطهر و بیض و معقد و مثبت در بسی اعمال
بکار آید تا دانند

مزاج دادن طلق از کفار و در دار اند حضرت بود بسیار طلق مکلس و در سر که معطر افکن پس بگر برده از سر و از
برده دیگر مثل آن و بکوب و به پیز و بران سر که ریز پس بگرده استر تنکار و یکسیر سباب و در درم شکوف بودی بسیار
بان طلق دهم را بدیک سفالین کن تا کوزه فغاع کلین نو در سرش ختم کن دانش نرم نرم میکن تا با سینه بر کبش البیض
مکلس در استر بیکن در آن در وقت که در جوشش با هم می شوند و بپزند تا برود هم رطوبت سباب و چون سرد کرد و پرودن
آر چون نقره بود پاکیزه بودت حاجت بکار بند

حل طلق مخلوب را باب شیخی رکند و آنکه تربی را میان تر کند و طلق مخلوب را باب شیخی رکند و در ترب ریزد پس
ترب را استوار کند و کون ترب را سوراخ کند مقدار سوراخ جوالد در و در کل حکمت بگرد در سوراخ ماسوره
جوالی حکم کند و بگذارد که خشک شود زمین را مقدار سوراخ بگذارد یا فخره یا شیشه یا سبزه یا مزج در شکاف زمین استوار
کند آن سر ماسوره را که از ترب پرودن آمده باشد و در در نهند چنانکه ترب در روی معلق باشد پس کرکین خشک سپارد
و در در آن ترب ریزه دانش و در زمین تا آن جمله بود و بگذارد تا خشک شود آنکه با منکی ترب را از بالا
سکه دور کند و نگاه دارد تا چهر در میان آن نینند که جلد طلق حل شده باشد مانند آب لؤلؤ بر شکل مردار بر ریزه پس
هر جا که خواهد بکار برود

عقد طلق

و از این حل کرده با شکر اندک سفید باید کرد حلق طلق سیاه را با آب زاک باید تا سطر شود سه روز بعد پس قدری
قلقلطار برود تا نگیرد و در بوطه کند و بگذارد چون سرد شود و عقد کتبه باشد سه

نوع دیگر طلق مخلوب را با طلع قلی برابر کنی بلیغ نماید و در بوطه کند و در کوزه نهد و بدو تا بوی سرخ شود چون سرد
شود اخراج نماید و با زنجیر و اضافه کند و باز در بوطه کند و در کوزه بدو و این عمل منت نوبت مگر کند مکتس کرده
پس بقاب مخلول کنی و سینه کند تا مستح کرده پس در پرورین از ستر حکم یافته بندد و در خم کر که بر سر قندیل تعلیق
نماید در آن خم حکم کند و ۱۴ روز در زبل نازه تعیین کند تا حل گردد از آن مخلول جز در برده جز در فراموشی در نرفته
صدید طرح کند عقد کرد ثابت و از آن معقود جز در برسی جز در زهره منعی طرح کند مگر کرد و ان شاء تعالی سه

نوع دیگر طلق مخلوب بر آب زاک بمانی در بوع آن بورد از سر و در بوع آن شکر بماند با یکدیگر کنی بلیغ نماید و در
میان دو قلع مطبق یکسب نشوید نماید حل گردد و عقد فرار و تبیض زهره کند سه

نوع دیگر طلق مخلوب و کافور را برابر کنی بلیغ نماید و در کوزه شک کند و باره کر با سی سنگ با کمان بر سرد بندد
آن کوزه در دیگی که چهار یک در میان ریخته کرده با سبب بند چنانچه با دجان تا کردن کوزه با سبب در دیگ محکم
کند و بیست روز در آفتاب نوز نهد بشکل زین پرودن آید اگر ماه بگذارد و در او به پرودن آید همان عمل کند سه

نوع دیگر طلق مخلوب و علم بیضی او را برابر در قلعین مطبق بر نهم خم نشوید دهد تا حل گردد و آن مخلول عقد طارده کند
نوع دیگر لؤلؤ یا صدف صافی یا طلق مکتس کل واحد با بیضی نطق سفید و خل مصدق و سینه و نشوید نماید تا زمانی که
حل گردد سه **عمل جزیب** بسا نطق مخلوب و بورد از سر و در بوع آن شکر بمانی مجموع

را می کند با هم برابر بر بول الصبیان که جمله و در بیست باشد در سینه مطبق کند و در آتش نهد و در سینه یکسب تا طلق مخلول شود
چون از طلق مخلول و در بوطه زین و در بوطه کم کند مستعد کرده و در کشتال ازین برده مشغال بکلی سفید کرده با آب سب و نمک
طعام طرح کند مگر ضرب خالص پرودن آن است را تا تمسکالی سه

نوع دیگر طلق مخلوب با کافور برابر کنی بلیغ کند و در سینه مطبق نماید و در سینه کر با سی به بندد و در خم کر که کمان بر سینه کمان تعلیق
کند چنانچه نصفی از دور سر که با سبب و منعی پرودن آن خم و در خم دیگر که در در آب در زبل بماند تعلیق سازد و آن خم را بر
نوز در بوطه را از آتش زهر آفتاب صفت بدید که حل گردد سه

عمل طلق که طلق را با کوب تا مثل زهره کند و در سینه مطبق نماید و در سینه کر با سی به بندد و در خم کر که کمان بر سینه کمان تعلیق
کند چنانچه نصفی از دور سر که با سبب و منعی پرودن آن خم و در خم دیگر که در در آب در زبل بماند تعلیق سازد و آن خم را بر
نوز در بوطه را از آتش زهر آفتاب صفت بدید که حل گردد سه

ابطال طلق بکبر بر رخ و بر پیز و راب چند انگه مهر اسرد ضرب پس بدست مال و سیال از حوب ناصاف شود در طرف
نهایی چهل روز در آفتاب بگذارد که آن سر که سندر میثرد پس بگر طلق در قلعی و از سر که نکند بر سر آن روز در
بگذارد تا حل شود مانند آب است را اندنم سه

بهر عمل طلق مستحق صدف یا امیرالمؤمنین بکبر مقدار از کلکس بیضه و مثل او نوسه در مدبر نوسه و
در بوضانت که بکبر بر از نوسه و در پاک سپکافی آنتدر که خواهر و نرم کوبی و در طغافه است جودده مقدار آب صافی
بروز و آن نوسه در کوفه و در آن آب ریخته شود و در آفتاب نهد در سر آن طغافه را با لخته بهشت اند و شبا نوز در بگذارد
پس یکسب بد هر چه مطبق باشد بر کنار طغافه بسته باشد بر کرد که نوسه در مدبر است آنگاه مثل کلکس بیضه در آن
زجاج صلیه کند و اول امر از زین کرد بر برمی آید و بعد از آن بر سینه برسد که نساک سفید و بدیده مثل ماست بیکرد

با قرآب میزد آنکه در روز بگذارد که تمامی حل شود پس بگریه مملوب را در بین آب اندازد در سینه کن و وصل کن سینه را
 در زمین زبل بنه ۲۱ روز با بیشتر در منته تجدید زبل کن تا حل شود در وقت صبح و عصر و در وقت حاجت و حاجت طلبی یا اگر کن
 که برادرمند است پس بگرد از علم محقق و از زین معده و براده قرص استر و مجموع را با طلق مخلول کنی کند بقیه
 کند آنگاه در قح مطین کند و قح دیگر بر سر او بندد وصل حکم کند و آتش مثل پواغ در زیر آن بگذرد و آن قدر که دست بر
 پشت قح بالا برسد اسس نکند آنگاه آتش پس کند و بگذارد که سرد شود پس از هم دیگر جدا کند و باز بوجه مذکور تقیه
 و تشویه کند چون ده نوبت تقیه و تشویه کرده باشد بگریه در صحنه زهره و در آتش بناید تا رخ شود ازین معمول قدر
 برود آن صحنه اندازد اگر مثل شمع کدافت و نندد کرد تمام است و الا عمل کن تا شمع شود و برده یکی طرح کن مقرر شود
 خوب است در اندک تالی سه روز شصت حکم نرشته شد

صفت حل طلق بز و کجرا سمل و اقرب

بگرد از طلق مخلوب آنچه خواهد بود در صلابه افکند و از کلس و شکر جز در در افکند و همچند کلس شکر نندد در صافی عبور
 و بساید تا حل شود مانند آب روان آنکه نظیر کند تا آب طلق صافی فرود آید پس نگاه دارد که این آیه است ناست و غاسل
 و سبتض و معقد و مثبت در بسی اعمال کار آید

نوع دیگر بسیار از طلق خلص کچرند از قرین سباه در وجود و کوب او را در پاپتله کن و این طلق را در آن اندازد آتش
 نرم در زیر او برافزود که یک وقت روز که اخذ شود و عمل اهل مغرب همین است و این عمل را یکی نباید
 و نواید این عمل در کتب نندید و به یاد کار بفرزندان خرد تعلیم کنند باث کردن خرد که اینست باشد

بسته فرما هم انار سیخ و پخت سینه عبور طلق بکلس سه مرتبه در بونه فرس و کاف کند و در بار سینه بد پاک
 کند و باز آرد و نندد که در بونه بگذارد تا طلق حل شود و هر بار بگذرد بکلسه و فعال باید بگذرد تا معلوم باشد البته سه

دستور حل طلق

باید تراب را سوراخ کرده مثل انبویه و جوف او را خالی نموده و از طلق مخلوب مهلوس شده دهن انبویه را به پارچه
 زب بندد و کند و در زیر سر کین تازه سه روز گذارد پس مخلول او را آب سینه را با هم نماید سه

حل طلق

آنچه خواهند در کب مشالی دو لا کند و پاره پنج نیز در آن کب کند و بطریق که بره فوفه میگیرند بهالند تا مذکور آب کرده
 و نامی پرده آید بعد از آن بکنانند تا شک شود و در وقت که خواهند آن آب خطی بر او اضافه کرده جدول کنند و اگر
 طلایی خواهند آن آب زغزان اعلا داخل صحنه کنند و بکار برند سه

نیز حل کردن طلق

سیاید که با فلک را نیم چنت کرده و بعد از آن طلق را بمیان آب گرم با نمل انداخت و با همان با فلک نیم بزنند
 جوش بندند آنکه طلق بطریق پیر تازه نرم شود بعد از آن بیرون آورده در میان کب مشالی سینه با سنگ بره بسیار انداخت
 و کتر از دست مالیده تا به مانند زین آب بند از مشالی پرده آید و در زیر کب کلسه مطین زجاجی یا چیزی باید دانست که آب کب
 بسوا از پرده بعد از آن در میان شیشه کرده و آنچه حکما فرموده اند جعل آرد و اما سنگ بره نامی باید که در آب رود خانه پرده
 خورده باشد و اگر سنگ سینه مانند مر مر باشد و صاف باشد بهتر خواهد بود سه

حل قشر اینست

شتر منقی یا قشر خاص جز در و عطار در مشول سه جز در مضمه سازد و مایع طعام و مایع شوریج بول و مایع را در سوره و شب و
 راج اجزا برابر با یکدیگر کنی بلیغ کند و تقطیر نماید و چون سرد شود مثل بیرون آورده و سخن بلیغ کند و در منظر بر شل کند
 باز تقطیر نماید و این عمل مکرر نماید تا مثل تمام حل شود پس مضمه نندد که از این منظر صندان کنی و سینه کند خاک کرده پس در
 زبل بچند روز حل نماید و چون تمام حل شود در حوض کند کنی را طرح کند بر صحنه منقی قمر بیرون آید و در وقت که در مشالی

و روح نیشایم جز اولاً زهره را بگذارد و روح را بدان طرح نموده از بالا بدو بعد از چند دم عبودیت را ملغمه نموده بر آن طرح
کند و ملغمه و عقاب هم وزن نموده حاضر داشته باشد که بعد از طرح ملغمه فوراً بدون فاصله عقاب مذکور را بر روی پوست بریزد
که در پوست را بگذرد و ذوب نموده بریزد و باز بگذارد و ملغمه و عقاب بریزد تا سه مرتبه که تمام است سه
بجز رسیده است که هرگاه انگشت کند که انگوزه باشد بر سر را با هم بکوبند و آب ترنج را گرفته بر سر آن بریزد و هم را با هم مالیده است
از آب که در فضل آن آب است که هرگاه بر سر طلق مخلوط مردار بخورد و بریزد و یک شبانه روز حل ثانی می نماید سه

شب و صبح را با ستمی منظر نموده و دارا شکسته را با منظر زهره در کتی و صلیب ثابت است ختمی ازین بر پست خود زهره طرح
کرده زان بگردیده بودی مزاج سه

مشترک را با زنجیر سرخ مگس کن و در طرف حدید با روغن برنج یک روز طبع بده بعد از آن یک شال ازین مگس را بر چپا
شمال زهره منقی طرح کن و در شمال مهر داخل کن که هفت شال بردن می آید و زهره با سس سلم بر می آید البته سه

سفید پیضم را با گلشن پنجه آتش نذیره کنی که سبز و تقطیر کنی و معطر را بر ارض ری کن و شب در نما بگذارد و روز جل بگذارد تا
حل شود و باز تقطیر کن و چنین عمل را اگر کنی تا ۷ مرتبه با هر شب که تمام معطر شود و بیاید بعد از آن ده شال عقاب را که
مستعد کرده باشی یک شال ازین معطر که در آن بر سرش بریزد و شسته کنی که در آن می شود ثابت و ازین دهن هم چیز را در آن
می توان بیکد سه

سم الفار و اول تو زهره را برابر کتی کنی و در شیشه کرده طبع کنی که دو حسته در نته یک حسته او میماند بعد از آن یک شال این را با یک
شمال هم انداخته و در شیشه با کبریت کتی کرده در میان پیاله کرده بر آتش ملایم بگذارد که آب شده مرد و با هم دهن
هر دو این سر نوح دوا که در کرم کردیم دهن شد اما ما ملغمه بکوبید که هم چیز که ناب این برابر بکوبد و کتی کرده باشد ملایم

طبع

باید نوشت

طبع میکند دهن میشود البته سه
اگر قمر را پنج شش نوبت و ذوب نموده در زرق کبریت بریزد مضمضه میشود با شش تکان کند
می توان نمود سه

در غنچه زنی فاعل که از زهره با سس سلم بر آید بگیرد سم الفار سفید ۲۸ عدد ۴ عقاب ۲۸ و در ش ۱۱ زهره ۱۱ اولاً جوار را با پیوسته
مرد و با آب سر کتی بیخ نموده بعد از آن با ۲۰ پیسه کتی خوب نماید که مثل برآم شده و در طرف کاشی نموده کل طکت بگیرد و در زیر
زبل اسب یکب و مس دهند که غنچه میشود بر و از زهره بریزد و یک شال از غنچه سفید برده ششال زهره زنند و چهار شال قمر
اعلاما بدهند و باید زهره را خوب منقی کنند سه

شسته زهره بگیرد آب سپا زهره قدری که خواهد هم وزن داخل بشود انکور کند و بتدریج کتی شب بمانی و بجل داخل نموده در آب زهره باید نوشت
بریزد زهره را در مرتبه ذوب نماید و در آب زهره بریزد ظاهر را بطن او سفید شود سه

بما در و پنج این را با سس و عقاب و در آن شکسته و در قش را بر کدم با سس که با منظر زهره کتی
و طبع نماید دهن میشود و اگر در زهره سس و فقه و بکر با منظر کتی و تسبیح نماید سه

طلق را گرفته با پنج و هسته سحر در کبسه که باک دو لاکر که معلوم کردم و باز قمر را در آب کردم و ما لیدیم و جو غلته کردم و طلق خلد با
با سیاه در طرفی ریختم و آب سحر جو غلته کرده را بر او ریختم و تا یک روز در کتی کردم طلق و بعد در دو با هم ملغمه شد و در غنچه دیگر
طلق مخلوط با در و دات کاشی کردم و هم وزن او زنجیر زرد سوده را از کتی کاف کردم و سرد دات را با سس و تنه زهره را با سس و در حال
ریخته دات را که استم و بالاس او را هم آتش ریختم و در سوز را گرفته زنجیر از او تصفیه شد بود از عالم بلور و معلوم شد که آتش از بالا
کم شده بود و در آن کتی کردم و درین دفعه بالا را دات آتش داشت تا صبح طلق که اضافه بود یعنی مخلوط شده بود در دات سس
بود و درین عمل باید که آتش از بالا کم شود و اگر تصفیه خوا بود در کمال سفید تصفیه شد از عالم مردارید سه

رودار شکسته کتی نموده در سر که بریزد کتی بر می آید که نهار سرد او را جمع کند بعد از آن شتر را یک مرتبه هم وزن بار کتی

حمت بنی نزل طریقه است که بسیارند فی باغی بنده دار که بنده صاحب نزل که باشد و دو حصه نماید و در یک حصه در
 درون فی بنویسد اسرائیل در یک حصه و در یک حصه دیگر بنویسد جبرائیل در یک حصه و صاحب نزل را مزاج بنشد
 و این دو حصه را در یک حصه بیک دست مر بقی دهند چنانکه سر زسته بالا باشد آنچه معلوم میشود که ام دو ملک اول
 بر یک سرتی و دو اسم ثانی را بر سر یک تی دیگر بنویسد و معظم بالای تی نزل در بار باشد اول سوره الحمد را بخواند و
 صلوات بفرستد و شروع بخواندن این دعا کند تا وقت که هر دو سرها سرش از بالا هم رسد شخص معظم سرتی را بگرد و بهمان
 طریق که هم رسیده است هم چسباند و دعا بخواند و در میان حکم می چید در آنوقت از مزاجی پرسد که نزل را تا چند سال
 بر بندم که هر چه بزبان ریضا آید تا همان وقت بسته کرد آن تی را در جاسکند از مثل طاق بلند کرد دست کسی نرسد

و دو نخورد دعا اینست

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یَا قَیُّوْمُ کَیْفَ یَا مَآهُوْکَیْسُ اَمَّا تَوَسُّلُ یُقَاسُ یُقَاسُ شَاطِطُو
 کَیْفَیْسُ اَلرَّطَاطِ قَسَمَ یَا هُ اِنَّ مِنْ سُلَیْمَانَ وَاِنَّ نَبِیَّ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلَا تَقْلُوْا عَلٰی وَاَنْتُمْ اَجِبْ یَا حَبِیْبِیْل
 اَنْتَ وَحَدَا مَلِکَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ الْاَدْصِیَاءَ

بجزیره کرده اند اینست که در جزو از طلق را مخلوب نمایند و آب بالاس که لاریخته طبع دهند تا شل شود و در جلدت با جفا
 کرده بر سر کلهار و بکر ریخته تا سه حصه و آب آخرا بر سر طلق مخلوب حصه یعنی در سبب بالاس آتش کشید و در حق
 میخورد باشد تا طلق شل شود بعد از آن در شمال از طلق شل و در شمال از درون نغزه کناره در چهار شمال بعد
 بهم فروز نمایند و تراب ناروق بر آن ریخته حق و تشریح سر کلک میخورد باشد و در هر تشریح بالاس صغحه استخوان میخورد
 باشند تا وقت که دیدند بر صغحه جاسر شد و صغحه را سفید کرد کانیست که اگر زیاده ستیه و تشریح نماید میخورد و از فضل
 می افتد بعد از آن یکی از آن معمول بر پست جزو زهره منقی طرح نمایند و بعد سر که دانند قمر مزاج دهند که قمر اعلاست
اگر خواهند که کبریت را ثابت نمایند اول بگرد کبریت سندوسی مایل بر سرتی که در گاه بر ملک زنند ملک از ملک نغزه
 باشد در شمال بسیارند روغن زیتون خالص و در دوازده طرف علاصه علاصه نمایند در هر طرفی شش شمال و کبریت را

دوب

فدوب نموده در هر نوبت در ظرف روغن میخورد و بزنند و بعد از آن در سر که منظر کنی و غسل نمایند با از عربی و سواد
 پاک شود و در نگر که از روغن بر می آرند و میگذارند باید که سرد شده باشد و گرم نباشد که علت میکند بعد از آن بر صغحه
 استخوان کنند اگر ثابت باشد و در نغزه بنها و الا کرا عمل نمایند تا ثابت کرد که در یک جزو این کبریت مدتره جزو بعد با
 عند میکند و عند مزبور بر سر شش طرح کند بر نغزه میخورد که بر قمر طرح میخورد و به عنوان تجزیه گرفته اند

در باب ساختن برنج رنگین آسان یک حصه روح را بالاس همپا حصه مس گذارند و بدیند که روح بالاس مس آب
 شود و قدر عقاب بریزند بطریق سفید که اگر روح در در مس آب بندد و از در مس بشکند که هر گاه از این روح
 بر قمر طرح نمایند قمر را رنگ شمس نماید و اگر همان مس را بر کرداخته و در کوره دیونه بگذارند و در آن زمان در شکار

از آن که در کوره را بریزند بر نغزه شمس شود مع
 در بار زرد را که بگذارد و در روغن
 از آن که در کوره را بریزند بر نغزه شمس شود مع
 در بار زرد را که بگذارد و در روغن
 از آن که در کوره را بریزند بر نغزه شمس شود مع
 در بار زرد را که بگذارد و در روغن

از در خط بر غلام محمد نوشته شد الکیرقی

بیار که کرد منظر در نوبت منظر در دو برابر باشد و بیا در طلاس جل شده از شناع در سه راد شیشه کن و عبا کنی پنج سبزه
 بجزان مشارف در آتش اعتدال عند کنی و یکی بر پستدم قمر بر نغزه کرده به شمر طرح کنی که اعلاست و حق است
ایضا بیکر از شنگرف و فی بنکوب بد و به نونش در محلول تر کند و میان آفتاب در سایه خشک کند و بعد از آن تصفیه
 کند و بر قمر که از طرح کند قمر بلونی نخل آبد پس زجاج دهد در آفتاب و یک ماه نخت بیرون آید آن را در
ایضا بسم الله الرحمن الرحیم بگوید عبد هر قدر که خواهد هفت مرتبه با ماه عشر در نوبت به آتش ملام طبع کنی تا خشک شود
 بعد از تمام هفت مرتبه که هر مرتبه چهار مسابیل عبد آب جدید بر سر آن باید کرد و اگر در آب که از آن منظر کرده باشد

توان بد هر که لایق نیست بعد از آن با آب بشوید که تا ملوحت از برود و بعد از آن به تعیین بگذارد و در طرف
 زجاج تا حل شود بیرون منت روز پس برون آرد و منظر کند بفرغ و اینست و آن آبی که نظیر کرده بر سر کلسی که در قرع است
 بریزد و باز تعیین کند چهل روز بعد از آن برون آرد و نظیر نماید و منظر را بر سر کلسی ریخته ۲۱ تعیین نموده بعد از آن
 برون آرد و نظیر نماید باین نحو که اول آب سفید منظر شود و اگر کوفته تبدیل قابل نماید و آتش را قدری تر نموده آب
 زرد از دیکه بعد از آن که آب زرد ایستاده باز قابل دیگر گذاشته تا دهن منظر کرد و تمام باید از راه برود و بعد از
 آن منت روز تا الا اتصال کلسی را آتش شدید بدهد تا سفید شود و اکلیل سفید شود بعد از آن کلسی را بر دارد و اکلیل
 را هم جدا و اگر راه قرخا بد چهار مقابل آب سفید چهار دفعه شش فرج اخرا لی که فکر خواهد شد نمود و از کلسی سفید
 سه روز و سه جز از قرع کلسی که بر بخت زنده کرده باشد و یک جز از اکلیل و هر مرتبه مقابل آب سفید شش نماید
 تا چهار دفعه تمام کرد بعد از آن کینشال کبیر را با دو مشتال زینت و یک مشتال قر با هم کهن کند و بر آتش نرم گذارد تا
 مجموع یکت سخی کرده بعد از آن طرح کند و اگر بر آتش شش خواهد بود جز کلسی و دو جز کلسی و سه جز اکلیل شش نماید
 با شش جز آب سفید و سه جز دهن و چهار جز آب زرد در شش دفعه شش نموده بعد از آن کینشال با یک مشتال
 شش و دو مشتال بعد زنده کن بیخ کند و بر آتش گذارد تا مجموع یکت است شوند بعد از آن ازین مجموع یک جز بر صوف
 قرطخ کند شش کرد و اگر خواهد که طرح زیاده شود کبیر را از آب و دهن و صیغ شقیه کند بر دستور مزبور بالا رود تا
 قدر که خواهد بنیابت الله تعالی ۴

اگر خواهد که فردی را تغییر کنی بسیار مغز قهوه پخت او را بجل کت کبیر و عروس را در و درون او کنی در کن شیشه ز ابر
 سر آن وصل کنی و اینست و قابل را وصل کن و در سر کوره بده کله منظر کن مثل شکر بعد از آن که یکت روز بماند برنگ
 روغن شود العاقل کینه الا شاره ۴

باید نوشت
باید نوشت

باب در عمل شمس و قمر بسیار زینت پاک در روح تو تیار پاک و زینت در مصیفت در سر را در هم
 کرده کنی و صلابه کن و در طرف کرده مثل بونه مستحکم و شیشه بر سر او وصل کند مثل قرع ته بریده باشد و اینست بر سر
 آن وصل کند و آتش کند تا آب منظر شود بعد از آن سر قرع را مسدود کند و آتش را شعله کند تا کلسی سفید شود
 ظاهر بر دارد و بعد از آن بسیار دوده مشتال زینت دوه مشتال سترت و در هم کرده ملغنه کند و از نمک و آب یک
 شقیه

تستی کند تا سواد از آن بر طرف شود خشک کرده بعد از آن بسیار دیک مشتال را آن نه جسر که معتقد کرده است
 و داخل این دو جنس کند و صلابه کند که آن مفید و در ذات این اجزا دهن شود و بکنار آید و رایج کرده در طرفی کند
 و باز کینشال از مسدود داخل این دو جنس کند بقر اول اینهم دهن کرد بر دارد حاصل بقا باین قرار تا کلسی دهن بر کرد و این
 دو جنس را مایه و این کار داند که هر وقت که خواهد این همان کار را ششید و دهن با اربعه انبیق منظر کند تا آب بجا بماند
 دارد از برابر اصل اجساد و کلی که در قرع مانده باشد تا شبانه روز آتش بدهد بعد از سرد شدن باز دهن کرد و تا شب
 و ازین دهن کینشال و دو مشتال جدا کرده با قمر کند با قمر یک کند و اگر بر آه شش روه با شش یار کند و با هم شقیه و شقیه کند
 تا شش و جار کرد و در طرح کند یکی بر صد و اگر ازین دهن باز مکرر کند بر دست و پشتر هم میرود و این دهن درین حالت
 که دارد و اگر کمر کلسی را کینشال و ازین دهن کینشال در شش بخورد اندکی بر پست و چهار طرح برود صبح و بوقت سه
اگر خواهد که زینت را منظر سازد بسیار طرفی از حد بداند و درون او را صیغه کند خوب کردن شیشه بلند تر باشد تا آن
 را با دهن آن طرف بند وصل کند بقر اگر که دهن کن شیشه در درون آن طرف باشد و وصل بجل کت یا بونه حکم
 کند زینت بر سر آن شیشه وصل حکم کند و قابل را هم حکم کند و بر سر کوره گذارد تا آتش را بدهد و دست باز نماید تا کلسی زینت
 منظر کرد و در این بر سر کلسی آسکار کند که در هیچ کتب نقل شده و بسته بسته پرده اند و این صیغ حلق صیغ اکسیر است و صیغ
 اجساد عاقل قابل با نه و استقام ۴

اگر خواهد که کوه در اصل کس که نه بید و بسیار و جادو شیر اوها که کرد کنی کن حل شود که نه بید و اگر نابت باشد حل زینت کند آن هم
 نابت باشد ۴

نیمه زهره بخت عمل شمس مس را با بار در رنگ آب سفید و بر دس پاره پاره کرده و در بونه یا بونه و زجاج سوده
 بگذارد و خوب خوب کند و در دو شب بریزد بچو طلاس خالص کرده ۴
افضا ۱۱۱ در ار شسته و پهر زینت و با هم کتی کند و در طرفی کرده در موضع نمناک گذارد بیک روز بعد از آن بر دارد
 و در قرع و اینست منظر کند و منظر را برابر صحن ریخته صلابه کند و باز منظر کند تا کلسی زینت منظر کرد و مثل دهن بکار این عمل

و آنچه از ارض مانده است جدا نگاه دارد و در این راه خود را بر ارضی که بدی حاصل کرده است
در تفتیر عید در پیوست که تمام منظر شود و منفرده نگذارد آنست که اولاً کبریت را بر آتش گذاشته اینست را بدو آن خردید و آنرا
و بعد از آن بر نذر عید که در آتش هم دروغ گذاشته اینست خردید و در اصل کرده همه آنها را آتش کند عید با تمام منظر کرده است

در عمل بسیار

بگردید و بجز در مشترک و در جزو و در توپا جزو و این بر سه جزو را بچینی که بچینیک زبدا بود داخل نموده در داس کوزه کرم کلکس
کرده باشد و زاج بنشیند را که در بالا آتش کرده باشد بدین بر نذر تا اج و مزید و در دس کلکس کرده و بعد از آن
نیم جزو بیزانی که ذکر شد زجاج کلکس داخل مکنات نماید و با نوشت در محلول که مجلس البیض است نموده باشد بخور که
ذکر خواهد شد بجز در داخل نموده کن و صلابه نماید بدین بر و در دس بر آورده بدست اول عمل کند تا بهت بر نذر تمام شود
بعد از آن یکشمال ازین الی بر نذر شمال زهره منتهی طرح کند و یک شمال قمر داخل نماید که قمر در محال رنگین و طریق نبوت
و عمل نذر در با سهل الراج اگر چه بسیار است نهایت آنچه اسناد بهت عمل مزید نموده است که بگردن نذر در بهر قدر
که خواهد بود آب گرم خالص کنی کند و در ششم نموده در زمین نمناک سر روز بگذارد که حل شود بعد بر آورده نمک آن
کلکس البیض گرم داخل نموده و با زجاج که در داخل بر آورده هر مله کند در ششم نموده در آتش ملایم ممتد کند و با زجاج که در
و چون حل شود بر نذر اول کلکس گرم داخل کند و وزن اول و بدستور کرده ذکر شد عمل نماید تا سه مرتبه که در نذر است
نوش در مزید است و محلول باشد بر دارد و مکنات خود را با آن تسبیح و تشریح نماید تا عمل تمام شود و بعد از این عمل را که در
که منقول آن دیده شده نهایت بعضی بدل معاشوره کرده اند و در کلکس طبع زبدا بود داخل نموده اند و زجاج کلکس هم
داخل نموده اند و عمل مزید بر دستور که مختصر از نذر جهت فرزند خود نوشته بود و عملی شد

قاعده دیگر

بگردید و توپا را از نذر که خواهد کرد و روز او را کنی و صلابه کامل نموده بعد از آن با عقیق هم وزن کرده نماید و با زجاج
نصف روز در و را با هم خوب صلابه نماید که مزاجی با هم بگردند و در ظرف مطلق نموده در شب زبل آتش یکسب دس
ناید و در الصباح بعد از سرد شدن بر آورد توپا و عقیق هر دو با هم کلکس شده باشد در باون بگردید و در نذر آب

تصویر

تصویر نماید و توپا را مصقول از آنرا خردید که نذر خود خواهد شد و تسبیح و تسبیح نماید که توپا را یک عقیق خواهد
شد بعد از آن توپا را مصقول خردید و بر نذر سماعی که بعد از نذر مکناتی باشد تصبیح نماید که عقیق مصعد کرده و در نذر
از توپا را با خود مصعد نموده قدر در بر نذر خواهد ماند و باقی مانده را هم با جزو دیگر از توپا را بر نذر که دارد
باز تصبیح نماید تا مکنی مصعد شود بعد از آن پنج شمال قمر را در بر نذر ذوب نموده و دو انگ از توپا را مصعد طرح
نماید که زهر باشد در محال رنگینتر که احتیاجی بایم ندارد و ما در نذر آتش که بگردید و تسبیح زاج در دس و در ششم
کند و در دس کلکس بسیار نذر بر سر زاج که بگردید و در دس در نذر آفتاب بگذارد و در روز خضخض نماید و بعد از آن
صاف نموده زجاج عراقی پنج شمال و زعفران صدید پنج شمال و سبب مانی و دو شمال و شرف کیشال و نیم کنی نموده
در خل نموده روز یک روز دیگر در آفتاب گذارد و خضخض نماید که رنگ اجزا خوب آب داخل شود بعد از آن
صاف نموده نذر تبتی مصقول را که ذکر شد از این آب مختصر نذر تبت سینه و تشریح نماید که تمام است و خطای اگر ضا
نخواسته درین عمل روز و در از نذر و توفی عامل است

بگردید براده و روح توپا در راکت و کبریت و در پشتاب کل گرفته رنجته بالا آتش خفیف گذارد کبریت
با اجزا غلط آب میزد کنی نماید تا خوب بگذارد سوز بعد از آن در بر نذر ذوب نماید و سوز را تطبیح نماید تا از اسف
پاک کرده بر نذر جسد مختصر تبتی شده یک جزو آنرا با دو جزو قمر بگذارد و یک سمس مایه دهند کسی سوز که اگر خلاص
برند سالم بر آید

بگردید کبریت

و بجز منظر آتشی نماید که سفید شود بعد از آن نصف کبریت علم سرخ داخل نماید و به بدل کوس
هفت روز کنی نماید که در کنی روز آخر بگذرد بعد از آن ازین دو با براده صدید هم نموده ذوب نماید که صدید
منظوق است و اگر بگردید صدید صاص رسد

شتر

اعلم کلکس نماید و بگردید تمام در سوز صدید
در روز نذر نذر نذر یکی ازین شتر بر چهار شمال زهره منتهی طرح نموده دو شمال قمر اضافه نماید قمر را با سی
بدر آید

باید

از طلا معدنی درین عمل از اعمال انطاگون است که در کتاب خانه او یافته اند

عمل خلاصه اولیاخت بر از از تقریر ملاحصین

اول از راخت را که در سرخ نموده در این زیت نذ تا اچی سوزد و مکرر با عتاب و شکر رخ بزین تنظیم مرن نماید و در طلا با قدر سید بلغم نموده مکرر کنی نموده بشوید و سواد بکند و باک زرد کنی و کتوبه نماید تا مگلس در زرد کرد و در مخرج را سخی نموده بشوید نیز از راخت نموده و بیاض البیض ریخته صغیر ازین ده ایند ایند و بنا بد از آب بر آورده چکش زین تا توانال او بریزد و باز بر سوزد عمل نماید تا پنج سستی مرتبه که مریخ سفید و از سواد پاک سوزد بعد از آن بلج قلیار در سر که عمل نماید و صغیر فرود را تا بیره در خلول زبر غنسی نموده باشد تا هفتاد مرتبه که مریخ مخرم زرد و کوزنده کرد و بعد از آن بکیر از راخت و در مشال و از زحل و مشال و از شمس و مشال و از صید بیکمشال و از قمر چهار مشال که مجموع یازده مشال باشد و با هم ذوب نماید و بخلص برده که توه مشال کس خالص از خلاص بر آید و مکرر این عمل تجریم رسیده است

ایضا راخت را که تنبیه کرده یا نموده سواد گرفته را هم وزن یا نصف براده عتاب با هم کنی نموده مکرر متقطر بر سر او بریزد و بگذارد که زنجار شود و صنایع جدید بر تر که ذکر کند در چهار مرتبه اول کرده اند و بعد از آن مرتبه هم کرده اند اول و آخر هر دو میشود و نوع آفرین استادی کرده و صنایع فرود را نیز جبار مذکور کرده اند و در سر که مذکور یعنی منقطر باید زد تا ده روز و باید بآید و در سر که زده بعد از آن توغالی که در میان هر که جمع شود یک مشال آنرا با یک مشال قمر بگذارد و با کس مناصف نمایند که کس شود که مشال نه عباکی ارزش داشته باشد

ایضا بدان اسرار غریب که تا شتر پیر آتش او با آتش قمر سرد و مریخ نرم که از آتش قمر سرد هرگز با هم مزاج نگیرد و دستور آنست که خورده دانند که زینان که بنید بگیرند و بگویند در آب جوش نذ تا تمام بهم رسند بعد از آن صنایع شتر را بسیار بسیار بزرگ کنند و مثل جود کندم بریزه کرده در میان آب مزیور بریزند و جوش نند و دوسر نذت آب را بجدید نمایند پیر آتش شتر سرد قمر سرد بعد از آن براده صید بر مکرر بنک آب بشویند و خشک نموده خالص بیس بر نذ تا پنج شش مرتبه که بجلی از سواد پاک

باید

شده

شود با صنایع مریخ که در اول ذکر شده براده کند و با نصف براده بیس بر نذ و از دس بر آورده بجار بر نذ و سه نذت استمال نمایند بکیر از قمر سرد بعد از آن کچر از این صید بر با بکیر و قمر بکیر از دوا این دو جز را برده شتر پیر را در سر که ذکر شد طرح نموده بقال بر نذ و ده روز از دس بر نذ و با اعمالات زبر بر از از دوا بیاخت بر از است و مکرر تجریم رسیده است

عمل مناصف

دست رشت اینست که بکیر نذ از راخت و در او اسکندر و قمر سواد و و جوش اول را با هم خوب کنی نماید و قمر را ذوب نمود و از دس جنس سحوق کم کم در بر نذ و بخورد قمر و در نذ کرد و یکی با یکی کس مناصف نماید بعبار شست تمباکی برسد

ساختن راخت

بجهت عمل ده روز از ده پول سیاه سیاه را در مسل با نذ و در کوز سوده بنقلطاند و از عالم خشت خزه کرده بالای سر کوز بچینند و در نذ و بالاد اطراف آن کوز در بریزند و زیر و بالای آن باید که زغال ریخته باشد و پیرتال روشن کرده بالای زغال با بگذارد و این عمل را در زیر آسمان باید کرد و در دو بعنب کار خرد تا آتش با خاموسل سوزد پیداهار بر او از راخت اعلا نذ و باشد

طریق تکلیس شش

زمین را بطریق صحافی که دال کند و سر پش از کل با نذ که بر سر آن راست آید و در آن کوز دال را در پش او دامل با نذ و کوز بریزند بندر که بچسبند و چند عدد اشرفی را هم پهل بیالاید و در کوز که بنقلطاند و در کوز دال زبر خزه کرده بچسبند و بندر که بریت که در آنهارا پش نذ که بریت سوده در هر دو بالای آن بریزند و از بالا دس دهند و بعد از سرد شدن بر آنند اشرفیها درست باشد و مگلس سوده باشد بعد از آن این کس خاک شده را هر یک جود چهار جود عبید قبطه و کند سفیر هر دو را با هم در ششم خانی عمبا کنند و در بالای آتش خیف گذارد تا پانزده روز کس مگلس مشع سوده که بطح رود و در عمل میر غلام محمد در غنبد منقطر عملول در دس منقطر داخل نموده عمبا نمایند که غنبد سوده یکی از آن بر پست جود قمر میزان طرح نماید که شتر سوده که از خلاص سالم بر آید

بسم الله الرحمن الرحيم

طریقه عمل هم الفار خالو را قانع کاسی است که بگردازم الفار بر قدر که خواهند بود بزرگی خود بریزه بریزه نمایند و در کاسی
 که باقی کرده زمین را کودال کنند از آب نریزید و پیر نمایند و کینه اسم الفار را در میان آنک که اندازد کاسه بر سر آنک میگذرد
 بگذارند از دور کاسه آب بریزند و بعد از سرد شدن آنک کیمه را بردارند و باز تجدید آنک نمایند پس در اول تا چهار مرتبه
 و در ارشکته را با این اسم الفار هم وزن نموده سخن نمایند و در طرف کاسی بریزند و بعد از آن چهار جزو که را بر سر چهار جزو که
 بریزند و بگردن در آفتاب گذارند و برهم بریزند تا قوه که با جزو آب سرد و جوشیده نموده نگاه دارند و در آن روز که اندازد در ارشکته
 را که هم وزن نموده بود مثل آنجا که در آنجا سینه داخل نموده هفت روز این اجزا را با سر که بر علفه کرده است در پیش آفتاب
 سخن و صلابه نمایند و اگر آفتاب نباشد بالا را آتش خفیف سخن و صلابه نمایند بعد از آن نظیر کنند و متظر را بر این روش کرده سخن کنند و
 باز نظیر نمایند تا وقت که بگر بچکد و در سه سینه مثل قرح بسیار بریند بعد از آن از آنجمل گذارند تا حل شود و صاحب عمل بی منتظر
 پیوست را بر سر آن ریخته بود حل شده بود که جوشی محو بود و بسته نماند و اگر این اسم را بر مخرج کنند مکتس گرداند و از آن مکتس
 یکباره جو زهره مشرق نماید و یک فرمایند تا پیش سینه باشد و صید را در کمال سینه میگذارد

از بر صین گرفته

یکم بریزد و در روح نوتیا و ریخت و در پشتاب کل گرفته ریخته بالا را آتش خفیف گذارند کبریت با آن اجزا
 مخلوط آب میسوزد سخن نمایند تا حزب بکند تا سوه بعد از آن در بر تو ذوب نمایند و سوره تطهیم نمایند تا از او سخ پاک کرد
 در بر تو جسد غیرت ریخته میسوزد یک جزو از آن با در بود و فر بگذارند و یک سس مایه دهند شکر سوزد که اگر خلاص بریند سلم بر آید

در منظر شدن صید از بر صین گرفته اند

که بگر بکبریت و بعل منظر اندر سخن نمایند که سینه در بعد از آن نصف کبریت علم سخن داخل نمایند و ببول کوب که هفت روز
 سخن نمایند که سخن روز آخر سینه کرد و بعد از آن از زمین دو ابار داده صید فتم کند و ذوب کند که صید منظر است و اگر بگر بکند از
 صید بذب رصاص رسد **ایضا** شتر را بعل مکتس نمایند و بگردن تمام در مفرقه صید و دروغ شیر بخت طبع دهند
 و یکی ازین شتر بر چهار چرخ زهره منقح طرح نمایند و در ممدنی اضاف نمایند قمر باشد که از رو باس بر آید

یک جزو براده روح را با یک جزو بعد و سخن کاشی ریخته سخن بسیار نمایند و آب بریزند و از رو و دیگرانند آنها را نگاه و آ

که روح تمام مکتس شده با آب میرود و نشین نمایند و بنرش دیانت الحقت ایضا نموده با سس مناصحه کرده بسیار
 نه عتباتی از رسی نمایند **س** درگاه قمر را با کبریت محرق کرده اند و یک جزو از تر محرق را با سه جزو براده صید
 سخن نموده و در بر تو سر بسته ذوب نماید صید منظر میکند بعد از آن صید منظر را دو باره ذوب نماید و یک
 جزو دیگر قمر بریزند و در اطراف بریزد قمریت که از رو باس سلم بر آید و این نوع بهترین که اخف صید است **ایضا**
 شتر را در مغز صید ریخته ذوب کن و در دو جزو از آن یک جزو علم زره سوده تطهیم کن و بر هم بریزد با سس
 مکتس کرد و در مکتس بریزد در مغز صید ریخته روغن شیر بخت بر سر آن بریزد و یکروز تمام طبع کن در صید سواد برین سخن
 جدید نماید از آنجی بر آورده بسوزد بعد از آن بورد زکرا و طبع طعام را در سر که حل کن و زهره را ذوب نموده
 از حات ذوب فلفل سوده تطهیم کن و بریزد و آب بریزد و بر سر آن سینه بعد از آن بمشمال از شتر مکتس که داشت
 بر چهار مشال زهره که نه کور شد طرح کن و در مراضه نما که قمریت که از رو باس سلم بر می آید **س**

طریقه کافور جودانه

است که یک سینه کرده بسیار در سر پوس از آن سینه کنند کافور ضروری را در دو یک بریزد در پوس را مکتس
 بگذارند و چهار انگشت متوجه باید که قبه سر پوس از آن یک بالا بایستد و در دو یک را خیر بگرید و در پوس را
 آب سرد بر کنند و آتش کنند و کرس اندازد همین که کافور آب سوه و صید آند آتش را بهان منوال سیکرده باشد
 که اگر زیاد باشد میسوزد و اگر کم باشد برین سخن خیزد و در آن خانه نیز از آتش دیک باید که آتش دیک نباشد سخن چراغ ام
 نباشد که کافور در در آن دیک در میگیرد و خاموش نمیشود تا تمام بسوزد و بعد از آن که از صلا افتاد قدر
 ام آتش نموده بگذارند که حساب انواع سرد شود و چندانه فلفل هم باید که در ابتدا و در آن دیک اندازد و بعد از سرد شدن
 از دیک را یک سید کافور بر قبه سس باشد کار در یک سید پارچه جدا میشود و اگر گرم بنماید جدا میشود
 و در اسم از عالم بجز برید را در دیک سس است همه را بردارد و با آنچه در آن دیک مانده و باقی سس سینه کرده

شب و طبع را برابر تقطیر نموده و دارو اشکنه را با منظر مزین در کفی و صلابه ثابت نموده و یکی از آن بر پشت جود زهره طرح کرده زاق گیرنده بی مزاج **عل مجرب** نرد با کربت کلکس کن و یکی از این کلکس فرود ساز براده خرد یک شسته و با هم بکند از خوب و بریزه بر پیچ و باره بکند از دو یک مشال قمر داخل کند که قمر اعلاست و از در باس سالم بر آید **ع** ایضا و مشال شتر را بکند از دو یک مشال زرنج بخورد مشتر در عین مشتر زرنج را با هم بکند از دور مرقه صید در میان در غنچه بر بخت بچو شاند تا سودا او گرفته شود و هر چند در غنچه سیاه شود بریزد و در غنچه تازه بریزد و طبع در بدین دستور بکند تا شام بعد از آن یکی از آن مشتر مذکور بر چهار نمره منقح طرح کند و یک قمر داخل کند که قمر خبیث و از در باس سالم بر آید **ع**

تنقیح زهره را باید که بوره را در سرکه بانگ حل کند زهره را بکند از دو و قدر فلفل سوده بزهره تطعیم کند و در میان سرکه که بوره دمنگ در وصل کرده با سنی بریزد مگر که زهره منقار خوب میشود و این عمل کار میرود **ع**

در باب کشیدن دمنگ کربا

ضابطه است که کربا را بطریق چه کشند و خورد بشکند و خورده آنرا داخل کند و در کاسه بر آب بریزد تا سه روز که کربا با بخت هم برساند بعد از آن کربا را در سینه کلهای که میمانند بر اندکی دارد و ریخته سر آنرا در سینهای نماید و سینه را سردا خ کند بر سر سینه دیگر وصل کند و شده وصل بانگ و سینه چینه بگیرد و تر آن سینه را هم سوخت کرده بر سر سینه دیگر بطریق فرود وصل کند و سینه این را در کل حکمت گرفته با لاس اوجاقی نصب کند و آتش شعله در کمال شد شاید ذوق بخار و سینه پیدا میشود بعد از بطرت شدن بخار نظر کند کربا در سینه بالا آمدن گرفته باشد **ع**

روحت را با عصاب هم وزن نموده صلابه کند و کچمه جدید بکند از زنجار است **ع**
تجربه شده است که آب مار ترسل و پوست و دارو آنرا گرفته بگیرند براده جدید با سنی نمایند طبع میشود و کچمه جدید را با آتش گذارند و بعد از آن کچمه جدید بریزند و بدینند که بعد بطلایم در آید بعد از آن جدید معلول بریزند و صیغ کنند که خشک شود و بعد ضرب کم شود و باز جدید معلول بریزند و صیغ کنند عمد میشود **ع**

برگه جدید براده کرده در جزو این صید را با یک جزو سنگ کرم ذوب نمایند زحل میشود **ع**
 برگه جدید را با لاس صغیر از سه گذارند و مانور کچمه بر بالاس او بپاشند و بدینند که زهره بکند از سر جدید سرخ میشود و از صغیر برینجند **ع** هر چند از اجساد و غیره را که شدید الذوب باشد بکند از قدر سر تک بر و طبع نماید آن صید فوراً بکند از در تحت از در او کناری ایستد **ع**

آنرا صیم در بنوت ملغنه اولاً بکند و زجاج زرد و کربت و سوره را با سوره در تیان کالی تقطیر کند و بعد از آن کچمه سینه و سه جزو جدید ملغنه کند و از منظر زهره بر بالاس ملغنه بریزد و یکسباز زود بکند از در هین شود و بطبع رود و اصل ضابطه درین عمل آتش کربت و سوره را با مشال ذات گرفته ده یک آن زجاج زرد را گرفته در قمع نموده اینق وصل نموده آتش کند تا خوب بخار در اینق چیده اینق را بردارد و قمع را هم از آتش برداشته کنار گذارد و کله در در قمع اندازد که در قمع پوسیده باشد بعد در قلعان کلبه فی بعد از آن قمع را بر سر اجاق گذارد و اینق وصل کند و آتش کند بهر سندی که خواهد که بزتاب مزبور مستقر میشود از تیراب مزبور بر سر ملغنه جدید و کسش بریزد و کسش در آفتاب گذارد و باز تیراب بخورد و در کله و باز تیراب بخورد او در بدو بکند از تا سه مرتبه که ملغنه دهن میشود و تجریم رسیده است درگاه صغیر نازک کسش نماید او در منظر مذکور بریزند خود بخورد و بر سر ملغنه اصل شود که هیچ کلکس نماید **ع**

بگردم اسب و نیم سوز کند و تنگیس کند و نار جیل را از عالم نموده و گندم نرم نموده تنگیس کند و هر دو دهن را با لاس ادر داخل کند و در بیخ چهار یک را بیخ نوبت ذوب نموده و در دهن مزبور بریزد بسیار طلاس سی بر بخش ای کرد و تجریم رسیده است **ع**
 دو سوز درین عمل اینست که اسب و نار جیل را که منظر نمایند اول آب بکند و بعد از آن دهن آب را جدا و دهن را جدا باید نگاه دارد و اگر قدر در دهن داخل هم بشود و تقصیر در عمل نخواهد که هم تند بر سه روز کربت از آب مذکور سینه کند و در آفتاب گذارند کربت از عالم چیز سیاه میشود که برگه است کربت از ذوب نموده در کربت فرود بریزند طار در باطن او سیاه میشود و بعد از آن دو جزو از زرنج که کند که سوز و کچمه از این فرموده و کچمه از فرموده و کچمه از کسش با هم بکند از کسش اعلا میشود **ع**

نوش در رابازای زرد و همون فزوده صلابه کند و در اثال خرف تصعید نماید و مصعد را بر مثل زدناید و مصعد کند تا
بخ مرسته که در مرتبه پنجم نوش در رنگ ذهب مصعد کرد و مصعد را آتش تصعید اینجا است ساعت سه
صفت آبی که زمین و کربت را قایم کند بجز صابون و شب بمانی برابر و سخن نموده در شبسته کرده و در زبل دهن کند که حل
سودا مانند بر سینه بعد از آن مصعد و محرق را با این آب شایع که حل نماید قایم کرد

در شربت شرف بگردیک بارچه یا دوسه باره در بونه بند که کرد اگر او بعد یک انگشت براده زره باشد در بونه را وصل
کند و در میان آتش زبل کاوند چنانکه از هم جانب آتش ببرد بگردیک نصف روز بعد از سرد شدن پرون آورد و صلابه
نماید و در تابان آبی نهد و زرده تخم مرغ بالا آن ریزد و بیل آهن بر هم ریزد زنجوف مدبر آب شکر و کربت بیونز و در بکر
زرد و تخم بریزد و آتش میکند تا که زمین سرخ و مصعد میشود مثل چرخ سرفی شکسته پس بر دارد و طرح نماید سه

عقد زینق

زینق ۸۱۲ عسل ۸۱۲ صابون چمبر و ۸ سم اینار البجز را کن و بهم فزودن نموده در میان دو قند کد آشته مدح
اسفل سفال و قند اعلی مس سرخ آتا باید که قند بالا را بصل کرده ورق نقره بچسباند و انداخ را بهم فصل نموده بمنقول
قایم کند و بجل حکمت گرفته خشک کند و در آتش ناپه کا و مس و دیگر شیب و بعد از سرد شدن بر آورده استخوان نایب
قر در کمال با کزگی و لطافت پرون آید اما خشک است دفع خشکی او را به معج و دیگر چیزها که دارند بکند سه
عمل زنجار حلی روخت را با عقاب برابر سلایه کند در کچ صید بکند از زنجار است سه

فی حل الکدب مجرب و صیغ لاشک

بکود صید براده کرده زهر چرخ خواهد بود با ربع او زنجار صند مس داده صبح پرون آورد و مکرر استنشال کند تا سینه سرد
و در کدب در براده زهر با زنجار که خرد شده باشد داخل صید نموده بکند از چون سینه سرد باشد سلایه نموده مساوی
با نوش در پاک سلایه نموده سه مرتبه تصعید کند نوش در در مرتبه اول مخمر کرد و صید زعفران کرد و چون سه مرتبه تصعید
کرد

کرده باشد با هم سلایه کرده در حمام ماریه حل کند بسیار زود حل شود و آبی کرد و برنگ خون داین مخلول زاب شتیه در شرب
بجز در شرف دهد تا بر صفا جاسر کرد و در شرف این آب ثابت کرد و بر هر طرح نماید سخن اعلا کرد و ظاهر این عمل نسبتی
بباقی اعمال ندارد و این خود در هم باب عمده است نماید سه

در ذوب طلق مردار سنگ را صلابه بلین نموده سر که بر سر در بریزد تا نکند بعد از آن طلق را بنفشه و کاف این مردار سنگ
بکند از و آن کد اخضر را بر زمین و مد عقد شود و نگاه طرح نماید سه

بگردیم الفار را در و تیراب صابون طنج و دنانا ب کرده و نگاه بگردیم الفار ثابت برست خود و در و دشمن بجز خود و در تو خیم
در طرف مزج مطین چهار ساعت در آتش فخم و مس نماید بعد از آن یک برده زره مطهر طرح نماید تا یک نفر حل نماید سه

در زنج کردن عتوب بگردیده درم کربت و دو درم دیم ملح طعام و ده درم عقاب و هم را با یکدیگر بید و در یک سفالین
یک شبانه زود آتش دهد پس رها کند تا سرد شود چون پرون آورد سه سفال ازین و منت شمال زمین بهم بیامیزد و صلابه کند و در
سینه کرده یک شب و مس دهد بعد از سرد شدن برارد فخر شده باشد یکی از آن برده فخر طرح کند پس املا کرده و بعد از آن نه تنالی سه

بگردیم قدر که خواهد از عرق کربت و در سینه که بچلی نموده سر از زهر سیما می نماید در زود آفتاب بسیار تند بکند و در شب و فاکت
که کم نشویه نماید تا ماهی که درین سن بعد از آن زمین مصعد که نکر تصعید ثابت شده باشد با دین زنجار شتیه نشویه نماید تا
مخمر کرد و مسخ شود و بجز از آن برهنه و فخر طرح نماید که سسر باشد کامل مساوی این عمل را تجربه باید کرد البته سه

سر جزو بعد از با یک جزو قمر ملغنه کند و کربت را با براده حد بدوا حل هم کند و در قند و اینق سفارف تطهر کند آب منظر را بر
ملغنه که دارد از بعد قمر بریزد و در سینه کرده ملغنه را در آب منظر را بر سرش بریزد و ملایم طنج و دنانا آب خشک شود ملغنه
جسد گشته باشد و اگر سینه را عمیاه کند بهتر باشد سه ان شاء الله تعالی خواهم ساخت

عقد زنجار بگردیم بانی دو جزو زنجار بجزو و عقاب بجزو تطهر کن در اکنه را ازین منظر شتیه تا مخلول شود و این مخلول

را با زقطیر کن در خور و در جزو زار و بجز ز قمر بره در کن و صلا به که تمام عقد میشود و جارس میکرد و بعد از آنکه علمه را بزاج
زند و نشوید کرده بائی سونبت فرار مگر کرده سچ

عقد طایسین است که تم الفار و ما نوره برابر هم وزن اردو بند گرفته با جابون غیر کند و در طایسین کوا استه در نیم و سن و سچ

طریقه رزق نیک

بگردد نیک ترگی از ندر که خوانند و با آنکه مسافر نمایند بعد از آن بگویند با هم دو کوزه سفال نوده بند بر سر دو انگشت
دو پسته ابرنج بر سر نیک ریزد و در کوزه را نه بندد و قدر آتش نوده کوزه را برابر بالا آتش نوده کوزه را برابر بالا
آتش گذارد اطراف آنرا ذبل ریزد که آتش داشته باشد نگاه کند و دفتر که پخته ابرنج در کوزه نود بیاید
تا بند طرف را در آتش بردارد و در یک آب کرده گرم بچینه آتش کند تا شرف رطوبت نوده نیک کرد و باز
این نیک را با آنکه هم وزن نوده بستند اول عمل نماید که در سر سینه هضم طعم تمام و هن شود و در کمال رفر و این دهن باشد
که بخورف هم سینه و نشوید او ثابت کرد و بر قریط مبرود

خند نیک که بگردد زجاج مسافر را سوده بندد و احتیاج و شب و نونش در از هر یک برابر با وزن زجاج و هم را در سرفه
صدید کند و در آتش نرم نند و سیمینا نیده با سکه که آبی شود که اگر کوزه بندد و مجال خود نیاید و اگر احتیاطی عمل اوزار باید
که زجاج به بند مکتس نوده حل نماید که این مخلول رینین را عقد ثابت نماید و در صاص را فرار دهد و بهر چه داخل کردانی
سیند کرداند و صدید و محاس ارگاه صغی نوده بتابد و درین زجاج مخلول غس نماید نرم و سیند کرداند مانند خفته سچ

را بخت را بچده شتال بگردش شتال شیشه را با هم خوب صلا به کن در شت شتال روح را بگرد قدر استخوان سخته
را باید و در سونبت ریخت و چهار شتال ازین را بخت شیشه که با هم صلا به کرده اید و دونه بود که داشت در شت شتال را
را بر در آن گذاشت و چهار شتال دیگر از را بخت مذکور را بر در روح کاف کرد و سونبت گرفته ذوب نمایند و باین دستر
سه فرجه روح کوشش کخاف کنند و مرتبه سیم روح مذکور را با شش مناصه کند که خوب میشود هر سونبت استخوان سخته را در سونبت
بریزند و در بخت را برابر زرقش و کاف کنند تا سه مرتبه سچ

طریقه عمل رزق و نفس و جسد خوب

اولا چهار جزو در او اشکنه و چهار جزو عنیطه و دو شتال مشتر بر آرد کرده را گرفته با بعد ملونه و تقطیر نماید بخور که آتش
بر قع عیط باشد و تقطیر کند بعد محول خواهد چکید صیغه نوده کاس را نگاه دارد که هر گاه خواهد که بعد دیگر را منتظر کند بعد از
را با کلس و زبور کن و تقطیر نماید سیاه مخلول بکشد و احتیاج بارض حجه و ندارد بعد از آن قمر مکتس را گرفته تریاب فاروق بر
آن ریزد تا حل شود و مخلول را منتظر نماید و بعد از قطع آب آتش را تند کند که از ضیبه سیند اب خواهد شد و اگر نشود بار دیگر تریاب
بریزد و بدستور اول عمل نماید که درین مرتبه البش سیند اب میشود بعد از آن علم و دخی اعلا را بطریق جو و کندم خورد کند در کوزه
صدید بریزد و سه برابر ماست بر سر علم ریزد و بعد بتوریج که ماست بسوزد بعد از آن این علم را بنیدر انچیر هم وزن نوده بکشد
و در شیشه ریخته و با آتش تا دوازده ساعت تصید کند که جوهر بر روشل ارض سیند مستعد کرد و بعد از آن بگردن سیند اب شتر
یک جوهر و از جوهر زبور سه جوهر و از بعد مخلول سه جوهر و جوهر شتر را با این بعد مخلول شقیه و نشوید شتیغ نماید یک بر چهل جوهر
طرح نماید و در حل نوده عقد کند یکی بر حد جزو زره طح کند قمر سکه که زر و ماسی سالم بر آید سچ

اگر خواهد که براده صدید را سیند ذوب نماید اجواب نار سیده را با ملج طعام و دهن ریت و براده صدید کنی نوده بدیس بر دو عمل
را سه سونبت مکرار نوده در مرتبه آخر استه ال نماید که صدید سیند مشرل میشود سچ

بستاند بجزو کبریت زرد و یکجوهر قلعند با هم کنی نمایند و بر طوبت تقطیر نمایند و هر گاه قمر را بتابد و درین آب تقطیر غس نمایند
برنگ طلائی اگر برین آید و چون زحل را بچهره ذوب نوده درین منظر فرود بر مثل طلائی منظر برین آید و در هر کوزه تقطیر نوده
و چون با شش مناصه نماید خلاصه باشد فابن آب عقد سیاه کند و در ظرف زجاج بطنج و طلق که با قلی مخلوب کرده باشد
در بیاله زجاج کرده آب منظرند که در برابر سرد ریزد و با آتش ملایم طنج کند مثل سیاه زرد و حل شود البته سچ

تیزاب جهت اثبات طغنه

بگردان شتر مغسول و عقاب و زنجار با ستویه منقح نموده مقطر را بر ارض ریخته و خود باز تقطیر کند تا منت برسد و
بمغنه کس و در تاجار کرد و در بریزد در خانه طهارت رسیده ببرد و در شمال منت عباکی فرد ختم بودند
ضابطه است که بگردان شمال برنج که منتدل باشد و بار یک باشد و با یک شمال قمر بگذارد و در او شکر بر آن زند تا یک
شمال قمر باشد و بعد از آن این قمر را با شمس مناصد نماید کس نماید که منت عباکی در ریش داشته باشد

راخت دو شمال تریار و از در شمال ریگان بنش سحوق یک شمال و نیم شکار بکشمال هم را با هم کنی نموده با غسل
داخل کرده بچون سخته در بویته کرده و در بویته را مدد سخته دوس ساعت هموار نیم ساعت شدید و میدید بویته
را در نموده بشکند اجزا را بر آرد و شست و شوی نموده با شمس مناصد نماید کس نماید که منت عباکی عبا کس باشد
روح تریار اگر بزین رکاف پیش بگذارد ثابت میشود هرگاه تریار با آب ریگان بنش کنی کند جد میدهد

در باب جسد نمودن شیخوف

باید که پنج شمال شیخوف را در ورق نقره بگرداند و در شمال قمر براده کرده و پست شمال راخت را با بیاض البیض نمیز
نموده اجزائی که شیخوف باشد در ورق پیچیده تر کرده از براده قمر جامه بگیرد بعد از آن از زاج سفید جامه پودر راخت
را که با بیاض البیض نمیز کرده جامه دیگر بر در آن جامه بگیرد و ظرف کاشی بگذارد که دو ادران کند و در آن جامه گرفته را در
سیان ظرف بغزل و کاف نمک سوده بگذارد و ظرف را بجل حک حکم بگیرد و خشک نموده بدس برده آردا خنثی و بعد از آن
اگر شکر سید نماید تا چهارده ساعت بگذارد تا سرد شود و در او بر آورده غلاف راخت را از در دور کند شیخوف خسته
شده باشد با قمر که جامه گرفته بگذارد تا پاره شمال قمر خراب بر آن آید و اگر جهت کس خواهد جبار براده قمر براده طلا
و بعضی زاج سفید زاج زرد و جبار سفید پیچیده زرد و بعضی نماید که کس در کمال رنگین و این عمل را مکرر کرده اند
و قریب است

از آن باید شیخوف را در ورق نقره پیچیده و بعد از آن در ظرفی که از راخت و بیاض البیض سخته باشد زخامت قلم کتابت
و خشک نموده با سند و شرط است که البته راخت چهار برابر یا کمتر از شیخوف باشد و بعد از آن براده قمر را در حسته
نموده یک حسته را در سه طرف بریزد و قدر کمی زاج زرد بر در او بپاشد و شیخوف در ورق پیچیده را بر در آن بگذارد
و بدستور نصف دیگر براده را با زاج کاف نموده بجز که در متن نوشته شده یعنی بالا عمل نماید تا بی خطا باشد

ایضا در عمل شیخوف

بگیرد شیخوف هر قدر که خواهد و در ورق قمر پیچد و زاج سفید را با سفید پیچد بجز نموده در در شیخوف بگردانند و در
را از راخت بیند آیند و براده قمر اعشاره آنقدر که برابر پست کادر باشد و در شیخوف جامه گرفته بریزد چنانکه زیر بالاس
اورد بگیرد و در ظرف کل گرفته کوزه را از زاج سخی کرده بریزند و شیخوف کل گرفته در میان آن گذارند در زمین را کوهال نموده طرف
را جاس دهند و از بالای او مس خنثی دهند بدفعات میداده باشد و کم ظرف را بالا می آورده باشد تا دوسم روز بعد از آن
شدن سر طرف را و اکند و شیخوف را از جامها پاک کند نصف از شیخوف رفته و نصف مانده باشد قمر در کمال رنگین و اگر
اجیان آنش کم دیده و صحرایی در قمر مزید باشد سوره را آب نموده معمول زرد را در میان سوره مذاب بچوشاند که حرمت
اد بخلی بر طرف شود و قمر در کمال سفید بماند و قریب است که اگر برابر کس فراموش باشد که عمل نماید شیخوف را
در ورق طلا چنانکه در جامه از زاج زرد بگرداند و جاس براده قمر براده کس بریزند و باقی ادران مثل و سدر اول عمل نمایند که
بی خطاست و اگر با براده زهره عمل نمایند شیخوف که در اصل درین رساله نوشته شده معمول آنرا با زاج سفید بریزد آنچه از قال
خالص بر آید با قمر مناصد کند کس را سدر و کمال خوبی و از خلاصه س که بر آید در رنگین و اعالات زرد بر بی خطاست بر آن کس را

احتیاط نمایند

در عقده چنان است که قلم نریشی را گرفته پست آرد ترا سکه مغز آن همانند بعد از آن مغز در جود زاج زرد بچیز
گرفته بگیرد و بعد زخامت آنست قلم پست کننده را در در او سکه بگیرد و در آن آنرا بعد پر کرده سر آنرا بجل بماند
بگردان بدس برد اگر بگردان شده دو بار بدس کند تا بعد سده مثل یا قوت الحکم از آن برده شمال قمر طرح کند و بعد از
که داند کس مایه دهد

ملفه عید و روح را جامه از سرب بکشد بریند و بعد از آن از آن یک جامه بپوشد که با یاض البیض فخر کرده باشد و منس و بند
کتابت شود

در پیش فاضل بگرد در زهره ماهی که تازه باشد و در شمال دینم عزرب فارسی و یک مشتال دینم علم زرد و یکدانش دینم
علم سرخ که مجموع سه مشتال دینت مشتال زهره ماهی را برابر از بریند و خوب بکند بعد از آن سیارند و یک برنجی
و اگر نباشد یک مس سرخ که نینبش آب بکشد و در پیش هم از منس باشد که سرخ باشد و سرپوش را برابر یک معکوس گذارند
و اجزا را در آن یک گذارند و وصله یک را بکل حکم بگردند که اصلا بخار بیرون برود و سه بشمار از آتش چراغ صفت نماید
عزرب زرد در دین می شود و در یک هم از می کنند و مشتالی ازین روغن بر ۳ مشتال مریط طرح می رود و کفتر این عمل را در
سینه کرده و سرش را مهر سیاهی کرده بود بدل زهره بزاد آتش روی تا ۷ ساعت کافیت سه

ایضا چهار مشتال شتر را ذوب نموده و در مشتال ریخ را در کوزله تطعیم کنند و روح را ذوب نموده شتر را تطعیم کنند و روح
را بریزند و باز روح را ذوب نموده و یک تطعیم نمایند و بریزند تا چهار مرتبه روح قایم آنرا کرد و از شعله بپفند سه
قراقرت را در آب حل نموده براده زهره را در بود تا بیدر در میان قراقرت مگر بریزند و بگذارند و بریزند که خوب
میشود سه

در لطوبت گرفتن سیاهت شب بانی را سخن نموده در سینه کرده آفتد که نصف سینه خالی باشد و بعد از آن یک قدر در
شب بالاس آن کفایت نماید و سر سینه را گرفته دو عدد تا پیرایگی بر طرف راست و یکی بر طرف چپ سینه گذارد و آتش زنده
و بعد از سرد شدن بر آن سیاهت لطوبت آن گرفته شده باشد بخور که بدست توان برداشت در هر جا که خواهد بخورد بر سه

در باب کشیدن روغن سندروس

و کوب با چنین بکشد که سندروس را خورد نموده بنوازد و کوبد و در آب میخسند و بعد از آن خشک نموده تقطیر
نمایند آب و منس تقطیر می شود و دینم سرخی از روغن آب بکشد از صد مشتال شتر مشتال نهایت فعل دینم زرد بهت از آ
ذوق کبیر اعظم است در کاه بر هر کس ریخته سینه اسب دهند سفید و نابت میکند که یک جزو آن ده جزو عید را عید

نویسند

فائل میکند که یک جزو از عید مذکور برده جزو زهره طرح می رود و خواص دین سندروس را هم در آن مریط و عمل اعظم آن
اینست که زحل را با عید ملفه نمایند و در زمانه ریخته نشاند که بعد از آن صاف شود و دندان کرسود و صبح را قبول کند
بعد از آن یک جزو کس را با سه جزو عید مذکور ملفه کند و از دین مذکور بر سر ملفه ریخته شود یک جزو زیر مال کبوتر بدو اگر نتواند
عیان کند که ملفه دین نابت شود که یکی برده از ده جزو دینم زهره هر دو بطرح می رود

هر چند قبل ازین ذکر شده اما دستور صحیح آنست که بکشد در کف بر قدری که خواهد و در دین زیت ده پست زیت تنقیه نماید
تا اجسام شود بعد از آن را کف فرود بر زانوی وصله نموده با صفره البیض فخر نماید و بسکلی بدین زرد و در دین طرف راست
قدر از زنج زرد مسخوق بریزد و پارچه شخوف را بوق نقره بکشد و بر بالای از زنج سوزده بگذارد و بدست که فرس نموده کاف نماید
و طرف زرد را بکل حکمت بکشد و خشک نموده و تا برنج نماید باز کل بکشد و خوب خشک نماید بعد از آن دینم را قدر کوبد کند
و طرف را جامه بدو در آن خاکستر ریخته دست بگذارد و مقدار پنجم برین برود طرف ریخته آتش زنده و دینم که برده
باز مقدار پنجم دیگر زبل بریزد و باز آتش زنده و میزان آتش را دانسته باشد که مجموع آتش دادن بر سه هم مقدار دو بشمار از
شده باشد بعد از آن طرف را بر آورده سوره را در طرف حدید ریخته بالا آتش گذارد تا سوره آب سوزد شخوف مریط را
و زمین شوره مذاب اندازد تا شخوف را در کوزله بکشد و در آن پارچه آتشی را با نقره بر بالای شخوف بدارد تا خوب
بجوشد و سوره شعله در کوزله از آن میان شخوف را بر آورده ذوب نماید که قمر سینه شد در کمال سفید و را کف که زشت و
کاف شخوف نموده بود آنرا هم در میان سوره اندازد و بدست شخوف عمل کند که رنگ را کف شخوف کرد اگر ازین
را کف بر مریط طرح کند کامر رنگ و قابل حلمان کرده و اگر بر حدید مظهر بیضی طرح کند و پنجیک کس اعلا زنج و بعد از آن
خلاص برین آید و خوب را زمرده است سه

نصافه کس را کف را منت مرتبه تا بدو در روغن زیت بریزد و بعد از آن کف وصله نماید و بدست حکم در اندک
سینه سوزده در ته برته بریزد و بعد از آن کف وصله نماید بالا سر آن را کف مریط سوزده را بریزد و بر بالای آن دینم

سومین بادین ریت تلویم نماید بعد از آن کجوتو تیار سفال را با چهار جزو غزنان صید صبا الاراع بنفش و کان
زغزنان مذکور بگذارد و بعد از آن یک جزو از ابا یک جزو کس معدنی بگذارد و سحر باشد که نه عیار داشته

باشد

هر چند در روی که بکیرت مکتس کرده باشد و خواهند سرخ سوزد او را با سینه پسته کنی نموده که کسند و در زبل و کس
دهند تا دوسه مرتبه که سواد او گرفته میشود و سرخ میشود و بجز بجز بجز رسیده است **تفتیه زره مجرب**
چلقد کبیر از آب حل س زوز از آب آن گرفته براده زره را با آن کنی نموده با چلقد نم کرده در ظرف مطین بگذارد و کل
گرفته در آتش آهک پزان گذارد و از آبی بر آورد سیند است بسیار فخر ساله

اصل عمل آنست که بکیرت و کیرت و بنف و زواج زره همه برابر هم را با هم کنی نموده تطییر نماید و روح و عید بابت
ز با منظر مزبور تقسیم و تشریح نماید تا مشق گردد و مشق را در حمام ماری بجل گذارد که بزود در حل میشود و مملول را اعتد نموده کی بز
درست جزو زره و قمر طریح نماید که کس از اذ غلای سالم بیاید این عمل مجرب است

اول اینست و آخر عمل آنست که بالا نوشته سکه است بگرد از روح توتیا پست مشال و ده مشال عید ملغمه کند و بعد از آن
طعام را یک مرتبه وصل و تصویب نموده نشین آنرا خشک نموده ملغمه فرید را بر روی آنک اندازد بریزند که بر در آن کبر و
بالا آتش گذارد و مکتبه که بر طرف وصل و سوراخ آن را نه بنزد و تا وقت که رطوبت زایل شود بعد از آن ثقبه را مسدود کند
و آتش را اندکی کند یک سبب از بعد از سرد شدن مکتبه را بردارند آنچه تصفیه شده باشد نگاه دارند و نمک را با آب گرم
بشویند تا کلس از نمک جدا شود و مصدق فریبور را داخل کلس نماید و بعد ستر زره بکار عمل نماید تا سه مرتبه که روح و عید
برود با هم ثابت گردد و یکی از این روح و عید ثابت بر چینه مشال زره طریح نماید سس کامل گردد و اصل عمل آنست که
که بالا نوشته سکه است تا معلوم باشد

روح را در سینه صید کرده بگذارد و بر سر آن زهر نیم زند تا مکتس گردد و یکی از این روح با دوسم الفار یا کرده چست نماید
و در مشال از این روح دویم را در زره بریده و در مشال برنج و سس مشال مقرر بود به برور سس روح بگذارد بگذارد
که آنچه مشال مقرر بود می آید بسیار زهر جزوه است

باید بکیرت در مشال مقرر را بگذارد و نیم مشال روح توتیا را بر آن طرح کند و براده نموده با هشت مشال عید ملغمه کند و بعد از آن را
را بکیرت برشته و سواد او را بکیرت و در آن تو را هم بسید و هر ملغمه در نشین نماید بعد از آن بدنه فخر از اجزا آورده مشال از را بخت
یک مشال و نیم از در آن تو را مقرر را با هم فخرط نموده در حصه نماید و نصف را در توتیا بر سر مشال م الفار بسند را کنی کرده و حصه
نموده نصف را در توتیا بر سر مشال م الفار بسند را کنی کرده در راحت و در توتیا بر سر و ملغمه را بالا بران گذاشته بهین
دستور نصف دیگر را بر سر اجزا را که نگاه داشته کاف نماید و شیشه سوده بر روی آنها بریزد و سر بر سرش بپوشد تا هم بگذارد و دستور
ش خنق بپوشد آنست که هنوز تر باشد که بکیرت کنی کرده بخدا نند و سر بر سرش آنرا هم بقلعاند و بگذارد خشک شود در نور آنرا بگذارد
باز بکیرت بر روی آن باشد و در وقت سبن سر بپوشد و در زره بپوشد بکیرت و سینه پسته بگذارد و باز در نور او را کل بپوشد تا خشک
گرفته خشک نماید و در کوره گذاشته از زغال کوره را پر کند و از بالا با دیمزده باشد تا شبیه آب شود و در در و در را بکیرت
انقدر باد بزند که تمام بپوشد از عالم مس سرخ شود آن وقت دست از میدان بردارد و بگذارد و در توتیا بر سر سوده و بعد معقد را در توتیا بپوشد
نموده در روغن جزو زره بریزد و از آبی بر آورده هم وزن با قمر بگذارد و از آن کی برده جزو زره منقی طرح کند مقرر باشد در کال فربا

توتیا بکیرت عدد تا پسته کا و از او میان او را کوه کند و زراج سفید غیسط را آورده علم یک پارچه را با زراج و زهر فرس و کاف
گردد یک تا یک بکیرت بر روی آن گذاشته آتش زند و بعد از سرد شدن بر آن علم سفید بپوشد که دیده باشد بر دارد

توتیا را در ظرفی کرده است بر آن بول بدفغات بر سر آن ریخته با کلس نرم ملغمه دهند بعد از آن منت برابر عید اب بکیرت
توتیا را در آب سرخ دهند بعد از آن با نه در سر که طریح دهند بر روی و صد قایم الفار گردد

Handwritten marginal notes in the left margin of the right page, including the number ۱۰۷ and various lines of text.

نَشْر الكَتْرُونِيك فِرْوِوَع مِصْر

Fmehr.com

<http://www.FMEHR.com>

علم مناصنه قرحی و طالع

بیار و یک تو که برنجین یعنی سبزه از جنس برنج آلات باشد و رنگ سیر بودن مندر و غنی پیدا بخورد برنج مذکور را کذاخته خوب
کداز شود و در روغن فربور بریزد و از آنجا بر آورده صفتش زود و نوبت یافته در روغن فربور ریزد و باز بکدازد و در روغن
ریخته و صفتش خسته بدست ریزد و ماه مرتبه عمل نماید بعد از آن با قمر اعلا مناصنه زد و در صفتش زد بعد از آن بگرد استخوان
باز مهره که در ریش آن دارند و کور در آب کینه سفید که سفید می شود بی آب بپزد و درین نسخه مراد است و در جاس و دیگر دیده ام باید که
از ترنج سفید شود از هر کدام یک نوله و خوب کنی کند بعد از آن استخوان سوخته غیر کرده با لودر بر کما مناصنه را با او پیوست
مزبور ترش و کفایت سازد و سر بپزد را البته خوب بود که افزایا و صفتها آب شود و بریزد که قمر خالص و بی عیب صحیح است

رضی

بیاورد عقاب و تنگار مسافر و با شهاب که کلاه روز سه شب کنی یعنی نماید و در کجی خشک شود و این را مخلوط با زرد بخت
نخورد و در نگاه خواهد عمل نماید آمده درم شتر بکدازد و چهار پنج درم از جهنم مزبور طرح نماید شتر بر موضع معطر کرد
که با قمر حلمان نماید فرج کرد ایضا ضرب را بکدازد و دوازده مرتبه زحل را در میان شب مخلوط بریزد و بعد
آن قمار بندد را سخن نموده اندک اندک بر ضرب مذاب در کفچه آهن به تدریج تا دو ساعت بخوراند سفید کرد و دیگر که
اینم تنبیه شتر قلمی را دوازده مرتبه زوب نموده در میان تنگ و شب مخلوط بریزد بعد از آن بکدازد و مانور سخن کرده
اندک اندک بخوراند بر سر که با یک سوز و پیر و صبر بر آورد و یکی با یکی مگر اگر زواج دهد احدی را حرفی در قمر او نباشد

بسیار است که کفایت نماید
بسیار است که کفایت نماید
بسیار است که کفایت نماید
بسیار است که کفایت نماید
بسیار است که کفایت نماید
بسیار است که کفایت نماید
بسیار است که کفایت نماید
بسیار است که کفایت نماید
بسیار است که کفایت نماید
بسیار است که کفایت نماید

میرزا

۸۲ سم و دارت براده صدید نیک قلیا در برده سرد از طبع داده یعنی بکدازد که قمر اعلاست و بریزد و از این صدید در
قمر و در روغن طوطیا با هم بکدازد که قمر اعلاست صح

زاک و نظران را هم وزن گرفته در سر که بریزد و زینت در اینجی انداخته چو شانه تا زینت عند کرد و عند بهتر از این نیباید
بیار در مشق و مشق برابر و این را هم وزن آن و یکی هم را آورده کرده بکدازد سر بر بول قلمی بر طرف شود و بر بپزد است
بگیرد از براده زهره و هم الفار سفید برابر و با هم سخن کرده یکب در زبل و مسن و در آنجا بر آورده صفت روح را با این زهره
مکلس فرس و کفایت کرده یکب در زبل و مسن شدید و در آنجا بر آورده عمل را مگر کند تا سه درم تمام است بعد از آن
ادرا بریزد که باها برابر غرضش محرق کرده باشد فرس و کفایت نموده اینی نماید جسد سرفی ثابت اجسامی سرد که هر گاه یکی از آن را
با یکی قمر مزوج کرده با شمس مناصنه کند و بخل ص سر کرده بر دس بسیار رنگین برین آید و بجز نموده است

طریق اصل برده

اینست که طعم طعام را منظر نماید و کلس از اید اسلی کوزه کبر برده از اینجی بر آرد و سخن دته نشین نماید بعد از آن
زاج سفید را منظر نماید و کلس از اجر علفه و ته نشین نماید و بعد از آن از خاکسز بلوط یا دن و اگر بنا شد در تم خاکسز که باشد نیک
بپزد بعد از آن طبع قلیا نیک سرخ بندد و تنگار را هم کرفته و علفه و ته نشین نماید و بعد از آن از کلس بر آب خنک با هم نیک
بپزد و در سنت نیک را هم وزن کسیده سخن دو اقل هم کند نیک برابر عمل مخلوط نماید و در طرفی کند و در عقاب کدازد و سخن
بر آب است یا ذجه پیرم کدام باشد بر سرد و با بریزد و در عقاب کدازد تا به قوام برسد بر دارد که تمام است

طعم طعام را با آبک هم وزن نموده سخن کرده بر مس لوتن برد و از دمس بر آورده سخن و آب ریخته و علفه کند آبک بنوی
نشیند و طبع و زراب سوز بجز علفه ای بدان آب را علفه کند و باز با آبک سخن کند و در همین دستور و در مرتبه منتم آب و علفه
کرده را که طبع سید بهد و هم می شود و عند می شود بعد از آن عقاب را در بول الضبیان حل نماید و شجوت را در کبک را باسی کرده
در میان سر که مذکور بسیار و بریزد که طبع خورده در سرد پاک سلو و با دهن طبع مشبه و شویه نماید تا بست شود بعد از آن دو خود قمر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي خلقنا من نوره
والله اعلم بالصواب
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطاهرين
الطيبين الطاهرين
الذين هم اجزاءنا
وارجاسمنا
والله اعلم بالصواب

در تریاق چشم برابری

در روز کربت داخل نموده بر آن تریاق فاروق حکما چهار جزو شوره و شش جزو زجاج سپاه است سه

طریقه نبوت روح تریاق

از درویش حادق بر آن که باه کار بیاض حضرت بر زانی داده است آنست که پیاله از دوج بسازند و با لاس سپایه
آهن گذاشته در آن پیاله را آب لیمو بکنند و رسن هندی را در میان آب لیمو اندازند که حل میشود و خوب ترست
در روز بیاباله بسوزانند و هر چیز رسن و آب لیمو در رسن هندی کم شود دیگر برینند آتش میگردانند که هر جزو از دوج
نابت میشود چهارها از بیست پیاله نکلس شده میریزد جمع کنند و از دوج نابت مذکور بر شش طرح نمایند مثل شکر
نکلس میکنند و شش مزبور را بر هر طرح میکنند که شش معلوم شود بهم قسم دیگر که خواهند عمل نمایند سه

در تطهیر عروس به تنهایی

سینه را که بر نموده بر سر پیاله جدید راست آورد و شد وصل را بریم صید و خون بر
و بر این بریم و یک و سینه بپزند بگرد و عروس را درین فرج ریخته بندگی و جان کند که یک حصه دوا داشته
و سه حصه فرغ خالی باشد و به بیست تطهیر کند عروس مظهر کرد دو مظهر را در عمیا نابت نماید و بر ابوالنعم
فقد سکی رحمانه که بیکه عروس با تخم لیمو هم نرساند نمی آید و جزو زجاج سپاه و همراه نباشد که از آن جزو داخل عروس نشود
و آن زجاج است که باید با عروس داخل نمایند که با نیک آگهی عروس مظهر میشود و میر غلام محمد که بیکه نصف شش
را بر سر پیاله صید و وصل نموده تطهیر نماید با شش شش عروس مثل تطهیر میشود اما قل کینه لالت روز شش است سه

ایرین زنده حستان

از ملا عبد الواحد نامی که در فاضلی بنوده است حاج نموده که او از برادر خود بر سر العین بوده
نموده بوده در علم خفا در طریقه است که بگرد جانف شکر را اگر روز یکشنبه باشد بهتر و اگر نشود او را که بگرد در روز
دو ساعت اول روز پنج نماید در چشم او را بر آرد و نگاه دارد و هرگاه چشم راست او را بر در سنگ سخت
نموده با میلی در چشم راست کشد خلق او را نه بیند و او هم کسی را به بیند و هر چه که در زمین دفن باشد در نظر او
حالی

در روز کربت داخل نموده بر آن تریاق فاروق حکما چهار جزو شوره و شش جزو زجاج سپاه است سه
طریقه نبوت روح تریاق
از درویش حادق بر آن که باه کار بیاض حضرت بر زانی داده است آنست که پیاله از دوج بسازند و با لاس سپایه
آهن گذاشته در آن پیاله را آب لیمو بکنند و رسن هندی را در میان آب لیمو اندازند که حل میشود و خوب ترست
در روز بیاباله بسوزانند و هر چیز رسن و آب لیمو در رسن هندی کم شود دیگر برینند آتش میگردانند که هر جزو از دوج
نابت میشود چهارها از بیست پیاله نکلس شده میریزد جمع کنند و از دوج نابت مذکور بر شش طرح نمایند مثل شکر
نکلس میکنند و شش مزبور را بر هر طرح میکنند که شش معلوم شود بهم قسم دیگر که خواهند عمل نمایند سه
سینه را که بر نموده بر سر پیاله جدید راست آورد و شد وصل را بریم صید و خون بر
و بر این بریم و یک و سینه بپزند بگرد و عروس را درین فرج ریخته بندگی و جان کند که یک حصه دوا داشته
و سه حصه فرغ خالی باشد و به بیست تطهیر کند عروس مظهر کرد دو مظهر را در عمیا نابت نماید و بر ابوالنعم
فقد سکی رحمانه که بیکه عروس با تخم لیمو هم نرساند نمی آید و جزو زجاج سپاه و همراه نباشد که از آن جزو داخل عروس نشود
و آن زجاج است که باید با عروس داخل نمایند که با نیک آگهی عروس مظهر میشود و میر غلام محمد که بیکه نصف شش
را بر سر پیاله صید و وصل نموده تطهیر نماید با شش شش عروس مثل تطهیر میشود اما قل کینه لالت روز شش است سه
از ملا عبد الواحد نامی که در فاضلی بنوده است حاج نموده که او از برادر خود بر سر العین بوده
نموده بوده در علم خفا در طریقه است که بگرد جانف شکر را اگر روز یکشنبه باشد بهتر و اگر نشود او را که بگرد در روز
دو ساعت اول روز پنج نماید در چشم او را بر آرد و نگاه دارد و هرگاه چشم راست او را بر در سنگ سخت
نموده با میلی در چشم راست کشد خلق او را نه بیند و او هم کسی را به بیند و هر چه که در زمین دفن باشد در نظر او
حالی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي خلقنا من نوره
والله اعلم بالصواب
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطاهرين
الطيبين الطاهرين
الذين هم اجزاءنا
وارجاسمنا
والله اعلم بالصواب

در اید اما باید که هر جزو از اعمال در نظر او در یک دست حضرت درو دراز نکند که اگر ضحاک نماید این علم
از قطع میشود در نگاه خواهد کرد هم او را به بیند از چشم چپ و در چشم چپ کشد هم کس بطریق عادت به بیند از آن کس
شود سعی کند که جانور مزبور را در روز یکشنبه صید کند سه

در نبوت ملغمه قوت

بگیرند از زمین عناب که مجلس البیض نابت کرده باشند و شمال و یکم شمال غرب فارکی را
سحق نموده در میان دین زبور ریخته و شیشه را بالا از کوره گذارند و آهسته آهسته بدست غربت در دین زبور حل
میشود بعد از آن یکم شمال عناب ملغمه نموده در شیشه اندازد و از دین زبور آهسته آهسته بدست غربت در دین زبور
انرا بگرد و بالای کوره گذاشته سبک بسبک بدست که ملغمه در دین طنج خورده خشک شود و از شیشه بر آرد و بگرد از
که فریت که از قال سالم بر می آید سه

در نبوت روح تریاق

بگیرند از روح و برار پول و در غازی که این کند و زجاج سفید مجلس را بقدر زحمت علم نوشنی
بر روزی که جام بپوشد و دو وزن زجاج سفید اب قلعی را بر روی زجاج جامه بپوشد و اینها را در پیوه گذاشته شش و او را
جلل بگرد و خشک کرده و شش بسیار سرد بدست که سه شش از آتش داشته باشد و از آنجا بر آرد و در دست نماید
که سینه که بر تریاق و ذوق عال دارد و نمی کند و نابت است سه

بیاورد پنجصد بند ریخ سیر ما بهمار که یک دم وزن آن ریخ خوردن سحوق دیکه سیر کبیرت به آب با شش نرم تریاق آن
ماهی در ریخ چینه نموده و در ظرفی نموده سر او را به بندد و در زبل گذارد تا گرم بیند و اگر آن قدر بگرد از کوره که در کوره بگرد
دیکه کم با ند اولی است و اگر کم مذکور را خشک کرده نگاه دارد بعد از آن بیارند زهر منق و در بدنه سر او را
بگردانند و این اگر کم شده است بگرد بر بالای سر مذاب بریزد و شش را کرد و وزن مس را نوشته بود بدو چون طرح
به دست عامل است میتوان میزان گرفت سه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي خلقنا من نوره
والله اعلم بالصواب
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطاهرين
الطيبين الطاهرين
الذين هم اجزاءنا
وارجاسمنا
والله اعلم بالصواب

در روز کربت داخل نموده بر آن تریاق فاروق حکما چهار جزو شوره و شش جزو زجاج سپاه است سه
طریقه نبوت روح تریاق
از درویش حادق بر آن که باه کار بیاض حضرت بر زانی داده است آنست که پیاله از دوج بسازند و با لاس سپایه
آهن گذاشته در آن پیاله را آب لیمو بکنند و رسن هندی را در میان آب لیمو اندازند که حل میشود و خوب ترست
در روز بیاباله بسوزانند و هر چیز رسن و آب لیمو در رسن هندی کم شود دیگر برینند آتش میگردانند که هر جزو از دوج
نابت میشود چهارها از بیست پیاله نکلس شده میریزد جمع کنند و از دوج نابت مذکور بر شش طرح نمایند مثل شکر
نکلس میکنند و شش مزبور را بر هر طرح میکنند که شش معلوم شود بهم قسم دیگر که خواهند عمل نمایند سه
سینه را که بر نموده بر سر پیاله جدید راست آورد و شد وصل را بریم صید و خون بر
و بر این بریم و یک و سینه بپزند بگرد و عروس را درین فرج ریخته بندگی و جان کند که یک حصه دوا داشته
و سه حصه فرغ خالی باشد و به بیست تطهیر کند عروس مظهر کرد دو مظهر را در عمیا نابت نماید و بر ابوالنعم
فقد سکی رحمانه که بیکه عروس با تخم لیمو هم نرساند نمی آید و جزو زجاج سپاه و همراه نباشد که از آن جزو داخل عروس نشود
و آن زجاج است که باید با عروس داخل نمایند که با نیک آگهی عروس مظهر میشود و میر غلام محمد که بیکه نصف شش
را بر سر پیاله صید و وصل نموده تطهیر نماید با شش شش عروس مثل تطهیر میشود اما قل کینه لالت روز شش است سه
از ملا عبد الواحد نامی که در فاضلی بنوده است حاج نموده که او از برادر خود بر سر العین بوده
نموده بوده در علم خفا در طریقه است که بگرد جانف شکر را اگر روز یکشنبه باشد بهتر و اگر نشود او را که بگرد در روز
دو ساعت اول روز پنج نماید در چشم او را بر آرد و نگاه دارد و هرگاه چشم راست او را بر در سنگ سخت
نموده با میلی در چشم راست کشد خلق او را نه بیند و او هم کسی را به بیند و هر چه که در زمین دفن باشد در نظر او
حالی

عمل در ویش خاکی

گوشت که از کبچ جوی نمانده باشد پنج شانه گرفته در ق بسیار نازک کهنه و کوزه سفالی بزرگ چند سوراخ داشته باشد که فته
گوشت را در کوزه کرده و آنرا که سوس ارد کهنه پرور گوشت باشد و لب کوزه را اندک سیره جالده و کوزه را سر و از بگذارد تا
مکس در میان کوزه رود و برور گوشت به بنشیند تا گوشت گرم شود همین که گرم شود گوشت را سرخ شفاف را صلا به بیخ کند و از
دارای بگذراند و روز اول برابر سه مهره کهنه که در وعاء البیض که در برور کوزه را پاشد و سر کوزه را بندد و روز اول
دویم برابر چهار مهره که در کوزه باشد و روز سوم برابر پنج مهره که در کوزه باشد و روز چهارم برابر یک مهره که در کوزه باشد و اضافه میکند تا چهل
یکروز و روز سی و نهم که که همایکدی را خورده باشد و تا یاسه تا مانده باشد صحنه نهمه را برور زغال گذارد تا سرخ شود
بردارد و یکی از آن که همار برور صحنه بگذارد همین که از حرارت گرم شد و حرکت میکند گرم را برداشته بر جابر خرد
گذارد و روز دیگر دو ایدهد تا چهل دیگر و تمام شود همان گرم را که برور صحنه گذاشته صحنه را رنگ کرده درست در آنکه
است بعد از چهل دیگر و باید که همار او در شیشه کوچک کرده سرش را بر کوزه که در کهنه است ارد کندم را غیر سفت کلوله کرده در زیر
آتش گذارد تا در ویش بختم شود بعد از آن میان چیز را برور و صحنه کرم را در میان چیزه گذارد و سینه را گذارسته باز خیز را هم
وصل کند و بگذارد تا سرد شود بعد از آن غیر از آنهم جدا کند و سینه را برور آورد که همار و عن شده باشد صحنه را برور آتش
گذارد و قطره ازین روغن را برور صحنه چکاند ظاهر باطن صحنه کس شده باشد تا آنکه تعالی و اگر روز اول تا آخر
هر روز که گوشت در اسپاشد بگذارد که گوشت را بردارد و یک دانگ سرخ داخل کندم ضرب میشود سه حساب نموده و در شیشه

عمل ستر بوالدین کتاب کز المقاصد

منه تصانیف جابر جهان صوفی مارا دم مة را بخش خون او در طشت بکیر و بگذارد و دیگر روز آبی که در سر آمده باشد
بکیر و صفائی کس پس تصید کن دو بار پس در فرغ کن این را مولد خوانند چنین گفت خداوند این صفت که بکیر بعد از آنکه
خون آدمی جران و اگر نیابی خون بزکش سیاه جوان فرم در سینه کن و در فرغ کن در زبل بکهنه تا آبی شود پس در فرغ کن و
شد و وصل حکم کن و ستر کن تا از و بگذرد آبی و در ستر نگاه دارد آن را رصنه کرد در اسنل فرغ مانده باشد برور آورد در جانی

بکیر و صفائی کس پس تصید کن دو بار پس در فرغ کن این را مولد خوانند چنین گفت خداوند این صفت که بکیر بعد از آنکه خون آدمی جران و اگر نیابی خون بزکش سیاه جوان فرم در سینه کن و در فرغ کن در زبل بکهنه تا آبی شود پس در فرغ کن و شد و وصل حکم کن و ستر کن تا از و بگذرد آبی و در ستر نگاه دارد آن را رصنه کرد در اسنل فرغ مانده باشد برور آورد در جانی

کن

کن و در آتش دان ز جابی یا فخر رسیده تا بقوت آتش سرخ یازود کرد پس از آنکه نرم کن کن در بر برور و آن آب در عن کن
گرفته از و باز بر او انبیس اعی ترکیب کن وصل حکم کن و غایت به تمام در وصل جابر آوردن کن در زبل نرس چهل روز
در منته زبل را تازه کن پس برور او که بیای بر بالار او چترن شکل بر تیره بسته مطبق و در زباده آبی سرخ استاده پس
بردار از آن غامه را که بر بالای است نگاه دارد آن آب سرخ را که او را مولد خوانند صاف میکند و میکند اندک اندک
تا نماند اوصاف شود پس بکیر آن شکل را که ازین آب مانده است و با این غامه که در ار بر کن در در میان دو قلع در آنکه
زبل نشد به کن پس برور آورد در جابی کن و ستم کن از نضعی که ازین آب در اندک اندک سیده تا سنجی در پس باز در
فرغ برد باقی برور برور انبیس اعم حکم کن و در و یک بیاد که طمان آن و یک پر آب بر آب و جوشان با آتش نیکو تا سطر
شود در میان قدصین و همچو عمل کرد و پس برور و بکیر دیگر صنایع فتر و طلاق در آتش گرم کن برور آنکه کس بر زبایت
بهرم عزیز و اگر خواهر که این دارو را در کس پس از آن آب جمله بده تا بخورده و هم در کت اول نگاه بین قدصین
نشین کن با آتش نرم تا منتقد کرد و پس بنیکن بگذارد یک اوقیه نوره که اختم پس برور آورد تا بدینیک گرم برور
در زیر بر کرم انه العزیز پس پنهان کن این را از ظن و شکر خالق جبار است منت بعن ملک الجبار علی بن عبد الصغیر



نورده را در کت ویش را برور برابر بر طوبت تطییر کن و مقطر را باز به کلن خدش باید داد سخی و ستمیه و نشود تا دهن شود
البکر و ستمیه این صفت دهن بر فتره که کس ضرب میشود تا مسلم باشد

نورده سیاه و در آن او را بجز و در سنگ طلا کند آنگاه طلا را در آن بدنه که اختم در آب نوس در بر زده و در برت استمان
کند تا قابل صلا به شود اینست طریق سیدین طلا سه

۵

شیخ ابوالدین رحمانه در نظر میرزا با زرد اماد و شاه عباس ماضی عمل نموده این را زنجیر است

که سید طایفه میر سید حسین اخلاقی رحمانه در تصنیفات خود که ستمی بعضی الوعیان است بیان نموده مستقدمان کرات در آن
بجمله نموده اند خرمی این نسخه آنست که اصل این در نظر باشد در کس عمل کند به پند آنچه بنیده است طریق عمل است
که اول سم آن را در اصلایه کرده و بعد از آن به کاه باید گرفت و در پانچ باید کرد و هم آنرا صلایه کرده را در میان آن باید چسب
آتش زرم در زیر باید کرد و در جایی که سفت نداشت باشد که با مضر است و بعد از آن که چسب شده عمل نماید بدینو حسب
که سم آنرا در جایی سفت کرده و عمل در سر که در نوزده خالصی که از موده در جیب است عمل میرزا با زرد اماد مخل مهر شاه عباس
مخل مهر میرزا با زرد اماد

عقاب راباب بسیار سخی کن مکرر و نگاه دار در جدر که باشد که خشک باشد اندکی بوس طرح کن که نرم میشود این
دارو اشکند ز باب بسیار سرد مذکور است و بر جدر که خشک باشد طرح کن که نرم و خوب میکند

اما عمل شمس چنان است

عقرب زرنج عقاب بسیار صلایه کند و با زرد پخته و قدر روغن زیت نیز کند و سخی بسیار کند و نمکس کند
تار و غش مرغ بکند عبد جراج را با این روغن طبع داده عند سخی میشود یکی ازین با سه قرع طرح کند که سخی خوب میشود

البته

زنجار و کبریت و زجاج زرد همه برابر تقطیر کن و معطر را بجوز و کلس او برده و سخی کن تا شمع شود آنگاه نیم ششال حدی مکنی
و این را بر یک ششال طرح کن و یک ششال ازین قمر را با یک ششال سس مناصه کن و بریز به طور یکیم تا نازک شود بعد از آن بسیار
بوتاد این سس را با زجاج مکنس در بوتله بطریقی فرس و کات بکنوزاج و یک سس سنگ کرده با بوتله پر شود و آتش ضعیف
بدین تا این سس رنگین و سفات شود بعد از آن بکند از او به اچیز زرد تا به پند که سس مناصه چه معسر دارد

براده زرد را در کم را برابر مسم شدیده تا مکنس شود و روح را بسیار نازک کن و بنور سس کات این مکنس قمر کور سه مرتبه

روح را

روح را که برده تا ثابت شود بعد از آن بنور سس و کات را سخت که خود سس با سس بکند از کجا جانود و یکی ازین روح
را یک قمر طرح کن و مناصه کن با کلس که بسیار فریب است نیزه عقرب این نسخه

صفت من سوزنده

مس را بکند از نوزده و تطعمیم کنند زرنج زرد بقدر آنکه سوزنده شود چنانکه نوزده گوشت و در آب قبل از بویشتند و سیل این نسخه
تا بتوانم عمل آید بردارد و بکار برد

عمل جنید

بگیر مس سوزنده که در نیک فلک یک جزو کنی کند با هم از صبح تا شب در آب قبل از سفتی کند و سب شود که اصلاح
کنی کند و این عمل را بکند چهارده نوبت تمام شود البته دست بوس نهند و از بوس آن خود را نگاه دارد که او زهر مانی است
آنگاه در سینه عمل کند با یک سینه یا پیش آنگاه سیاه در معرفت این نسخه کند و یک قطره ازین دارو بر روی جگانه
در حال خوردن عقد شود این سیاه یک ششال برسی و سه ششال مس طرح کنز قمر کرده و بر مناد ملعی طرح کنز قمر کرده

بزمان اسم تعالی

نسخه دیگر مکنس که در حوان کاملان مکنس کرده با سس یکی ازین مسم برده در ممشربوت کوا از طرح کنز قمر

صیر او برود و کنت شود ان را

بیان رنگ سس سرخ از نبات بمانند زرد چه بود و سوز تا خاکستر کرد پس شمع کند بر روغن زرده پخته و نوبت
سرخ کرده و حل کند در نوبل سیاه چهل روز رنگ دهد جزو ازین چهل جزو نوزده و اگر بماند غام سخی را از برابر سخی
و حل کند و سس با این مخلول کلس نکر در افایده اسل بیشتر باشد

عمل غار صلا را در اندر حل کردن زرنج بمانند زرنج و ششال و سیاه سه ششال در را سیاه حل کند و تصفیه کند
تا سیاه صفت شود در هر گاه که دانی که سیاه مصعد شده و زرنج زنده است بردارد و هم برین ترتیب سیاه سه ششال

و دیگر بر او طرح کند و مستعد کن است تا بر این عمل را بجای آید که زرد چون مردم شود نرم و لطیف که توان خایند و خایست
این زراعت که هر کس این زردی را بجای آید هرگز موم را در سینه نشود و در ایام دل و جگر او بدست تمام باشد و از هیچ کس
نرسد و هر کس که این زردی را بخورد در نظر ظالمین منظم و مکرّم باشد و زردی هم وضع در کرب و غم است نماید و باشکوه بود
و اگر خواهد صدق یا کینه هر نماید بجای موم بدین زردی را که در زردی موم غایت پذیرد و این را عمل حکیم محمد زکری است
و یکدیگر این صد و بیست و نهم را از زردی را اندک بار ائمه تعالی و سندش است

بیان عمل کتب ز حیوان و معدن

بتان زردی بیضه و تقطیر کنند بترج و اینق تا پرون آبد آبی زرد و دروغن سرفی و آبی سیاه غلیظ مانند نفت که در خسته
و ازین آب سیاه در وجهی نشیند و آن زردی را در سرخ را خلط کند در قاروره و در قاروره را استوار کند و آن در زردی
که در سرخ اول مانده است بوزن تا خاکستر شود و سفید کرده و پس بیازینند با شل خود پس از زینق بدتر که از برابر سرفی
تر بر کرده باشند و مجروح را بتانند و سینه کشند بر زردی بیضه و زردی در سرخ کرده با سبکی جمع کند و چون به پسند
که آهن رنگ زرد میگرد معلوم شود که تمام شده است پس حل و عند کند سیاه رنگ شود و خوردن آن بر پخته بود نوره طرح
کند زردی غلیظی کرده است

بیان عمل ز حیوان و نبات و معدن

بتان پوست سیر یا پیا ز با پنج یکی از این در آتش قور بسوزد تا خاکستر شود
که لون آن لطیف تر از لون سفیده نزه باشد پس بتانند از زردی و از غم بدتر و از رصاصه علم اجرام است در
مشتمع کنند این جلد را بسوزد در محلول در غن سفیده بیضه تا روان شود و بکند از و همچنین بگوید کند تا را
و بترج و اینق تقطیر کند و در دشت را بسوزد تا خاکستر شود از در صبر کم نند باشد و عمل که در و در و چیز اول بجای
آورده است آنجا نیز بجای آرد و حل و عند کند و این نزدیکتر است بتمشیح از کلس قمر و این عمل بیضه شود و سند است
در دفع درد بینی است

عمل کس

عمل شش از نسجه فخر الدین

کسی روز روزه دارد در شب خاکینه خرد و با غسل و مان کم خرد و طبیعت را در تقاریر بگرد و چون مدت بجا
تمام شود مجموع را در سینه تقطیر کند و آب و من را بتان و باز بسوزد و در سینه کرده که بیضه در زردی
دفع کند تا مشفق شود و باز تقطیر کند و بد آن تقطیر شده باشد که در آن تصعید کرده باشد هر نوع که داند بگرد تمام
سخت کند و باز در سینه کند و در زردی تعیین کند و باز نوره نوبت این عمل بکند بنگار و آب و من بدان گوگرد
می دهد تا جلد روغن شود و از آن روغن یک درهم برده در هم زهره نهند کس خالص کرد و بدون است تعالی است

عمل غریب

حضرت میر مرتضی علیه الرحمه عبد ۹ علم اصغر ۱۸ با غیر آرد کندم جهاسا زردی و بخورد و یک ایسی و بد ۳ روز
و دیگر نهد چیزی که خرد و زردی را جدا نگاه دارد و بعد از چهل روز و یک را در آنجا نماید و بر او را دور کند و با بلبل
جمله بگوید کس و استخوان و بطریق تکلیف تقطیر کند که مثل ذوب اصغر تقطیر شود و آتش تکلیف از زردی که سفید
باید کرد چون مشال در ذوب بر پخته مشال زهره طرح کند شمس پرون آبد اریز جگت غریب است

در اکسیر حیوانی از عمل دم عنق

بگرد که سفید بره نوز سرج مورد رحل و آنرا سرد رسبدر نرسد چنانکه هیچ از خون او پرون نرزد و تمام در بسوزد و پس
آن بسوزد و در زیر سر کین اسب برده تعیین کند تا گرم در و افتد و یکدیگر را بجزرند چون یکی باشد و بغایت بزرگ شود
با سبب بینی و در آن خود نمک به بسوزد و سر بسوزد و باید که بینی بغایت تیز در دست داشته باشد تا همین که آن
گرم سر از بسوزد پرون کند زره سر او را به تیغ نیک ضرب بر زردی سیاه طشت اندازد و باید که حاضر وقت خود باشد که
آن جانور او را نرزد که از دهانت مهملکت بعد از آن خون او که در طشت است در می برسد دم قمر خالص طرح کند طلاق کرد

بهم انصاف است در آن سال

باب در عمل کبر اعظم حیوانی

در عمل پس دستان زرد و تخم مرغ با حیاط تمام که سفید است او نیامیزد و از آن در ظرفی کند چندانکه خواهد کرد
بگذارد تا گرم شود پس او را زعفران بنامی بخورد و میگرداند و بگذرد و بگذرد و بگذرد و بگذرد و بگذرد و بگذرد و بگذرد
از آن بگذرد و در آن آب خشک سازد و هر زمان که نزدیک او میرود باید که پیروز و دهان را عظم به بندد که بر او است
است پس چون در آن آب خشک شود او را نیکو صلیب کند و در هر روزی از درم و درم روغن تخم مرغ اندازد و در
سینه کند و در آن آب بر ماه بر روزی آرد و در شب فرود میگیرد و صبح میکند چون روز می شود در سینه
میکند و در آن آب می آید تا چهل روز بعد از آن فرود کرد و در وقت بیدار و در سینه کند و نگاه دارد و وقت
حاجت درمی برسد درم زهره منقر انکند کس پرون آید بنایت حزب انک الله تعالی سبح

صفت مبتله مفاربه

بسم الله الرحمن الرحيم

صفت حجر کریم از قول شیخ محمود مغربی علیه الرحمه بسیار جگر از او نیکو عمل نماید و از او ساق جدا کند و خرد
تقریض کند و نگاه دارد و بعد از آن بنام قلی پاک زترین بر قدر که خواهد بود و بعد از آن حجر نوره غیر مصفی و نیت
بخش کند و اول یک بخش را در آب قزاق اندازد چنانکه آب چهار انگشت بر بالا رسد باشد بگذرد و یک
بگذارد که خوب تر کرده و بعد از آن بر عسل آب را بستاند و باز یک جوفه دیگر از نیکو مذکور در آب مذکور کند
و جود علقه باز بستاند و نیت زینت این نیت بخش قلی را با آب مذکور داده و جود علقه بستاند چون خوب تر
شده باشد حجر کریم مفرغ را در و اندازد و گذارد که مثل مرکب حل گردد و بعد از آن بفرغ و اینست استعطار
نماید و روغن از آب جدا کند آب سرخ مانند با نیت باشد و بستاند زنجیر قافی را در آب قلی که نیت

جود علقه

جود علقه ستاده در نار نرم طبع نماید چندانکه خشک شود و در روز آن مکر بندد و هم درم سخن نماید بدین نوکورد و سفید
شود و شمع نماید که جابری و عاصم کرده و منسج کرد در مغز یک قطره از این روغن بر شخص ارب چکاند و سبب بریزد
و از شیخ جنید رحم الله چنان روایت است که بغیر او مساکین نفع میدهد و میکند از کسب است خود میدم و نار را در
کرده هرگاه بر کینه حکما مخصوص ارب چکاند سرخ شده مثل مس و بعد از آن کلاخه در برابر او نوره زیاد کرده خوب شد
و مقدار مخصوص او ۳ بود و وزن هر شخص عم مشال یا زیاده سنگ که چشم خیره کند و بر نو باشد که غریزی که عبادت
خدا کنند و از جمله صدیقان باشند کفری و از خواص این روغن سفید است و چه سیمه است که بفریاد طالبان میرسد از
نزدیک و بگذارد که براه دور روند و خدا بر عباد مخلصین منت کرده و دیگر هر کس که بستاند از زینت مصداق
زاج و ملح سه بار و شمع کند با این روغن تا مثل زعفران صید شود برنگ زرد نارنجی بستاند یکدم از این در ۳
درم قمر اندازد که شمس خالص شود بهر از معدنی و نرم تر و اگر کسی از نیکو و تصفیه عاجز باشد بستاند از زینت غنیط
سه درم و بیک درم قمر غنیط ملغمه کند و بدین دهن مبارک نفع کند چنانکه سیاه شود و بپزد شود و زرد شود و سرخ
شود مثل خون تازه در لون در حنی دم

زنجیر عمل نکند اینست که نوشته میشود اول باید رنگ دهن را با زباب مذکور بگرد و آب مصفی را بر زنجیر محمول
بدهد و زرد بگر آنکه زنجیر را با بید باب که گفته شد مناصف سه نوبت در دفع شمع بخورد و در سخن و نیت آنقدر آب بدهد
که مثل جگر شود و باز به تشویه خشک سازد و در سخن و تشویه باید خشک کرد و به شمع برود یک بخش از آن سه بخش را
نصف در سخن بخورد و در وقت دیگر بر سر بریزد و در دفع شمع و در با شش نرم تا آب خشک شود بگذارد که در
بکشت هموز اندک رطوبت داشته باشد که سرد کرده پرون آرد و مکر عمل کند تا آن زمان که لطیف جابری که در بالابن
حل شود و دیگر آنکه چمن قلی کیمزه نوره بکیمه باشد و در آب با دو سر که باید داد و بستر کند که باید که چمن زباب حاصل شد
طبر سینا باشد و مشال بوده باشد یا صد مشال باشد و بزبابی که زنجیر را حل طبع خواهد کرد و علی باید گرفت و بزباب از سر
زنجیر بگذارد و انگشت بالایی باید با شش ملایم نرم طبع به تدریج باید کرد تا زمانی که خشک شود و بکار برده استوار که گفته شد
ان الله تعالی سبح

در تدبیر آب سحر

که جز در سحر خفا باشد که اول تیزاب قلی و هر چنانچه در آن روز صفر نوشته شده است بگرد و حل کند شکر را در دست و تقطیر
کند آب را جدا و درین سرخ را جدا پس شکر را جدا آن تیزاب مذکور طبع ملامت کند تا طبع بند و پس درین سرخ را وزن کند هم وزن
آن هوا جو به و مثل زعفران حدید که چنان سخته باشد و مثل عقاب اندک زعفران و اندک زرد چوبه و اندک زنجار اگر
زنجار در رخت برابر کند البته بهتر است چنین باید کرد که رخت هم اضافه شود البته تخم اسفند و سیاه و آنهم داخل او باشد
رخت اسفند سیاه و زرد در خانه نوشته بود
کند البته تخم اسفند سیاه و آنهم داخل جمع را کن کرده بنگرد در مرغ مناسب کند بعد از او در آب سحر حیدران
در روز ریز که مقدار دو انگشت آب بر سر او دیده فلک بود بر آید بچند حرکت داده در میان و یک خاک که کذا است به مثل آتش
چراغ مظهر کذا نام نوبت آب را بر ارضه مذکور داده نظیر مکرر کند اگر بدیاریه را نیکن اعلی شده باشد خوب و آلا باز
بندار اول از وزن مذکور داد و است مذکور بدست مذکور بهم داده تقطیر کند تا نوبت دیگر که کابیت پس در باره صورت
شکر مذکور را درین مظهر مذکور بر سه دفعه بوزد و شکر بر خاه در فرج کنی تسبیح کنی و شکر در شکر خاه در فرج کرده این بر بند
پس آتش مثل آتش چراغ و آن آب از در بگرد و باز بر وزن آرد کنی کند باز در فرج کرده صورت آتش از آب مذکور
داده مظهر کند تا مثل درین جبار سوزد پس جاب که گفته شده است بجای آورد

در سوره مختصر در علم صفت و درجه ها

از قول سلطان شیخ ابوالخیر علیه الرحمه که در اصل سوره و لغتها بسیار بر روی نرسیده باید که هر که بدین عمل رسد پسر
بشکر خداست تعالی مشغول باشد پس بشانند که چنانچه در تالی یا چند نگه فراموش اند و از طریقت پاک کند چنانچه در کرم است
پس بگرد یک رطل از سحر موصوف مسئول مقررش بچکاند و کلسه ها را پرودن آورد از آن آبی که گرفته است مجموع زیاد
فرج کند و باز بچکاند و مکرر کند تا نوبت کابیت امتزاج کرد و صیغ و من را باب مذکور گرفته پس بان ارفاقی که از طریقت
پاک کرده است خاصه کند و آن آب را به سه قسم کند و به شکر و صلابه برابر بر خفاند چنانکه در کرم است تا طبع کند
پس طرح کند یکی بر سه مفرس کردن با سوره شافی

داک

داک عقاب چکانی میزند و مخلول کرده بر سر خود انده بهین طریق هم شاد و این را بر بند که در کرم خفا نود درین سرخ
هر چه بسرفی مندوب باشد همین تدبیر کنندش باید از بنای و جوانی و از غر شگاه دارند که این سر عظیم است و هر که بدین
بر بسی اعمال واقف شود از بنای و جوانی و برای هر کدام که صیغ احمد و سوس بود بگرد چنانچه در کرم است و در آن سرخ خفا نود
تا مستح و جار کرده و نیز میسوزاند بگرد که برای ازین که خواهد بان میزان مذکور که گفته شد بر سر او پیریزد و در فرج کند تا نیک
امتزاج باید و اگر زنجار حکما را با این آب تسبیح کند و تسبیح کند تا جاب رسد و صیغ دهد پس عند کند و این بهترین اعمال بود
در چند تربیت زیاده کند طریقت عالی تر باشد و آنرا علم و احکم

قاعده تجزیه عقاب

بگرد از عقاب کافی پست جز و از عقاب معمول پست جز و با یک مجموع نظران کنی کند و بکند در مغز صمد بکند
بر سر آتش در حال و بدید تا آنکه بنیاد دود کند پس بر وارد و در مغز را بکند و در ظرفی که بر با سلاز کل که مثل کاپی
شده تا آنکه سرد شود چون سرد باشد بر سر آتش بندد و بدید تا دود کند باز بردارد و در همان ظرف کند و تا
سرد شود تا نوبت پس چون سرد شود در ظرفی بندد و بیخی بکند و باز در مغز بندد باز به سوز اول بی زیاده
نقصان تا نوبت و باز کنی کند این قاعده را تا نوبت و بیخی آرد که بعد از آنست آتش یکبار کنی و نوبت آتش
از آتش نوبت آتش بی کنی که چون سخته دود کند بر وارد بدست مذکور سرد کرده باز با آتش برود که بخار بکند و چون سرد
شود و صیغ بر بندد پس حل کند بدست مذکور بجای آورد آنرا را نفع

تجزیه عقاب

عقاب چند نگه فراموش و با هم وزن در زعفران حدید و مثل زعفران زاج زرد که مانی اعلی کنی صیغ کند و تسبیح
کند از سر که انکوار و مکرر تسبیح و تسبیح پس تصفیه کند نوبت این عمل جاب آرد پس آن عمل مغز و نوبت آتش و نوبت
کنی بدست مذکور که در آن درق نوشته شده است عمل نماید

تجزیه طریقت

در صفت تجزیه مکرر که از نجیب و غراب است و حکما را حاضر این را مخفی داشته اند هم جابرا که بعد از
هر چه نوبت و ولایت هیچ مرتبه بدین نرسد و این صیغ را درین مرتبه مشکل عظیم بود که این سر مانی کرم و با جابرا

این را یک سال و چهار ماه استین کرده اند و این مژده عظیم است که حق سبحان و تعالی فرموده است
و باید که هر که بدین باب برسد پورته خدا بر او گشاید و طاعات که بکند تا مدعی این حاصل کند طریق
عمل ضامن است که بستاند جز آنکه خواهد از جگر مسئول و در قوع کند و بچکاند تا آب از دست بیرون آید و آتش تیز کند
تا دهن و صبح از دهن بکشد پس کلس را ببردن آورد و می کند بنگ و آبها که از دست گرفته مجموع بر سر دهن بریزد و در
حل نهد یکسب و بپزدن آورد و باز بچکاند و همچنین حل کند تا سه نوبت و در کت هم آتش بخشد چندانکه تواند
تا روقی که در دست بود پس آن آبها را باره غز که گرفته در قوع راست کند یعنی اسطوانی و اینی اعلی
سر آن نیک وصل کند و صغره در زین بکند و هم جار زبل خشک بریزد تا پوسیده گردد و اگر سر کین کاو باشد کوفته
و چینه بهتر بود و آنکه آتش در دست نهد یعنی از شیب و بالاتر بود میکند سه شبانه روز پس با استیغ قوع را بپزدن
آوردن فرمان خداست باشد ترس بزرگ چون از عنوان و شغافی چون یا ذلت او شکر حضرت بازر تر است
آورد پس طرح کند هر جسد که خواهد یکی بر زار سستی کرده ابریزد با براده العزیز است را الله تعالی

نوع دیگر

بدستور بچکاند با آتش متوسط و کلس بپزدن آورد و تصفیه نماید تا مصدق شود در کت با آتش سخت تا نیک سفید شود و این
آبراهه نوبت دیگر نظیر کند تا نیک امتزاج کرده و نوبت از بر جز پس یک شقال ازین مصدق یا پنج شقال ازین آب
در شیشه کند بطریق که در پیشتر یاد کرده شد عقد کند که در شب این عالیتر باشد تا داند سه

نوع دیگر

اگر همین دستور عمل کند و کلس را سفید کند بهتر است و جمع جز با که بکند که جو است برین طریق عمل تواند کرد و بعضی
را احتیاج بکلس سفید کردن بنود باید که داند که کلام جو است و بعضی از کلس سفید بنویسند که در از کلس سفید بکند بکند
بنود نام دارد این کتاب پیش ازین کتافی مجال بنود العائل یکسب الاث ره و بعضی چون عمل به تدریج کنند

در آب

و آبراهه بر سه حال رسانیده از کلس سفید جز در و از نسو جز در و از زینت نه جز در که مژرت است امتزاج دهند چنانچه دریم
است و حل و عقد میکند تا نوبت این مرتبه عاقلتر است از آنچه از پیش یاد کرده شد نامادان زنها که از
نا اهل مسود دارند تا عند الخلق و الخلائق مخاطب نباشد ان شاء الله العظیم کفا باشد نهیدا سه

صفت مجزه

بستاند از زهر سرح و براده کند و با آب زنجبیل سرح می ساید و خشک میکند در بار زین آب زنجبیل ساید تا زنجبیل از آن
برود و خشک کند و همچنین بپزاید و میساید تا چون عیسیر سرد چون بغایت رسیده از او در شیشه کند از غایت زنی که
باشد با مصطلی حل کرده بخاند و هر جا که قمره طلبند ازین در کلس را بکاره ازند که اصباح مجزه و بکر نیت و عمل
میاض را مجزه از نوره باید در سرح را از زهر سرح

صفت مجزه ساختن عمل طاهر و رویش صینی شکرده ای دوده

از بر خضره عمل قمر سیمان نقره کلد را در رایج کافی اعلا با سیمان نرم نازک بسای تا براده شود و او را با عرق که کرد
غیر کن و آب صافی در میان نفع چیز باقیه سینه بسوزد و سر او را با کور یک بوشان و در آفتاب نیک دزدند آنچه
براده که با عرق جز شده است در سینه میماند و آنچه آب اوست در روز سه ایستاد او را با جود علفه بظرف دیگر
ببزدان آب را بهجت احتیاط یک روز هم که در کار آن براده خیز بماند داخل شده باشد در سه نفع مانی هم خواهد
شد آتش را به جود علفه خالی کن و از این نیز داخل خیره کن و بپزد و در میان نفع چیز باقیه سینه کلد را در آفتاب نیک که اگر
اصیانه در آب در میان خیره مانده باشد به جوارت آفتاب زایل شود و بعد خیره را در میان سینه کن در سینه
را با جنبه صفتیوت کن در سر جنبه بل بر سه فکم کن و در زبل آب نه تا مدت هفت روز بلکه هشت روز تا آنکه از جوارت
زبل آب و از ملاقات عرق که کرد آن نوره براده شده در میان سینه حل شده باشد و با عرق مذکور یکی شده باشد
اینست مجزه که گفته اند و حقا که این مجزه بهتر از مجزه است که در نسخه اصل سفید کمالترین صینی ذکر کرده شد

باب در تدریب گرفتن روغن عذره انسان

باید که از صحرای چند عذره سیاه رنگ شده فزده کل در دفعه تلیلی روغن زیتون بر سر آن فضل ریخته
در سر سنگ صلابه تمام میبار نمایند و با تمام جمع کنند چندانکه فراهند و مساوی آنچه از آن اجزا صلابه کرده حاضر کرده
و یک مطین بر پیش دار بهر رسانند و یک را بمانند سطر رحه الدوز سوراخ کرد و موس صید از بال دوم
فرس بمیان سوراخ نه و یک قایم کرده که سر بهار دوز نکست بلکه بیشتر از ته و یک پرده آمده باشد و سینه
کردن در از این رحه عذره در زمین دفن کرده و یک برده سینه که از آنست چنانکه در هر سه و یک بر کلور سینه
رود و کرد که کلور سینه را هم با کل بود حکم کرد و کرد که در او را هم با کل و خاک پر کرده که سینه و سوراخ نمایان نباشد
و دوره سر پیش و یک راه کل حکمت استوار کرد و چهار جانب و یک آتش انکست ریخت تا بجزارت آتش پرده
اجزای میان و یک بهر پیش آمده آنچه روغن او باشد از میان هر بهار اسب که در ته و یک قرار داده اند نشتر نموده
بمیان سینه فزده چکد همین است روغن عذره انسان سه

باب در گرفتن روغن مور سران

باید که مور سر را تا ممکن است مروض کرد و با آب نمک طعام و شب شسته تا آب صافی نیز غسل داده خشک
نموده و پاره رشته برک اخیر ریزه کرده با مور مخرج کرده در قوع ریخته به اینین چکانند اینست روغن مور
انسان سه و اگر ده یک مور کربت اصغر ضم کرده در قوع زجاج تقطیر کند بهتر باشد سه

باب در گرفتن روغن وزق

باید که یک مطین بهم رسانند و اگر میان و یک را رنگ زجاجی داده باشد بهتر است و یک را بمانند جوال دوز
سوراخ کرد و در زیر و یک کوزه یا حسته یا کاسه مطین زجاجی بر زمین دفن کرد و سوراخ نه و یک را بدین آن طرف
استوار کرد که در سر پیش و یک را بعد از آنی که سه چهار روز را از سرچ این گذرانده از میان و یک ریخته

بانی با کل حکمت غلم کن و دوره و یک را آتش فغال و بهیه خشک با باند تا بجزارت آتش در غما در غن بدر دهند
به و یک دانه و یک به طرف سنی فروریزد اینست روغن دوزق سه

باب در گرفتن روغن زرد و تخم

قازوره زنجرفی در کل حکمت کرد و یک نیمه صفره البیض سلوک در کند و قدر سیم سینه پاک نرم با یک برده سینه
هند و سینه را بر نگون در صفره هند که شیشه در میان سینه دیگر نهاد و باشد در وصل برادی وصل گرفته باشد
و خشک کرده و آن حزه هند و آتش تون تمام در کرد اگر دان بریز تا روغن فزده چکد از سینه اعلی سینه
اسفل رود و اگر قدر بر کبریت صفر سحر بر سر پاک کند به زود و بر فزده چکد و بنکد تر باشد و روغن عذره هم بدین
طریق حاصل کنند سه

و اگر رو کبریت اعتر صفره البیض سلوک با عذره صبیان دوزن کنند بدین ترتیب منظر کند بگو تر باشد و اگر
عذره خشک هم باشد فرا هر روغن بگرد روغن صفره البیض سلوک و دوزن باید کردن و منظر کردن سه

بگرد سوسسته پاک متراض کرده و با نوز در پاک و کلس شتر سه برابر روغن بسیار کند و حل کند و تقطیر کند
در زمین ریزه و طبع ملایم کند از زمین عقد شود و به حل کند قوت جوهر بر قهر طرح کند بعد از آن که زمین عقد شود باید
حل کند و عقد کند و بر قهر طرح کند که بسیار جزب است یکی بر صد قهره در حل اول بطرح برود تا معلوم باشد سه

تجربه عمل عجیب نفیس

بمانند از سر مروض منقول یک و قبه و با مثل وزن او از عترت یک و قبه زنجرفی را یکی با عاده سخن کس و مخلوط
ساز و پاک کبریت تر سازد و در قوع و اینین منظر کن و آنچه منظر شود باز مثل صلابه کس و منظر کن و باز از سینه
میله و تقطیر میکن و همچنین عمل کند تا زمانی که مثل عقیق سرخ چکد بعد از آن بستان زحل را یک رطل و یکد از سفال
این آب منظر با مستدو طح کن که مطروح سخن ما است در این حال تجربه معلوم شود ان الله اعلم

مشق است از مرد مغرب صادق القول

که بستان عروس کوب و عقاب و با هم تکی کنی تا مانند کل برشته شود پس بسیار سفر مقروض و با او صلا یکن تا بچون
آرد شود بلکه مرکب پس در سینه کن و در زبل نه تا حل شود به همت در منته زبل تازه کن چون حل کرده باقی آنرا
تقطیر کن در بستان زین تنقیه کرده و دو ذره آنرا بر سر و در این مخلول منظر را بر سر و در این مخلول منظر را بر سر و در این
میکن که در یک ساعت با بیشتر منفعه میوه جوهر سرخ و اگر یکی از آن بر صدر از جسد که باشد طرح کز شمس آید خاص
قایم که هر چند که در خلاص رود خوبتر آید و بر آب از مدنی بهتر باشد و اگر همت با رطل و عدد کز نهایت نداشته
باشد و بسیار بسیار خوب است و همان مرد مغرب گفت که در آن دو ماده بخت محمد رسول الله و بخت علی ولی الله که یکی بر آرزو
سیصد طرح کردم و یکینه در حل آدل یکی بر ضد طرح کردم پوشیده دار این را از او پیوسته شکر کن سح

تجربه که در تب مضطرب است

این عمل تا آنکه بگردشتر با کیزه مشول و بمقراض خورد سازد چنانکه باید کردیم و بچکاند آب و روغن او و بنهد برگی
را جدا از آن آب او را دیگر با رطوبت کند تا صاف کرده و چنانکه در قاروره از غایت صفا نتوان دیدن او را وزن
کند و بنهد پس منقذ کند شرحی را در عنایت با تسلی لطیف و حذر کند از تیز آتش و کوشش دارد و تا بخوشد که بشکند عیبا
را و چون عند سوزن کند این معقود را در بر زرد از آب نموده مورقن جدا که در او آبپوشند در قرح عیبا بر سر
مرتب سازد و وصل بگرد و بر سوزند لطیف نهد و با شش نفاط منقذ کند یک شب از آن آب مختصر کرد پس آب از
صافی کند و دیگر آب تازه بکند و این نیز بکند تا جلد رنگ بستاند و باقی آب وزن کند تا معلوم کرد که هر قدر رنگ
که فته است و باقی روغن وزن کند تا معلوم کرد که هر چه مقدار از سرخی در او افزوده است و چند نقصان کرده پس جمع
کند آنها سرخ را در وزن کند و بنهد پس سینه کند آنجا از روغن باقی مانده است و آن سیاه بود آب شخی رزم سفید کرد و بعد
ازین باو کنیم آن آه شالی را از آن آب بر روی بر زرد در عیبا مطین در وصل بگرد و بر خاکستر گرم نهد یک شب از آن آب

سیاه

سیاه شود آنکه آب زرد صافی کند و دیگر آب برود و در آن سینه شود و آب را سینه نکند و بر حال سینه بر آن وقت
بنهد پس دیگر مثل او را با یک باب سر مرد و منظر محمد چند آنکه اجزا فرا هم آید یک است تا خشک کرد در ارض سورا پس
در کوزه مطین بر سخت کند و در نافع نفس نهد و بکند از یک شب از و این نیز همیشه بکند تا چون تراش علاج شود پس بگرد
از سینه بدتر کرده بعضا بر زرد از کلس مهابا کز در آب بر دود را با هم بر صلابه زجاج یک است نیکو بفرز جاج آرد
یکی کرد پس رنگند آنرا از آب نموده بعین آب مصبوغ و بید بروس است تا خشک شود و بخوارد در قرح مطین بکشد
این نیز بکند و بکند از که دو و کند پس در حل نهد بمیثات سوسنی تا صاف کرد پس عند کند نقره بنهد و عمر که رنگ
و بد شتالی از و در از مشال از هر جسد که خواهد و بر زرد کرد اند تا بهم نبت که بخلص باز آید اگر حل کند این اکیر را بطلان
آنکه سوده باشد هم چندا و نوسا و سوز و بخوارد بر بار اول کند و مقدار ربع هم سخته بعضا در او نکند و چند عشر او
کلس سر و چند هم سرخی مخلول باب او پس عند کند در عیبا با شش نفاط شود و در انت روز و نقره بنده و عمر پس بیدار او
و آب دهد باب صفر بصد بقد ربع او در ناید و تا خشک شود پس بر میان کند در قاروره مطین تا عند سوز نقره کز
که قایم کند در می از و در درم از هر جسد که باشد و خواهد و در رفتن او در و در رفتن زهر ارضی بود در تن جوان سوز
با تبه زدنک چنین گوید محمد زکریای را از زرد که بر کز ازین اگر خالی نبودم هر یکی که بودم کتر از و در شتال و بر اینکنت مرا حاضر
ببوسید چون سینه در سیدم حکیم مهدی رسید اصحاب خویش اتفاقا در امانت در و کان بر آرزو و کبر سلام گفت و رسید
منه جیل او در فتم و تر حیب نمودم و در عشر ششم و از هر ربع میان ما سخن گفتند سخن ما بصفت و در از سوز خوض باور
پس از ما در خواست کرد تا با او بمنزل او رفتیم بر خواستیم با آن بر آرزو که در و کان او بودیم بمنزل از نزول کردیم چون از طعام در شب
و نش ط فارغ شدیم سخن ازین باب رساندن گرفتیم و او هیچ گفت درین باب که سخن ادرا باطل نکردم و بخت بر در از ام کردم
تا سخن او منقطع شد پس غلام خود را بخواند و بنمود ما صرة اکیر و آنت که از آنچه می بایست ساید و در و بیه بکوفت و یکم نطقی در
در بکذاخت و مقدار یکدم اکیر را برداشته و نیکو برون آمد عظیم سینه پس از در و در اعجاب مرا گفت چه میگوئی مثل این
برای نهادن در شستن بینی او بسیار کشت دستار چه اکیر از استیق بر و ن آوردم و در دستار چه از اکیر نهاد بر عیبا بود و از

فم درمی بر کونم و بر مقدار از آن کثیر بنام کونم در حال نغز کرد و بر برین خالص سنجون آن موم بدیدند تجت بسیار نمود پس
گفتم غلام او را که بیار آن نقره را که عمل و صنعت خواهد است بفرمودم بکذاخت پس آن دم را بر او انداختم جمله آفتاب
خالص گشت قدم سحر شدند و تجت را کردند پس گفتم زندگانی خواهد حکیم و از آنجا عمل استادان و حکام ماهر اینست

صنعت جود بکبر تراسه عقیق و بستاند بنیابرا خضر و پنج از هر یکی رطلی در آله زرد و او قبه بید هم را نیکت در ایندرون
یکتفان ازین کبر و آب در از رزق سحر کرده باک او بندد آنچه که اجزا را در فرام کرد و در او اسس بند بعد از آنکه
سوده با سدر خشک کرده و در و یک مصلین نهاده و چون داخل سرد کرد و پروند آورد و نوره یا بداهه منور تر از آفتاب که
اورا مانند بنام از جنس با قوت معده می و کسی نیت او را اندازد بر این است و الله تعالی

ترا عظم اینست

ترا عظم اگر فردی زرد و غیره جز چون مکتس باشد بدین روغن اعظم بر آید و در فرغ کند و منظر کند و آن منظر در جود مکتس
و بدو باز مکتس کند تا روغن سحر بلون زرد و غیره یا غیره مکتس منظر کرد اینست روغن مبارک قاران که کوکب فضا را باکی
بتافتد و درین روغن غنسی کرد زرد و غیره سدر جدا که بیشتر تا فتر بکذا خضر بهتر بود و این عمل تجربه رسیده است و با
و این مع البیض و عذره هم بدین طریق عمل کند و در وسطی و ادنی باشد تا واضح بوده باشد

عمل دیگر

روغن عذره و شکر مع البیض شایه بر زرد و غیره مکتس بسیار و منظر کند چند نوبت در زجاج شایه تا روغن چون زرد شود
منور و قایم مقام آن زرد و غیره مکتس شایه و صید غیر مکتس شایه در زعفران صید شایه و آنکه غیر مکتس شایه و قایم
مقام جمله مس بد بر شایه و زردی رنگت نابت شایه که روغن مع البیض غرضش با روغن عذره آن بدین اجاب

مکت شایه آید یکی با یکی در روغن زجاج شایه منظر میکنند تا روغن اجاب پروند آید این روغن چنان منظر کنند که اگر
کوکب فضا را بر آتش بنامد تا سحر شود و درین روغن غنسی کند در ظاهر و باطن او را کند و از زرد مانند زرد و غیره پروند آید
و غیره جز و از صید چون صید و از آنک چون آنک و از مس چون مس به لادن که پروند آید فضا بقدر شایه و یک آن زردی
بر بند بلون زرد و غیره پروند آید این اسرار بسیار کاره نگاه دارد اگر بر روغن زیتون غیر منظر شایه مانند جز در زعفران بسیار

و در روغن زجاج منظر کنند با روغن زیتون بلون زعفران آید به پروند آید مس مکتس را بدان روغن عقیق کرده و در
انوان فی زان نند مس چون شکرک رمانی خمر کرده و غسل بخل هم بدین طریق باز زعفران صید عمل کند جز ب شکل است

بگیر شکرک ن سس پیکره و بقدر ده یک کبریت اصغر یا کبریا ن هم کرده در روغن زجاج منظر کنند تا آب سفید غلیظ
پروند آید چون منقطع شود آتش گشت میکند تا آب سیاه غلیظ فرو بگذرد و منقطع شود آتش بلند کند تا روغن سبز بکشد
چندانکه خواهد بر وارد

تجربه

اعمال سلطان ربن العابدین کسیر بسیار شکرک ۲۰ درم در روغن شسته پاک ادرم و عنکاب اگر سیاهی باشد
بهر ادرم و شب یانی ۱۰ ادرم و جدا سخن کند و با هم سخن کند با آب اکاسرغ در آفتاب تا صودر رسد آنکه خشک
کند و یک تدریه کند پس یک شربت آب گرم دهد و حل گمان کند و آب حیوة بسنگ برسد پس غنجد کند و طرح کند
شمال بریم سنال فر شمس خلص آید

عمل دیگر

سزا اعمال حضرت سید حسن اخلاطی بیدار قه دار رضوان در عمل قمر که شمس شود زاک و رنگت را با آب حل کند و آنست
بستان و گلش را در سنال آب ناریسیده برود آتش نند تا حل کرد پس بخورد کبریت و بد برود آتش سید

باشنختن خطمایه نماید بدین سوره تنقیه کند و بخورد سمن معدنی دهد بچهل کرت تا چون غبار کرد و پس با فرج جمع کند که دهن
حاصل اید در غایت لطافت و براقی و حیرت

عمل را به که بر باد عشره مصر بود اینست

روغن زیت یک کحل در ظرفی نریج کند و بر آتش نرم نهد تا بگذرد و یک دقیقه کبریت زرد صفائی محو سحوق درود
اندازد تا بگذرد و آتش بنیاید نرم باید کرد و یک دقیقه سر سبز سلوک تازه فریب درین مرکب اندازد تا سوخته گردد
و انشت شود مثل زغال بعد از آن از آتش زود آورد و بگرد قمر محض معدنی و سبکه سازد و در آتش نریج کند و
در آن روغن اندازد تا خشک شود بر او در بر سر سندان نهد و خاک بر وزن یک پوستان کبود در آن داخل نگاه و
داین عمل چندان کند تا سبک تمام شود و کلکس نی از وزن کند و سخت نیکو نماید و بتدریج وزن کلکس سحوق عملی
بکند و سه بخش از او بریزد و محق بلین کند بعد از آن از اجزای البیض و عقاب کافی بچکانی جهاب زرد
مثل خود یا بزرگتر و یکشمال کس ایا در یکی ازین فرموده وجه از نامت مدبر سمن اریز کرد آن آینه سفید
و درین طرح تقدم و تا قرا اعتبار بسیار دارد آن را در سال ۳۲۷ هـ بران عمل نموده ۳۲۳ هـ یک جزو
۳۲۷ هـ جزو

عمل طالقون و این بر خبیثت که اگر کسی را بد و جراثیم کنند الیام پذیرد و اگر از دست سدی چینی سازند و بد و جوی

بکشند که ز موس بر نیاید و اگر میل سازند کسی را که ز باد باشد در چشم کند بر کز دوزخات بیامیزد که در چشم
آید قلع کند و ج عمل او تو تیا سبزا و در بول بتر سگاه آغشته کند و بهر پنج روز بول را تازه کند پس خشک کند و بعد
سرخ سازد و بکوبد و ده روز در آب اشنان را آغشته کند پس خشک کند و در آب سی و ریخاس منقح را بگذارد
بهره دوم ریخاس و دوم ریخاس ازین طرح کند این عمل نفیس است و در قرائه ملوک فزودن بود

باب در اعمال شمس و ماه

عمل انتخابی مرزب از کتاب کوچک خانان نوشته که سبتن بداند چه باید کرد فان آنکه بتنا کبریت زرد صفائی
اعلام دوم و سوم سر جوانان صحیح بدن که عمل کرده باشد و جنب نباشد و سبتن در سراسر آن نباشد ۲۰ درم اول
سراسر با انواع بسزید اول بصابون دویم بکل سرشورس سیم به لعاب تخم مرغ چهارم بر که پنجم با عمل ششم باب صفائی
کردند و هفتم تربت باز با کل سرشورس بسزید و بعد از آن با آب صفائی بشوید و خاطر جمع کند و خشک کند و آن سراسر
با مقراض تند تند ریزه ریزه کند مثل زره و بعد از آن در سر سنجک صلابه که همان باشد یا در سر سنجک و صلابه باید کند تا
چون نرم و غیر شود اول بیست درم و بلکه بیشتر سوسر مشول متروض حاضر کن و پنج درم از آن سوسر در تریج بکند و از
آن کبریت زرد صفائی که گفته شد شرح مذکور صلابه که سیم چون غیر در سرشورس بر پنج درم و باز سوسر مشول زرد بوزن بالایی
کبریت زرد بکستریج درم و باز کبریت بکستریج درم القصه همچنین تا قریع نصف شود و اگر افزای کمی کند از یک حاضر کن
و پنج ریخ بیفزای تا قریع را نصف کن که چون اوقات ضایع بدو وجه قدر بیشتر بهتر است اینیق وصل کنه آتش کن نرم
نرم و آهسته آهسته که مباد اوج بتر کرد قانون بستن قریع بس اربت شکل مگر مختصر دیده باشد یا در کتاب صحیفه
شکل در آن کشیده باشد و علی الصباح که آتش نرم در زیر قریع که در بعد از هفت ساعت روز آب قریع به اینیق آغاز
چکیدن کند مثل خون کبود تران سرخ و با قوت رنگ که چشم و عقل در جریان باشد و بعد از آن بنان کلکس پوست
بعضه الطیف که پرده ماوسیند از آن پاک پاک شسته باشند آنقدر که با آب مبارک مزبور کفایت کند بستان
دوبای دازین آب مبارک شود کبریت که از قریع چکانیده بود دست بخورد و کلکس بیضه برده و بسای آنقدر که مثل غیر
شود بلکه ماسد در وزن خود از آن آب برفعات بخورد و سرخ شده باشد و بعد در شبینه اصل بنه دازین آب مبارک
شود کبریت منظر شده که در شبینه معلومه داشته و چندان بنیر مساوی دوزن آن قشر غیر شده بر در بریزد و سبک
با کل کلکت شکم کن سه منته جل بنه و در هر منته زبل او را تازه کن و در انتهای منته سیم این پوست حل شده را بر قریع
بریزد و آتش آهسته آهسته نرم نرم میکند و منظر کن مثل خون کبود تران سرخ و صفائی فرود آید و در میان همان شبینه

اینک نگاه دار بعد از آن بیاضی صافی شسته پاک کرده جرم گرفته تراود در میان پنجاه چیز بریز و از سر زینت آب
اب مبارک و بر چندانکه سردا برسد و بالا ایستد و نرم نرم بچشان تا عقد شود زین مثل زرنج سودا که اعظم شود
بده یکی از آن زینت بر سر سینه در آرد و در خانه حاضر کن و بکشد مسامرا آن قدر در میان بماند بگذرد بعد از
آنکه بگذرد از آن بر وزن که شش کند سح

و در زینت زینت اندک در شناس که محبت است در آن در آنه تنالی اگر بکسی نیند جمع همدشان زمان را همین قدر کافی است
دمن سفید

بخت رویا نیدن مگر نافع و در اصلاح معادن و نبات ارواح بعدیل دانسته اند و عن برود قسم است یکی مخلوط
دو دیگر سحوق اما سحوق است که مویز سر حوانات را با صابون و اشنان شسته از چوک پاک سازند و آب سرد
نظیر دهند و بعد از خشکی بتراض بسیار بریزند کنند کچرا و او را با کچر ز کربت صاف زرد و کچر سحوق کفی طبع برود
سنگ صلابه نموده با عرق کور در خاک شاخته با قرع اینق نظیر نموده متطر را تا سه بار با سفید او سایده تطییر
نماید تا رنگ عین شایده کرد پس متطر در مثل برکت را با بخار ششی استعمال نمایند بصیر نظیر او را تا هفت
بار بریزد اند سح

نوع دیگر هم از چمبر نیکو
از جرات خودش اینست بگرد از بندستی در زده مشال زنجار زاج کبود اگر نباشد زاج زرد لار بجز
بکار برود طبع را شش و ده باید عتاب همه در هم این چهار افرار کفی کرده در موقد صد بر نهد و بریزد بر سر آب
ابی که آهن گران او را در خود او در موقد بکشد و در بریزد تا نیمه سود موقد پس عبیدند کورنم در میان مسالی نهاد
در میان آن آب موقد افرار موقد آب سرد و دست در کباب میخ آهن سرپین کفی قور میکنند در چند آب کم شود از آب
نکودر و میکنند و به اوزان مذکور در کاه عمل کند بر شش ساعت زمانی طنج میکنند و به بیخ مذکور کفی میکنند که در موقد
بیش کبیر را در میان آب مذکور بگذارد در موقد بر وزن آرد و کبیر را به آب سرد پس از عطس و با از باره کند سیلابی

اینکه زنده است باز بر سوز طنج میکنند صد و آنچه بند شد بیکدیگر پس تو بنیاه کرمانی قدر در و زرد چوبه قدر چند عدد اینچ
خشک و مویز سیاه بی دانسته و مجموع را در هم بکشد مثل مرهم بده بگرد بکشد و غلغلی و قدر از آن مرهم در و کند و بزد آن
عقد مذکور را بفلت و تنی عباکی و به نهد بر روی آن مرهم در بکشد و قدر تر در کبر از وی عبیدند اطراف از اقام کند و سر
فکم کرده در میان خاکش کرم با آتش نون چهار ساعت نشوید و سپس بر روی آتش ذغال نماند نهد و بندید و غلغلی نماند
بزد و آن چند تا هم نمان سودم ندیده به سه ساعت بگذارد پس بر وزن آرد و در بوطا و بگرد و پیرین پیضه بریزد
بگذارد و بده که میگذارد مثل کس جگر برود اگر تا سه نوبت نشوید مذکور را بگذارد در نوبت تو بنیاه زرد چوبه و اینچ و غیره
را نماند کند به سوز مذکور بهتر خواهد بود تجرب باید کرد و اگر رنگ کرده عبیدر این عمل در آرد بیکو تر خواهد بود عمل
بجواب است آنچه از است و فن گرفتیم یک نشوید و بکت طنج آنچه نماند نشسته شده است تا معلوم باشد س

روح و عبیدر بر مغم کن و در میان نمک بگذارد و در آن بسیار محکم کن و طرف را در کل گرفته خشک کرده است بسیار زرد
در آتش نون بگذارد از شش جهت او آتش بگذارد باشد البته به دن آرد و بار کت و در زجاج سه نوبت زین رطاف
کن که احیا می شود و در دو سلسه داخل کن که شش خوب میشود است در آنه تنالی سح

بسم الله الرحمن الرحیم
باب ششم بستاند بکشتال زرنج و در سه مشال این حل کند و بعد از آن در نشوید نماند تا مجموع این مقصود
و این عمل را بکشد هفت نوبت که نرم شود چون سوم و هر که را از زین زهره بود در نظر مردم غریب و کرم باشد و این
عمل تذکره از بار سامون خلیفه کرد و مهر که خلیفه نهاد بر آن زهره در و کشته اند که هر که بکشتال زرنج کند
بر صد ششال من منعی طرح نداند کرد این عمل منقول از خط زینت مخدومی استاد مولانا ناصر الدین عبدالغفور است

فی عمل ششک

بیارده سیرزنج و مرورا تصفیه کن در پیچند وزن او مار قشیشا زرد و یکجوشنی پس آنکه بر سر را صلابه کن وزروده خایه مرغ در دیند از دیگر در مساس پس آنکه شنبه بسیار غمزه خضرا مرورا در کل حکمت گیراد و در اورا در انداز سران اسدا بیکر و ده بنانه روز در تونر نه بعد از آن پرور او ربی و از در مقدار نیم دانگ بهر مشال هم در انگن زار سرخی کرد و نیکوتر از همه زرها است و الله تعالی سه

باب دیگر در عمل دست افشای

اول زحل و زینق با یکدیگر بگردانند و در با کند تا سرد شود دیگر شتر در بونه بگردانند و در با کند تا سرد شود زهره و در پنج و شش با یکدیگر بگردانند و براده کند و آنها را در بونه بگردانند و براده بر سرش بریزد و بگردانند تا سرد شود و دیگر باره در بونه نهند و قدر آگینه شاقی بر آن کند و بگردانند و بگردانند تا سرد شود و همچنین این عمل را هفتاد بار در بعضی حکما گفته اند ۲۰ تا تمام شود بجز در خاصیت داشته اند نگاه دارند و نشک کنند و ملوک پیشینان این همه در میان مهر داشته اند در میان درمی نهاده اند و هر شش دست افشای که داشته اند که این عمل است که در رنگ موم مینود و قدر این عمل باوشان بیدار شده اند البته زنها که پوشیده وار سه

علم مرغ عرب عطار و نیش در برزن معزیت بطریق اولی طرح نمایند که یکی بر پهل زحل شمس کرد و بدون نیش

باب در عمل شمشیر

بگرداخت و در آنش بگذار تا سرخ شود هفت مرتبه و هفت مرتبه باز بر که بریزد و هفت مرتبه بر روغن زیت بعد از آن بر عمل در روغن نوبتیار آب کند و در میان سر که بریزد و سه مرتبه بر روغن زیتون در عمل هفت مرتبه چهار مشال را حکمت مطهر آب کند بعد از آن یکمشال روغن مطهر داخل کند و یک قند موم کافور بر سر بونه بگردانند و در نیم مشال شکار صدف داخل کند بعد بریزد و سه مشال را یکمشال شمس داخل کند که خوب آید سه

فی عمل شمس طومار

بگردانند و در سر که تند عزق کن و سه روز بگذار پس بجز تا رنگ و سیاه شود پاکت شود بکنی این بر آتش نه و بدیم تا کفچه سرخ شود بر سنگ صلابه انداز که ما گرم هر بار بیکدم عقاب و سه درم آب زنج زرد برود انداز که ما گرم حق بدین کن تا آنکه سرد شود بدین طریق تا چهل کرت عمل کن زعفران کرد و در یکجای از آن هر سه مشال فرطح کن که شمس خالص پرور ابدان آراء تعالی سه شمس پنج درخت و ده زحل چهار روح سه

بماند حال و ال در سوخته اول در سوخته را صلابه کند و بنوبه در با کند تا خشک شود و باز عمل را اعاده کند سه مرتبه بعد از آن مرال را ال عقاب بجان داخل کند بگردان در سوخته تربیت کرده بال و دیو کند باش بگردانند و بعد از آن بونه بشکند و عمر مرتبه این عمل کنند چون در بطریق کل سرخ شود و در آنک ازین در اجزا چهار دانگ قق خالص بگردانند و بسیار تمام و بسیار باسد و اگر بتوبتیار زرد کرد و اندکی با یکی شمس را در بونه بگردانند و در ایام تمام از خلاص پرور آید و اگر شمس برین طریق سرخ کند در ده و بیار و در نیم قمر داخل کند شمس شود و زرد زاید بود در وزن و اگر خواهد برنج بدین طریق رنگ دهد اگر کربت مدبر بر روغن زیت چنانکه در پیش یاد کردیم باز در رخ بگردانند از خلاص به از زرا اندرانی باسد سه

بگردانند و در سر که بند که در روغن صاف شود و بعد از در براده مس بران دهد در روز هر نقطه که پرور آید جمع کند بعد از آن در بونه زرد کرد بگذار شمس کرد البته سه

فی عمل شمس

بیارده سیرزنج مرغ و مرورا تصفیه کن و پیچند وزن او مار قشیشا زرد و یکجوشنی پس آنکه بر سر را صلابه کن و زوده خایه مرغ در دیند از دیگر در مساس پس آنکه شنبه بسیار غمزه خضرا مرورا در کل حکمت گیراد و در اورا در انداز سران اسدا بیکر و ده بنانه روز در تونر نه بعد از آن پرور او ربی و از در مقدار نیم دانگ بهر مشال هم در انگن زار سرخی کرد و نیکوتر از همه زرها است و الله تعالی سه

زده شنبه زرد در سوز به بعد از آن برین اردوی و از در صدای نیم دانک بر مشال سیم در افکن ز سرخی کرد و بگوید
از هم ز با انش کوانه تعالی

عمل کس کوه بکوه درخت و دهانه از یک در کنار برابر بیرون نیک نرم در آفتاب گرم و بخورده خمره پرودن آب
بر سرده و بکوه ز کانی

بخت رنگ کردن قرآب کند تا نشت سیاه زهره کاد خون آدمی زعفران و براده سدر زرده پخته بر هم داخل کند
بگذارند که بنگودست بهم دهد بگذارد در درون زیند مکررا که بنگودست و رنگین

باب نون و رو گوگرد اجرا کربن کند که زرد و سیاه سفید در کچله این با شش نرم بگذارد و بگذارد که در سایه خشک
شود آنگاه ببول که در کان در آفتاب بود آتش نرم خشک کند و بار از بول بخورد او دهد هفت نوبت آنگاه یک
مشال سس با یک مشال قر بگذارد و در ازین دارو اگر که در درم باشد بر در اندازد بر در اندازد که طهارت
باشد و لطیف هر چه خواهد بکند که خبثت انش را نه تعالی

شمس قمر شکر زینت کرمانی سلیم سینه عقدر در صلب و از زده مشال پنج مبره در آب زاج خمر کرده
طریق حل کردن زاج اینست که در ساس وان کاد کنند و در میان آب گرم نگاه دارند تا حل شود شکر زینت کرمانی
سینه طبعی جدا جدا صلایه نماید و نمزدج بگوید که کد آب زاج خمر مبره عقدر در در آتش خشک نماید بعد از آن
آب بورد بگذرد که تخم سوزد بخورد و در هند و در تیزوانه کرده در زیر زبل کنند چندان که حل شود و در آتش گذارد
تا خشک شود و بعد از آن کس و قمر مایه باد گذارد که تمام است یکی بر شش زهره طرح شود انش را نه تعالی

عمل
علم رخ عقرب عطاره نوبت در شریق سه روغن زیت بطریق اولی طبع نمایند که یکی بر بول زحل کس کرده
بود انش تعالی

بساند قطعه زرنج زرد در بول کاد هفت روز بگذارد پس پرودن اردو کن کند و بگوید یک مشال سوزد انش کند زرد کرد
ع

کلس بیض

اگر فاید کلس بیض را صلی کسیر زد یک مشال با پن مشال نوبت و دو اخل نمند تا حل شود و عقده کند و با زحل کند چنانکه
حل و عقده من بهمنت نوبت بود مشالی سیصد مشال شتر شتر که زرد چنانکه در رو باس نماید

بساند مرقش با بیخه درم و دو برابر از زهره و درود با با هم در بونه نهد و در میان بوزده بیایزد و استزمال کند از
آنجا که پرودن آید سفید پرودن آید پس در می از در بر نوزده درم شتر شتر تهیه کرده طرح کند بگوید که برید آید

بکوه زرنج

براده نوداد تصفیه کند چند نوبت و یکی بر پنج شتر شتر طرح کند که در در خایت خوب است

عمل چند جرب

نوبت با جرب روخت آ مثل آ فایده آ روغن تخم مرغ مقدار ارا دو سه دارو با کوفته خمر بر چخته مثل و نمایند در روغن حل
سازد و در کاغذ پیچیده در کل حکمت کرد و در آتش مستدل و فن کند چون نشویه باید یکسب یکی بر سه از زهره منقح طرح
کند کس کرده و چون خواهد که رنگ زباده باشد تویا بانگ صلایه باید کرد و در ظرف سفالین یکسب نشویه باید داد
از رنگ شستن و خشک کرده باز بانگ صلایه کرده یکسب و یک نشویه دادن و باز شستن و خشک کرده کار برودن

شمس صیحا

زهره مریخ قمر سرب زهره و قریح را با با هم در بونه بگذارد که از شخت و بعد از آن قمر را هم با این بگذارد تا خوب
بپزد آید و بعد از آن سرب بده و بگذارد تا مس در آن سرخه شود و نقره همانند بان نقره مانند شش چهار صیاره دارد و اگر
چنانکه با کلس مناصد کز است دانک میباید بر بر بزرگ است

بذات جربات الصادق

نوبت با جرب مشال روغن یک مشال فایده پن مشال شمال روخت یک مشال و یک دانگ مثل ازرق صافی تازه یک مشال زرد
اول اگر بکست را جدا جدا صلایه کند و بعد از آن با یکسب صلایه کند و در کاغذ پیچیده در کل حکمت کرد و باید در نشویه کند

و بعد از آن در آتش خاکستر تمام و فن چند انگه سرخ شود بر آن آرد و یکی بر عذره شق طرح کند شمس خالص کرده و دان ^{سوال} را

تفتیه سنی

بکشتال قرا بکشتال غریب بسوزد اول قمر بکند از دو عقرب بر بالای او برزد و چون سوخته کرد و دو مشتال کس اضافه کند
و بچون نده شمشه سازد و بعد از آن این کشته را با زاج سفید تاب و هدی پس بشوید به آب بازتاب و دما سه بار
از تاب پرون آید مجرب است و در جوشیدن پاره شتر طایر برود برزد و اندام سع
علی صد که از سر لانا غیاث الدین کرمانی اینست چشمتز شمشه و روح تو تیا و دیت صد که از کند از هر که از دو
از روح تو تیا با آن دو و ده بکند از شمس خالص و دیت آید

عمل شیخ معروف کرمی قدس سره ^{لا اله الا الله محمد و آله و صحبه} ^{و الله اعلم}

بکند ۲۰ درم زره منتقا ۲ مشتال قمر خالص اگر بخار قمر شمشه باشد بهتر بود اما جهت آسانی کار قمر هم سیدان مرد در را
با هم دیگر بکند از با قدر بره تا نیک در هم آید و در راه برزد انگه نرم براده کند و برده در بوت پاک کند و بنا بد براده
سرخ شود آنکه پرون آورد و صلایه کند نهایت نرم چون سره دیگر با سباده وصلایه کند و این عمل مکرر کند تا چون خاکی کرد
سرخ آنگاه همچند براده مخمر زینق کند مسئول بجز پاک میبازد و نیکو تلفه تا جمله کی کرد پس تصفیه کند با شش نرم آنچه
مصدق شود از زینق با آنچه درین آثال است از براده میبازد و جمله را با هم بکند صلایه کند و آب نوره و قلی تقیه و تسویه
کند این عمل را مکرر میکند تا آنگاه که جمله سرخ کرد و در زینق درو شبات یا بد آنگاه طرح کند در طریق طرح آتش که بتاند
بکشتال قمر متصد و بچون از آکیه نیکو بر آن طرح کند چنانچه کی بر چهل شمس پرون آید که جملها ص باز آید و اگر از راه بکند
بج نقصان در دبد آید و رنگش زیاده کرد و شکر خدای کباب آرد و در غیر زرار حق صرف مکن ان شاء تعالی

صفت قمر متصد

بکند علم اگر بکند نرم صلایه کند و در سینه مطین کند و سر او بکند و تسویه کند در سینه با شش نرم یا خاکستر تمام کرم پس
پرون آرد چنانچه او بکند کبریت علم اصغر میبازد و باز در سینه مطین کند و تسویه کند با شش نرم بر وجه

اقل پرون آرد پس دانگی و نیم برده درم نقره کداخته بینکنند و در راه برزد سیاه پرون آید و بکشتال زره باشد اینست عمل قمر متصد

باب

برخ ال ستم الفار ۲ قمر نصف و زهره پاک کرده نصف سع

هرگاه عذره فال برابر شمس کداخته اند از نیکو کس کرده اند و بعد از آن عذره سندر زنده بجالت اول باز آید بجز در اجالت
اول باز آرد و اجالت سع اگر فولاد را مکرر تا بدو روغ بسیار رسد و اگر بنا شد آب نار بسیار ترسل نفس نماید نرم این عمل
آید قمر کرد و بعد از آن آب کبر کند اگر زنگار را بسوزاند بعد از آن تقطیر نماید بطور از رنگ دهد و اگر تواند زنگار
را بجزر حل نماید که چهره از دور تر قمر رسوب نماید و اگر از کثرت آفتاب کرم برنگ آب چند باشد برگاه نرم یا
را بناید و دوسه نوبت در روغن نماید تمام عیار شود قمر از رنگ دهد و صیغ نیکو دهد اگر برخ بخت را خواهم نرم کرده اند سینه
سرب را با زهره کاو بر برخ نند نرم کردند اگر سیداب مذکور را بر روخت یا کند بر قمر طرح کند فرامیغ بکند
روخت را اگر با زینق میبازد در تصفیه مثل بلور آید هرگاه بکند کبریت زرد را با بجز تسوخته کند آب خواهد چکید رنگ خون
آن آب را یک هفته در زبل و فن کند تا احراق او کم شود هرگاه زره سفید را بناید و درین آب غس نماید سرخ شود اگر براده
صدید را داخل عروس کرده تقطیر نماید آب منظر ثابت باشد بکیر ستم الفار که یک پارچه باشد او را بر آید اگر فته در صاسین
صنایب و زرد و بچون نگاه دارد بجز کبر در صاسین مخفی باشد و قمر که پرون آرد سینه شده خواهد بود او را براده قمر از زره
هر دو خوبت سخی و استزال کند جدی که پرون آید یکی بر دو زهره طرح کند یک شتر مایه دهد که خوبت بکند زهره
و خوبت سخی کنند و در کاسه کند و سر که سندر بر سر او برزد تا یک هفته در آفتاب بگذارد و گاه کار حرکت میدهد باشد بعد از آن
او را بانگ آب مثل دهند خوب تا از سواد پاک شود و او را خشک کنند و مشتالی از او باشد زره هم آخته در بوت سینه
بکند از ندر استزال نمایند که جدی مثل قمر سفید مستزال میشود یکی از برخ شقال شتر منع طرح نماید یک قمر مایه چند
که خوبت است سع زاج کرمانی را بکیر باعتبار برابر کوب و در سر که بچون در چند کت بر او آرد کبر و او را خشک
سازد و اس کوزه کران برد از زنجار بر کس شش خون سرخ میبازد و اگر بر قمر طرح نماید صیغ خوب میند و مزاج او خوبت سواد

بگیرند طبع ترکی و مرد را نرم بگویند و آب نم نمایند و کولی کنند و در لخته بچیند و در سر او را کل بگردانند و یک شب در روتن حمام
 گذارند و از آنجا بر آورده بگویند و بخوابد و عمل تا سه مرتبه بعد از آن بدون مزاجت و دوائی در بدنه بگذرانند که میگذارد بعد از آن
 عقاب را با بلع جسته و حتی و تصفیه نمایند تا وقتیکه هیچ عقاب بالا نرود و مع اورا نگاه میدارد و زود با خود بگذارد میگذارد
 و عقاب ثابت از برابر بعضی اعمال است و کثرت فعل او اینست که جدید را سفید و منظرک میگذارد
تجربه عزیز بگردانند بخوبی را با دین بیضه سه مرتبه تصفیه کنی و تصفیه نمایند بعد از آن بگیرند نوره منقح و شمس اعلا و غیر
 از هر سه برابر دوزب نمایند و دانه ای ازین بنویسند برین اجا و لخته طرح نمایند و این مطروح را با شمس مناصه کند
 و اگر کم رنگ باشد با دو حقه آب زرد شده و یک حقه نمک بخلاص برده که از خلاص رنگین بر آید

بسم الله الرحمن الرحيم

این تربیت از امر خداست و عوام با کسب که آشکارا کند بیچاره از سرخ معدنی و بگذارد با وزن او علم زرد کوفته در نرم
 کلکس شده مانند خاکستر شود و بندد آب سبزین تا همگی چوک او برود و خشک کنی و بر زو افکنی نیم وزن از نمک شکار و حتی
 کن باور و بگذارد بیرون آید بنسب مثل نوره و حتی کشتش با بنظران و بازیت سبزش و بگذارد زین نوره بدر آید چون آن است
 برود کند کلکس که دوست بران رسان زیرا که آن زهر است و بر دینکس بچند او نوشت در با تری تریج با سر که با ده گیر
 منظر را سفید آب لیمو کنی کن و تریجی که نام بریم جدا نش بریزد بکلی بیخوابان که مانند لیمو خطمی شود در میان دو منقح
 سفید کن و در زین حکم کن و اندکان و یکی کن که درونی است که با بند سهوس و زینش آتشی نرم سهوزان و چند آنکه آب کم شود
 دیگر آب کم بینداز پس چون طبل نوبه و شش از آنکه که سره شده به پسر آب شده باشد در شش کن و سر آن حکم بگیر چون خوا
 برش بینی با بر از سیاهت صد شغال و در جام سفید باور کنی آن برادر بر آتش به چون گرم شده بر میزند از این آب کسب
 شغال در ساعت کلکس شود همچون آنکه در آن شش کن و سر آن حکم کن و در یکی مذ که اندر دوز باشد خاکستر چینی و زینش
 بنویسد آتش نرم سه ساعت که بسته شود دستانش که فارغ است راست که فایم گذاره و شش را نوره به همگی استخوانی

کن این سر را نگاه دار زیرا که این سر خفا را عظم است و عوام است بر تو هویدا کردن

عمل نوب است یکروز از در سنگ چند آنکه خواهد داد را بر سر که تیز بنایت سه نوبت تسبیح کند بعد از آن با مثل آن طلق مخلوب
 یا کلکس بر کدام که باشد در بر تو کند و به آتش تیز از با دوا تا نیم روز بد تا بگذارد از نیم آینه زرد بر سر مانند از زین کشتن ۲۰۲ از
 زحل با شتر آنکه تفرس کرد و نیکو است که اندکی سی

راحت و اسب که کن و شب از کم و آن بسکه را تر
 کرده و در و با بد قلمبند و در آتشی اندازد زینچ را در آن بسکه را کحت در شب تلمیحه زاید و آن زینچ بدارد که مثل شمس است
 رنگین می شود **عمل رس علیا تم بخت عقد زینق** کفصه کرد و در بخلاص باز آید بکیر از کلس تشریض بجز و شل
 او براده زحل پاک کرده نمک آب و خشک صلابه کند تا چون هبا شود آنکه در قدی کرده با شش نرم برده تا کلس مصدق شود
 چون برت بر قدح بالا سبب بگرد این مصدق بجز در از سیاه محلول برود در زینق و فن کند کشتن با نوره روز آبی شود آنکه
 عقد کند در خاکستر گرم عده شود چون سنگ آنکه کنی کند نیک باز سیاهت محلول برود بر زینق کشتن با نوره و در فن کند تا طل
 و باز عقد کند و این صل و عندر را سه مرتبه بکند آنکه جز بر تشریض زینق آنکه ببنده و چن علمی و این در خلاص هر صد دوم ۱۳ از با ده شده
 و پنج عمل خوب تر ازین نیست در این عمل در پس سپهر است علیا تم سه

تجربه عمل بگرد از نمک طعام یک کت طل
 در فرغ و انبیب تقطیر کند تا آب تمام بچکد و بگذارد که تمام خشک شود آنگاه اخراج کند و نگاه دارد پس رطلی دیگر از پنج در فرغ
 کند به سوز و منظر را که بود بر سر آن بریزد و منظر کند و آتش کند تا لا یقظر شود آنگاه خشک کند و شل برون کند نگاه دارد باز
 رطلی دیگر در فرغ کند و این اردو آب برود بر سر زینق و منظر کند تا جمیع آب منظر شود آنگاه شل بگرد کند بعد از آن آنرا نگاه دارد
 و شل را نیکو بر آن ترکیب کند و بر بالا زغال نهد و بدیدیدین لطیف تا طایف ارض بر بالا نیکو رود و چو زوز در همچون
 زینق مضیق از اجمع کند و شلی که مانند بیند از این زمان در چتر حاصل باشد یکی آب و دیگر روح مضیق هر وقت که عمل خواهد
 کرد بگرد از آب لادیه و از روح مضیق سه و قیده در در با هم سخن کند و در کاسه زجاج کند و میان یک در یک نهد در آتشی
 لطیف نهد تا منعقد شود و چو سفید باشد بکشتن بر یک رطل نحاس اندازد که فرغ حاصل شود با وزن لیمو شالی

قال الحکم اتی والاکیر من الحیرة مذهب اصحاب البرانیات المتعین علی الاکبر التی تأخذ منها فالان الحیرة التی تسمى

بر کردن بر غمزه گرفته گذارند تا خشک شود یک درم به دویست درم خاص طرحت سه

قاعده آن حل علم در شجر

فان درق طلا مانند که از حکم عطاء الله نوشته بودیم بیک عدد دهنه کوسند اعلی و در نه و در زبل ترا سب به نغین نه
تا آنکه گرم در در افتد و مضمحل شود پس بگردان که همان را در سینه نهد و سخی کند با علم با شجر با آن ورق و سیامیز و با
زردی پیخته تا خمیر شود و روزی دو وقت تا آنکه دیگر خورند و سرفند صد می هم دیگر را خورند که نند پیش از آنکه بگریز
خورند و همان سینه به اینق وصل کن و با آتش ملایم منظر کن که مثل طلا در حل با مثل با وقت حل ای منظر می شود و بهر چه پاریان
باشد بکار بر سه

قاعده صعبون بقره بقره علم بوزن علم چربون چربی و چهار بخش کن بیک آب این چهار بخش را برده و بستان تا سیکو
بتراب شود پس آن تراب را منظر کن و در منظر صعبون را همه صدها دردهای که بوی موس دارد و مسوس و طبع ملائیم کن
تا آب خشک شود صعبون مانند بکار بر سه زرده پخته را آب که سخی کند و فلک را سه برابر آب
بروی ریزد و طبع دهد بسیار آب را بر غلظت صاف کند و در یک کند تا بچوش آید و زوده که با سر که سخی کرده در میان این آب بریزد
و طبع کند تا روغن بعضی بر روی آب افتد با قاشق کوچک روغن را بگیرد نگاه دارد که خوب است سه

صفت عقده سفید بیکر بسیار نام خدا براده قرطاض کچر و با سه جزو عریب منقعی بهر نوع کرده باخی با براده
مذکور ملغمه کند و با نیک آب چندان صلایه کند که حکم باشد پس در میان پاره از دستار بپند و بسیار بزیگن بر در صباغ پس
بیکر بوزن ملغمه را سوخت منقعی با آب نمک مکرر او مثل در و در ترو مثل در ستم لغا رسیند و این سه اجزا را با هم مینع کند پس
با زبون بلند بپند بکوبه و نصفی ازین سخی را در زده پند و ملغمه را در در انکند پس نصف بیکر سخی را در روی دی
و آنکه از بهر مانده باشد از زجاج سخی با آنکه طبع قلی بر کند بعد از دو انگشت بسته پس بکند کور در زمین خشک بپوش
را در دهنه نماید که سینه در وی است پس بر کند هر از او از هم از خاک خشک اطراف او را حکم کند بوزن دست
پس آتش در حال برود و در سینه خورده و چندان بدد که سینه سخی آب شود و صبر کند تا سرد شود از آن محل برون آورد
و بندد در کوی که از برابر او رس خسته شده باشد بلند بر کند از در حال کوره تا با سر بر بندد او را از بالا تا آنکه با سر

سینه

سینه بکند از پس از زیر بندند و در پی درین حل سینه که اخته می شود و بر میزند و در سینه می چندان سینه در و در سینه بند پس است
از دم بردار و صبر کن تا سرد شود پس بپوش را بشکن که بیانی در نه و در سینه صبر کن بوزن منقعی است ششال از آن یکی بر سر
زهره منقعی بطرح برود و قمر است سه همین عمل را اگر مکرر کند در نوبت بطریق اول بعد در اضافت کند و در نوبت بپوشد
ادویه س زنده همین دستار عمل را بکار بر بند نیکو خواهد بود وقت طهر سخی زیاد خواهد شد سه **نوی زند سینه** باید
عرب با طبع مکن بر صلایه افکند و سینه کند از سر که از صبح تا شب و از شب تا روز شش روز تا هفت نوبت تمام بشرط آنکه طبع را
بجده بکند بعد از آن با آب خرس شسته بکار برد قابلیت حل در غده هم دارد تا معلوم بوده باشد کورده پس بکند از دو کورده را
بان تطعم کند تا راخت شود **عمل شامه** شکر شسته عریب زجاج زرد با هم صلایه بسیار کند و در سینه
کند و در سینه از صابون صفت بر او پس بریزد و طبع ملائیم دهد تا سحر حل شود نقره را آنک کند و مکرر بتابد و درین سحر
شده فرد برده بعد از آن با دو برابر قمر راخت را که خرد سخته با سدر فرس در کاف کند و بریزد که نقره زرد رنگ برون
آید بعد از آن با مکن شامه کند که خوب است سه **شامه قر** روح را در ظرف صدف آب کند و به سر آن بسیار
بر هم زند تا مکن شود و ازین روح مکنس و ستم لغا رسیند با هم صلایه کند و نگاه دارد بعد از آن چهار سس و یکم مع
با هم بکند از دو و دو ازده ازین برنج که خود سخته یک ششال از آن روح دم طبع کن و در بپوشد بکند از دو و ازده ازین
برنج و دو ازده قمر را با هم برود سم و مکر روح بکند از دو و ازده ششال قمره افضل کن که خوب است البته سه
بستاند زنجیر مستند بجز در سینه مقصد بجز در در برابر سخی کند و بکند از دو و بعد از آن قمر را بچرخد سخته کند و با براده
کند چنانکه در بپوشد و را بید تنگه را یکی یکی در عمل میزند و در زنجیر مینغلطاند و زبونتر میهند تا بپوشد بر سینه را هم از
کل بپوشد بر سینه کند و بر سینه نند و هم بکل بپوشد مستحکم کند و هم بپوشد را بکل حکمت حکم بکند و بکند از دو و با خشک شود آنکه
تدر بتابد و این بپوشد را در میان آتش نوز بکند از دو و ستر را حکم س زده بیکب بکند از دو و صباغ برون آرد هم رسیند از
باشد و یک ششال بر پست ششال زهره منقعی طرح کند در همه را یک قمره افضل کند و هر چه خواهد کند که خوب باشد سه

عمل التمر در بپوشه صبا بکند از دو

شکار شکار غنی سس سینه قمر و اگر خواهد که کلس البیض را اکبر سازد یک ششال با نه ششال نشاد

برون می آید یکی ازین عندئذ برشش قمر طرح کن که خوب میشود

سم در آن روز در هر سه برابر کنی کند و در سینه کرده طبع دهد تا وقتیکه او بر طرف سواد و کشتال باشد این کشتال را با او چه خواهد دهن کند سه ششال از آن را با کشتال ازین که گفته شد سه نوبت به سخن و تشویه بخورد و بعد در تشویه نماید او دهن میدهد **نوع دیگر** کشتال زین با یک مشتال گوگرد صلا کند و در شیشه کرده طبع دهد و بمیخ این برهم زند تا عقد شود آن عقد شده را به مزاج مکتسب سینه پیضه خرقه در پویشد و بویه هم از مزاج مکتسب زد و عقد که خرقه پوشیده است در میان بویه گذارد و با براده قمر که در مشتال باشد فرس و کخاف او کند و سر بویه را هم از مزاج قایم کند و قنک بکلی زانمک کند و بویه را در میان نمک گذارد و نمک بالار آن کند و سرش محکم کند و خاک کند و قدر خاک در روز و در روز و آتش قدریکت و جب زبل داده سه نوبت زبل را تازه باید کرد و پروین آورده و بیرون آورده براده مکتسب شده از برابر نوبت و کبر نگاه دارد و عقد شده را در میان سوره یک ساعت طبع دهد و پروین آورده ذوب نماید و بریزد که قمر است قایم بخلاص و اگر کشته خواهد مزاج سرخ باز زده پیضه غیر کند و عندئذ را خرقه در پویشد و بویه هم از مزاج زرد با سرخ باشد و با شمس مکتسب فرس و کخاف کند آتش همان دستور که گفته شد و باز در میان نمک و قنک باشد و باز در میان سوره طبع داده ذوب نماید که شمس خالص میلد و براده شمس را ضبط نماید از برابر نوبت و کبر نوبت حسب الفهرده نوشته شد

در آنکه خاصیت طلق محلول است که اگر بر او بزین رسد او را نابت کند زین منقح طرف صید با شرم کند ۲۳ درم و یکدرم بزین نکتند سه نوبت هر نوبت در دوا نکت ثابت کرد و نقره ایض شفاف شکوشت ای و چند آنکه گذارد به نوبه و اگر بزین بانوش در طلق بزین مصعد یا محلول و طلق مکتسب با محلول هر کدام که باشد عرض شش و بنیاز بزین مصعد و شش بنیاز طلق مکتسب و وزن کند و شش و بنیاز بنوش و در مصعد فطر محلول و در خورد او بد به شش نوبت بهر نوبت یکد بنیاز روح محلول داده عرس ساعت تمام حق و یک ساعت کامل تشویه و یک ساعت اعنا تمام کرده و چه دینار سوره و سخن ساعت نگاه دارد تا با هفتاد و دو ساعت تمام شود آنکاه قلمی به سر بر سواد او را کین نوبت تجلیف آن یکد از دوا نابت کرد و از زرو باس

سالم پروین آید

و اگر شش و بنیاز بزین مصعد و شش و بنیاز رطلی مکتسب و شش و بنیاز نقره مکتسب که چه دینار سوره بانوش در طلال محلول خواهد رسد مشع کند که پست و چهار دینار تمام پروین آید و سخن کامل و تشویه و اعنا بجا آورد این اگر عظم بیاض است به ۲۴ ساعت و یکد بنیاز ازین اگر کاف سه نوبت طرح کند نوبت اول آذونک فرود گذارد تا سوره سوره باز و دوا نکت طرح کند تا سه نوبت بهر دینار دانی معدنی اضافه کند اینست نقره رو باسی نرم زود که از تاب دار بی سواد **سالم** و اگر یک نوبت قلمی به سر بر سواد را تجلیف آن یکد از دوا زرو باس بی نقصان پروین آید **سالم**

اگر تود و وزن روح بیض با جسدانی براده نقره رو باسیه را بانوش در کانی یک نوبت از آب باقیاب تصفیه کرده دو وزن کردانی به ۱۲ ساعت کامل تصفیه کن بنیاز متوسط و وزن اول نگاه دارد هر چه نقصان اول سوزش در بیضی فطری محلول مجدد کن و بر روز بر پسر تا شب ۲ وزن کن و شب پسر تا روز روشن تصفیه کن و همین طریق نگاه دارد تا بانوش در بوی فطره مصعد کرد شفاف در روشن و فطره بدون جز با سواد مکتسب کرد و این نوبت در فطره اصل کرده و فطره مکتسب را بدان قوس و مشع کن و یکد بنیاز برده و بنیاز مس طرح کن نقره رو باسیه پروین آید و اگر این فطره را با جود زرخینی ۲ وزن کن و بعد از آن طرح کن یکد بنیاز بر ۱۲ دینار رسد اگر رسد کن با هم سه وزن کرده باسی بر آنچه دینار اینست جزایات شکوشت **سالم**

قمر یکد و سرخ سه ز اشجار بزجاج علوم چار و پنج از کار نظران یک بویه معما کرده یکد از دوا قمر زد و مکن این زره را خا **سالم** براده قمر و عقاب دوا دوا شکسته را برابر تصفیه کن نگاه دارد و کلس او را کین ششال بر دوا و کین ششال قمر خوب را آب کمر در بورد و بخ ششال از جفتی که کم بخورد قمر زده در کد از دوا کین ششال کلس قمر را که در در و طرح کن که کین ششال نر پروین آید **سالم**

اگر تامل و وزن کردن طلق با بزین دانی طلق مکتسب را و بزین نوبت تصفیه کرده ۲ وزن کن طلق مکتسب با سب سارس و بهر ساعت نوبت مذکور یکد بنیاز با عود دینار مذکور به هر ساعت سخن و تشویه و کبر از دوا سوره آنکاه بنوش در فطره محلول غواص و مشع کردانی طرح کن یکد بنیاز برده دینار مس منقح و اگر طلق بزین مکتسب باشد چون با بزین مصعد و وزن کن و بنوش و

جلال حضرت با کافور یا طبل مشخ کردن و یکدیگر برده و دینار مس طرح کز نفرة رو با سینه پریدن آید و بهر دینار و انگلی نفرة مسند
 اضافه کند به نوبت در کداز و اگر مبتدیان و مسافران بطریق آسان خواهر طلق مخلوب را بدین ترتیب مذکور بنویسند در مذکور
 مخلول خواهر کز و قلم بر سر برود و آب به نوبت بچین آن بگذارد و در دینار و انگلی مسندی اضافه کند از رو با سیم پرودن آب بر
 سم الفار را یکبار چه در میان نیک و سبب در سر که دوازده ساعت طنج بد بد و پرودن آورده یکبار چه که هست در سینه با میان
 زیت دوازده ساعت طنج داده پرودن آورد و در آب گرم بسوید و یکبار چه که هست در میان که با سیم بچید و زمین را که کند
 و ایک بر کند و م را که بر با سیم بچید است در میان یک گذارد و ایک بر و پس بریزد و قدر است بر در ایک بریزد و در
 کل با هر چه باشد بر در ایک بگذارد تا رسد و سوزد باز ایک تازه کتبه بریزد و دم داد که با سیم بچید و در میان ایک گذارد
 نامت مرتبه چنین کند باز سیم را همچنان یکبار چه که هست بسوید و در میان آب سلیم طنج بد بد مکرر تا نام سکنته شود در در صنفه
 جار شود صید را این سم سببست بگذارد بمشمل قمر بر آید و زهره هم بطرح میرود و چهار قمر داخل میشود البته خوب میشود

بگیرد براده شبیه زامس و آن کبریت را داخل یکدیگر کند و در سینه کند بر آتش فغال گذارد تا کبریت سوخته شود بعد
 آن پرودن آورده یکشمال و نیم ازین براده شبیه زاو یکشمال از قمر خوب با هم در برود بگذارد که از سخت و بوی تر را بشکند
 و با چکش بشکند و قمر را از میان شبیه پرودن آورد رنگ گرفته باشد با سیم مناسب کند و به غلطی بر کرده بود تا خوب شود رنگ
 او و حکایت

اشنان را که بپوشد در برول صبیان رنجیده بگذارد تا خوب نرم شود و با جلد خوب بنفشه در وصف کند و بجزد که کبریت دهد مکرر تا
 خوب بگس شود و قمر رنگ ببرد بعد از آن قمر را با سیم مناسب کند که خوب است و به غلطی بر کرده بود که خوب است

هم در سخت با بوق شراب ستمیه و ستمیه کرده استنزال کند و در قمر مایه بد بد که قمر خوب میشود البته سه
 براده قمر شیرین دارد اسکنته فلفل هم در هم حلایه کرده تصفید کند و باز با ارض خودش رو کند و باز تصفید کند تا باغ نوبت
 که نشین شود و بر بخورد اما در تصفید است و آنه فلفل ساییده داخل کند تا نشین شود و بر بخورد و بر زهره طرح کند که خراب است
 البته سه

کتاب طب
 جلد اول
 فصل در تصفیه
 کداز

تأذیه

نمک راش زرده مرتبه در میان زرق زهره تقطیر کند و در بار ارض خودش بریزد یعنی هر مرتبه نمک تازه در زرق بریزد و مقرر را
 که دارد بر سرش بریزد تا مرتبه نشین تمام بیاید آنگاه عبداً مسطر کند و مقرر بر سرش بریزد تا عندئذ بعد از آن چهارده ششالی
 شتر را در پنج ششالی زهره را بگذارد و یکشمال بعد مقدور آن طرح نماید و چهار ششالی نقل نماید و در هر طرف اهداب زود که خوب
 است سه کتاب از اولی آفزه ۹۵۰

باب در صورت خطوط نریب

ت ش ج ح خ د ذ ر ز س ش
 ط ظ ع ع ف ق ک ل م ن ر ه ی
 ص ض ط ظ ع ع ف ق ک ل م ن ر ه ی

بسم الله الرحمن الرحيم

۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

ریکات

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸
 ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸
 ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸

نوع دیگر
ا ب ج د ه ز ح ط ذ ر س ش

ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا

نوع دیگر
ا ب ج د ه ز ح ط ذ ر س ش

ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا

نوع دیگر خط رمل

ا ب ج د ه ز ح ط ذ ر س ش

ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا

نوع دیگر
ا ب ج د ه ز ح ط ذ ر س ش

نوع دیگر
ا ب ج د ه ز ح ط ذ ر س ش

ا ب ج د ه ز ح ط ذ ر س ش

نوع دیگر
ا ب ج د ه ز ح ط ذ ر س ش

نوع دیگر
ا ب ج د ه ز ح ط ذ ر س ش

ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا

کتاب فکرات فی شرح تفسیر کبیر است

جسد است در بیاض اما در کن روح وی زینت مصعد است هفت بار تصعید کرده و در کن نفس
با چوبه ز زنجیر ناکبوت بعضی معین این اکاسیرت در فضا یا کافور یا طلحی چون مخلوط با او خواهد بود
عمل بر تمام کند در صبح جسد کلام که در چون مکلس با سندان دینار بوی که در یکدینار بوی که در اجزای اشک
حکمت در خورد دهد و ساعت تمام کنی کند و بعد از سنی یکساعت تشویه دهد با تشنم چون گرم کرد یکساعت
فرو گذارد تا سرد شود باز عمل از سوکیدی و نوبت به نوبت بکدینار نفس با دینار جسد و شش ساعت
سعی و یکساعت تشویه و یکساعت اعفاء تا دو وزن کرد تمام و ساعات سعی کردن بهفتاد و دو ساعت تمام شود
و بعد از آن ۱۲ دینار از این نفس و جسد دو وزن کرد و یکدینار زینت محصود در خورد دهد و شش ساعت
سعی یکساعت تشویه نرم بدیند چون گرم شوند یکساعت بگذارد تا سرد شود نگاه عمل با سوکیدی بکدینار روح
۱۲ دینار نفس و جسد دو وزن کرده هر نوبت ساعت سعی و یکساعت اعفاء تا ۱۱ دینار کرد تمام اکنون این
عواصی باید کرد بنوشند در مخلوط بوی که از آن هر ۱۲ دینار و از نشاد و بوی که یکدینار و ساعت سعی بلوغ
کند بفرج جیح در صلیب ریح یا جیح و بعد از ساعت سعی یکساعت تشویه نرم چون گرم شد یکساعت فرو گذارد تا سرد
شود با در کبیر ۲۴ دینار شود از زیاده و لا نقصان انبساط کبیر اعظم ساعات سعی بشمار تا ۲۷
ساعت سعی آن تمام کند یکدینار از این کبیر بر ۲۴ دینار نقره بیضه رو با سیه طرح کند چون فضا نیکدینار
باشد دو دانگ وزن طرح کند در دو وزن در کرده باز بگذارد و دو دانگ طرح کند و نوبت سیم بگذارد
و تمام طرح کند و بوی دیناری دانگی صند اضافه کند در تمام عیار مشرقی ناری ششگونی یا مغز ناری تا بدو وزن
کند باز رو با نقره زرد روشن منگنی ولون بوی و شفاف با شمع سوخ چون با قوت احمر ظاهر کرد در باطن او چون
و اگر در او را حل کند کواکب فضوی در آتش بتابد و در وی غمس کند و بکنوب در ظاهر و باطن او غمس کند و در ششگونی
چون آید و اگر در کن جسدی و معسی با هم دو وزن کرد و او خواهد بنوشند و شمع کند طرح کند کبیر فضا را
یکدینار ۱۸ و اگر ارکان جدا باشند هر سه در کن چون شمع باشد از هر یک یکدینار بر ۱۲ دینار و مخلوط بر ۱
و ثابت سوخ بر ۲۴ دینار هر در کن جدا نیست ترکیب او دان و معیار و ندرت و طبع و الق و اعمال همه بالقه
والکمال در در جات خود اکنون قسمی بیاض کم و انوار و اسواران بر نوعیان کم و تو اجمال صاحب قمران زمان کم

حکم تو بملک روان کنم و تو بوجه اهل حکمت سلطان جهان کنم و بخت دولت تو الموعولم انشا الله تعالی
 و وزن کردن فضا مکه با کبریت بیضی با جوهر زرد نخیل بیضی و صند ۶ دینار از جسد فضا مکه بگیرد
 و یکدینار کبریت بیضی در خود روی دهد و بوشه تمام سخی کند و بعد از آن یکساعت رها کند تا سرد شود تا ۲۴
 نوبت هر نوبتی یکدینار نفس با ۶ دینار جسد سخی کند ۶ ساعت و یکساعت نشویه بوسه کوره لشمع در تاج
 یا چین و بعد از نشویه یکساعت فرود گذارد تا سرد کرد و تا دو وزن کور در تمام روح در بر آید از بر آید هر دو
 غواص نیستند روح نشاد در محلول فضی است یا کافور محلول یا طلق محلول ۱۲ دینار از جسد و نفس
 و نفس و یکدینار از روح حلال محلول ۶ ساعت سخی کند و یکساعت نشویه دهد و یکساعت فرود گذارد
 تا سرد کرد و در همین طریق کند تا نوبت این ۱۲ دینار نفس و جسد ۱ دینار کور در و اگر کجا عرق بیضی
 جوهر زرد نخیل باشد هم بدین طریق بجا آورد و طرح کند یکدینار بوسه ۱۰۰ من منقی به نوبت گذاشته و به
 دیناری دانک صعد اضافت کرده نقره رو با سیاه بیرون آید چند آنکه بیشتر گذردی بهتر کرد و در پیشه در
 رو با سیاه است و نکوتو باشد و اگر عمل ارکان چهار رکن کنی کبیر اعظم بیاض انبساط اول آن جسد
 و نفس دو وزن کرده را ۱۲ دینار بگیرد و یکدینار زینق صعد کرده لا نوبت با وی سخی
 کند ساعت بعد از آن نشویه دهد یکساعت گذارد تا سرد کرد و در همین طریق نگاه دارد
 و تا ۱۲ دینار نفس و جسد ۱ دینار و مع الروح انکه نشاد در کار فضی یا کافور سی یا طلق
 محلول در خود میدهد یکدینار در خود ۱۱ دینار و به نوبت سخی بلیغ ۶ ساعت و نشویه
 نوزم یکساعت و یکساعت اعفان تمام کرده دو وزن چهار کانه پست چهار شود و ساعت
 سخی شماره کرده ۱۲ ساعت سخی تمام شود انبساط کبیر اعظم در بیاض و اگر خواهد که طرح
 کند یکدینار بوسه ۲۴ دینار من منقی چون گذاشته باشد دو دانک طرح کند و سرد کرد
 یکدینار و دو دانک دیگر طرح کند و نوبت سیم یکدینار و تمام طرح کند و بهر دیناری دانک
 اضافه کند و در رو با سیاه بود و اگر در رو با سیاه و بی نقصان بیرون نیاید تو بوسه
 لعنت کن و اگر این عمل درین انوار فاش کند روح من و جمیع انبیاء بود لعنت کند
 اگر در آن صورت که جسد و نفس را دو وزن کرده است بنشاد در فضی و یا کافور
 یا طلق محلول مشمع کرد اند لیکن من منقی طرح کن بدین ترتیب که کفتم یکدینار بوسه
 و اگر روح و جسدی با هم دو وزن شد چون مشمع شد دیناری بوسه ۱۱ دینار و اگر ارکان

از مجموع

از هم جدا باشد بهر دیناری ۱۲ که ۳ نوبت که طرح کند که نقره رو با سیاه نشاید
 براق رخسان چون که کب درین چون کبر منور چون سهل عسی شفاف چون مشمع زرد
 گداز نامد و معاصر و درون رویش سکن لون بزرگ با زر و نقره امیزند بیرون آید و بعد از یک
 بیابا و نوم بهفته آسمان و موی اندام چهار پایان و بعد در مکان و درنگان بود و لعنت نقره
 و غضب انخدای چهار بروج و دروان آن نادان که چون این کتاب بلدند و بخواند و در عمل آورد
 این کتاب پنهان ندارد و اگر فاشی کرد اند حشر او با فرعون و هامان و تارون و جود در عذاب
 علا ابدی و جوهر کفر باشد **باب** کبیر اعظم و در حلال دو وزن کردن طلق محلول
 و محلول با فضا مکه یا با سر بیضی یا جوهر زرد نخیل یا با زر نقره صعد بد آنکه خاصیت طلق محلول
 انبساط که اگر بوی آن با زینق رسد ثابت کند زینق منقی در ظرف حیدر کند و با نشی که ۲۴
 در هم در یکدیگر طلق بوزن یک نوبت سه نوبت در دو دانک ثابت کرد نقره بیضی شفاف شکوشتان
 بیرون آید آنکه بیشتر یکدینار بهتر باشد و نکوتو و اگر زینق با نونشاد در محلول آورد و طلق مطلق را
 بدان دو وزن کند بدین ترتیب که ۶ دینار از طلق مطلق ۲ بوسه کور و یکدینار زینق محلول و اگر زینق
 محلول ندارد زینق غیر محلول که لا نوبت صعد کرده با نقره صعد کرده باشد و طلق مطلق
 نوزم دادن بعد از نشویه یکساعت رها کند تا سرد شود تا نوبت بدین ترتیب طلق مطلق ۱۲ دینار کور
 با روح که آن زینق است صعد او محلول و اگر زینق صعد ۲ نوبت صعد کرده باشد و طلق مطلق
 یا محلول هم برین ترتیب و سق دو وزن کند اما طلق غیر مطلق نشاید چون غواص باشد این عمل
 در ثبات قلع منقی چون مطلق یا زینق محلول یا با طلق مطلق دو وزن کرده بنشاد در فضی یا کافور یا حیدر
 یا طلق مشمع بدان ترتیب که ۱۲ دینار از آن رکنین دو وزن کرده بگیرد و یکدینار نشاد در صعد نفس
 محلول در خود دهد و ۶ ساعت سخی کند و بعد از سخی یکساعت نشویه دهد و بعد از نشویه یکساعت فرود
 گذارد تا سرد کرد در همین طریق نگاه دارد تا نوبت بهتر نوبت یکدینار روح حلال محلول ۱۲ دینار و در
 کرده به نوبت ۶ ساعت تمام سخی یک ساعت کامل نشویه و یکساعت اعفان تمام کرده ۱۱ دینار نشود
 سخی شماره کرده بهفتاد دو ساعت تمام شود سخی او نگاه قلع بی ضرر و سواد را بگذرد و یک نوبت تلخفان
 یکدینار ثابت کرد از رو با سیاه بیرون آید و اگر رکن روحی زینق محلول صعد بان دو وزن کرده باشد

و اگر این کار در
بازار و جوهر زرد نخیل
با نقره

چنانکه ۱۲ دینار از طلق و زین بنوعی مخلول و مکلس در وزن کرده را یکبار فضله مکلس بدهد و عسایه
تمام سخی کند بعد از سخی یکساعت تمام تشویه دهد بعد از تشویه یکساعت تمام فرو گذارد تا سود شود
و عمل با سوسن در نوبت سخی کند ۶ دینار حبس مکلس در وزن ۱۲ دینار طلق و زین بقی دهد و ۱۷
دینار تمام شود نگاه اگر بکوبت نامی هر چه بود و سواد را تلخیص آن بکند در وزن و باس بقیقتان بیرون
آید و اگر بایم مقام طلق مکلس کافور حکمت جدیدی یا نحاس باشد تمام است و اگر این رکن در صحت
مشمع باشد همچنان اکسیر است بکند یا در پیشش دینار مس ۳ نوبت و اگر این رکنی و نفس و حبس
باشد چون مشمع شود اکسیر است بکند یا در ۶ دینار مس منقح را به نوبت و اگر هر سه رکن با هم باشد
با نشاء در حلال مخلول ۲۴۲ دینار رسانیده سخی کامل و تشویه و اعطاء اکسیر اعظم بیاض است ۲۴
دینار مس منقح و بکند یا در این ارکان در وزن کرده تمام سخی کرده به ۳ نوبت طرح کند نوبت اول
دارد و در آنک طرح کند و فرو گذارد تا سود شود و باز در دو دینار در طرح کند تا نوبت بهر دیناری
و آنکی نقره معدن اضافه کند آنست فضله مشرقی نوبت کند یا در ۱۰ دینار مس و چون جرم قمر منور سبیل بینی
در خنده چون کوبد رخشند و باز در نقره آمیزند نقره زین شود که بسوی این قمر اجساد معلوله صحیح
المزاج شود و السلام باب درین قمر است آن کرده شود وزن نشاء در مقطر مخلول یا نشاء
فضی مخلول ۶ دینار مس مغز مکلس یا مس کب مکلس یا انگه مکلس یا زعفران یا حدید یا
غیر مغشوش و در اعظم زین مشرقی مکلس یا زین در اعلا یا علیا یا فضله مبیضه مکلس مبیضه
یا کافور الحکمه جدیدی یا نحاس یا طلق مکلس یا زین نوبت تصعید کرده یا کبیت مبیضه است
یا جوهر زینخین اصول و ارکان نفس و حبس و زین در جرم و بیاض اینها جمله اکسیر اند و در
مرا توجیه رجات خود و لکن معین اینها هم نشاء است و او وجود نشاء در صغیر از اینها حاصل نشود
و با وجود نشاء مخلول جمله خواص و مشمع شوند بدین ترتیب که ازین ارکان و اصول هر کدام
که خواهد ۱۸ بکند یا در ۱۲ دینار نشاء در مخلول فضی یا زین در جرم و بیاض در خود دهد و عساعت تمام
سخی کند بعد از آن یکساعت تشویه نوبت دهد و بعد از آن یکساعت فرو گذارد تا سود شود باز عساعت
کین و بکند یا در یک نشاء اضافه کند و باز عساعت سخی کند و تشویه و اعطاء تا سود کرد و تا نگاه که غوطه
گردد و زین ترتیب که بود و تشویه و اعطاء تا سود از فضله بنا بد چنانکه نوبت یک گذارد باشد و قد یک
بود در بوی آنکند و اگر در نوبت و چون مشمع بکند از در روان شود در ذات فضله غوطه کند و بشکن
با بر زین که در آن چون زرد و اگر اکسیر فضی باشد بولج مسین آنکند چون نیکانته باشد تا زرد بکند
و در نوبت و در ذات نحاس منقح را در نوبت بکند و اگر چه در زینخین باشد بکند یا در ۱۷ دینار و اگر کافور

۲۱
۸۱

حکمت

۱۸۸
حکمت جدیدی یا نحاس باشد بکند یا در ۱۷ دینار و اگر طلق مکلس باشد بکند یا در ۱۷ دینار در بیاض
ارکان و اصول اینها اند و در جرم مسی مکلس نشاء که آن زنجار حکمت است الا که نوبت نشاء در
ثابت و مخلول باشد که آن زنجار قمر مطوسه را زین خالص کرد اند و اگر زعفران جدید باشد
همچنان چون مشمع شود بکند یا در ۶ دینار سوسن منقح را زین خالص کرد اند و زرد مکلس مشمع
و مغز به چون مشمع شود بکند یا در ۱۷ دینار نقره را زین کرد اند و حدید نجر مکلس مشمع همچنان
بکند یا در ۶ دینار نقره را زین خالص کرد اند و اگر کوبد احمر باشد همچنان چون مشمع شود اگر یکی
و در اعظم در نجر چون مکلس و مشمع باشد بکند یا در ۶ دینار نقره را زین خالص کرد اند و اگر کوبد نجر
و مکلس مشمع باشد بکند یا در ۶ دینار زین این اوزان جمله در اکسیر مفیده است تمام شد
انوار سبعة در مرکبات و معیار و میزان و اسوار در وزن کردن ارواح و انقاس و اصبا
در جرم و بیاض در رجات و مرآت و القا و الوان زرد و نقره و حوت و انبیا و اولیا گواه هر
مطلوبه نشاء است که در طب و با نشاء این اعمال که در اکسیر جرم و بیاض است مع تدبیر و توکل
تا کاملاً در هفت کعبه کهر بکلی بیان کردم و یک قبیقه از دقایق اصول و فروع این اعمال در نوبت
و توکل و اعانت الاله در هفت کعبه کهر گفته و در اسرار سبعة مع مضایح دیگر در وزن کردن اجساد
و انقاس و ارواح و معیار کردن و یک قبیقه از دقایق و حقایق و موازین و معیار در قسم اسرار
بکار مهمل نگذاشتم و در انداز و مضایح و مرکبات من اوله الی آخره واضح و صحیح چنانچه من در عمل
آدم بیان کردم و یک قبیقه از دقایق مرکبات انوار و مضایح و مهمل نگذاشتم و انقسام اعمال
اکسیر در جرم و بیاض در رجات ادنی و وسطی و اعلا این هر سه قسم هر چه ترا بود و بهر
بکلی دقایق و اعمال و مجربات جمله مشروح و واضح در کعبه کهر تلا بود با توکل بالقاب بیان کردم و این
و این کتاب را اکسیر نام است و هر موازین و معیار ارواح و انقاس و اجساد است اسرار بکار
مع معاينه روشن و برهن و مبین کردم و هر چه باقی بود در مرکبات که ان انوار سبعة کامله است
مع مضایحه عیان کردم پس در هر سه قسم بدلیل محکم معین اعمال اکسیر در جرم و بیاض هر سه قسم
مرتبه بالتمام و الکمال است و یک قبیقه از دقایق در نجر و این هر سه قسم در جرم با هر حکم و هیچ
کتابی نماند که در تمام اعمال این هر سه قسم معلوم باید کرد و از این جمله در نجر به صحیح که ۲۱
و یقین حاصل است و بصدق رسیده و هر یک از ان هزار جان و جهان بود و هر نوبی از ان چند

بزار روح و روان از دوا این تاج سلاطین نامدار و طوق و ماره ملوک کامکار و زنده
حکماء اخیار و ابواد و خاتم انکشت سلیمان روزگار و مهر نکین حجج مؤمنان و جواهر نبیا

در این کتاب مندرج است
 با این که این دو بیاض است
 لذاتش خفیه و نازک است
 نمایند بعد از خفیه مد بعد از
 برون آوردن در او صغیر است
 صغیر خفیه است و بعد از آب
 نیز در او برینند که خفیه است
 الف و در مثل حرف در صغیر
 و غیر حیا طبع از لایب است
 بعد گفت که خودم دیدم که مردی
 جودت و طبع کرد پس خفیه و طبع
 خفیه از آب گفت یک بار خودم کردم
 آتش را مقدم انداخت خفیه را
 دیگر از نم گفت باز کرده است
 بارب از بجز آنکه خودم دیدم

بعد یا بویته یا چه دیگر
 بدو بعد بیرون آورده است
 منفع بعد آن عرق قطره
 دانسته آید خورد اینرند
 شعله بوی که شعله را
 صفتش منقح است
 تمام مدار و امه است

بعد از آنکه در این کتاب
 تا یکبار در این کتاب
 تا یکبار در این کتاب
 تا یکبار در این کتاب

در این کتاب مندرج است
 با این که این دو بیاض است
 لذاتش خفیه و نازک است
 نمایند بعد از خفیه مد بعد از
 برون آوردن در او صغیر است
 صغیر خفیه است و بعد از آب
 نیز در او برینند که خفیه است
 الف و در مثل حرف در صغیر
 و غیر حیا طبع از لایب است
 بعد گفت که خودم دیدم که مردی
 جودت و طبع کرد پس خفیه و طبع
 خفیه از آب گفت یک بار خودم کردم
 آتش را مقدم انداخت خفیه را
 دیگر از نم گفت باز کرده است
 بارب از بجز آنکه خودم دیدم

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10
11	12	13	14	15	16	17	18	19	20
21	22	23	24	25	26	27	28	29	30
31	32	33	34	35	36	37	38	39	40
41	42	43	44	45	46	47	48	49	50
51	52	53	54	55	56	57	58	59	60
61	62	63	64	65	66	67	68	69	70
71	72	73	74	75	76	77	78	79	80
81	82	83	84	85	86	87	88	89	90
91	92	93	94	95	96	97	98	99	100

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript or ledger page. The text is arranged in several lines, with some lines enclosed in a hand-drawn oval. The script is cursive and appears to be from a historical document. The paper is aged and shows signs of wear, including water damage and discoloration.



فروع مهر

بزرگترین تولید کننده
نرم افزارها، سرویسها و انجمنها
و کتابخانه ها، الکترونیک

www.fmehr.com

www.fmr.ir

info@fmehr.com